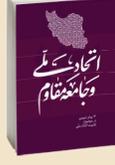
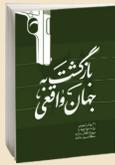


# رسواتر از استین



۳۰ پیام تبیینی پیرامون  
نظم قدرت در جهان غربی



سایر آثار تولید شده  
در مرکز راهبری پیام

@paiamenehzat





## مجله پیام رستا (روایت سیر تحولات ایران) - شماره ۱۸

خط گفتمان مقاومت	۳۰ پیام تبیینی پیرامون نظم قدرت در جهان غربی
رسواتر از اپستین	■ تهیه: مرکز راهبری پیام
بهمن ۱۴۰۴	■ تدوین: گروه انگاره‌های سیاسی و روابط خارجی
تهیه نسخه فیزیکی ۰۹۹۰۲۱۴۵۶۴۴ - ۰۲۱۶۶۴۰۶۲۵۵	■ تألیف: سید محمد سادات حسینی - سید محسن موتورچی

## فهرست

پیام اول	۱۴	پرونده اپستین سازوکارهای قدرت در نظم غربی را آشکار ساخت.
پیام دوم	۱۶	فساد در آمریکا سازوکاری نهادینه در الیت حاکم سیاسی، مالی و رسانه‌ای است.
پیام سوم	۱۹	اپستین سیاهچاله‌ای بی‌سابقه در تاریخ بشر است.
پیام چهارم	۲۲	جزیره اپستین به نماد جغرافیای قدرت در غرب تبدیل شد.
پیام پنجم	۲۵	دستگاه قضایی آمریکا، نقش سپر حفاظتی نخبگان فاسد را ایفا می‌کند.
پیام ششم	۲۹	پرونده اپستین نشان می‌دهد که شعارهای حقوق بشر غربی، کاملاً پوچ شده‌اند.
پیام هفتم	۳۲	حقوق کودکان و زنان در غرب، قربانی اول شبکه‌های سرمایه و سیاست هستند.
پیام هشتم	۳۴	قربانیان اپستین، تصویر واقعی‌تری از جامعه آمریکایی ارائه داده‌اند.
پیام نهم	۳۷	نظام رسانه‌ای غرب با مدیریت روایت، از افشای ابعاد واقعی این پرونده جلوگیری کرده است.
پیام دهم	۴۰	غرب گرایان نیمه تاریک غرب را آگاهانه از دید افکار عمومی پنهان می‌نمایند.
پیام یازدهم	۴۲	در تمدن غرب، زن از مقام انسانی کاملاً خارج شده است.

پیام دوازدهم	۴۴	پدوفیلی در غرب، نتیجه طبیعی رهاشدگی اخلاقی و سلطه مطلق سرمایه بر انسان است.
پیام سیزدهم	۴۶	پرونده اپستین نشان داد که علم و هنر مدرن صرفاً در مدار ثروت و قدرت گردش می‌کنند.
پیام چهاردهم	۴۸	مشارکت ساختاری همه ارکان دموکراسی در پرونده اپستین اتفاقی نیست.
پیام پانزدهم	۵۰	قانون در غرب؛ ابزار مشروعیت‌بخشی به غارت سازمان‌یافته است.
پیام شانزدهم	۵۲	شبکه‌های اجتماعی جهانی در حال تقلیل مسأله اپستین به یک انحراف شخصی هستند.
پیام هفدهم	۵۴	واکنش منفی افکار عمومی جهان به پرونده اپستین، ریشه در بیدار بودن فطرت انسانی دارد.
پیام هجدهم	۵۶	ماجرای اپستین، نشانه‌ای از طغیان تمدنی است.
پیام نوزدهم	۵۸	پرونده اپستین سازوکارهای صهیونیسم برای مدیریت جهانی را افشا کرد.
پیام بیستم	۶۱	تکرار بیش از حد نام ترامپ در اسناد اپستین، نشانه ارتباط ساختاری او با این رسوایی است.
پیام بیست و یکم	۶۵	سیر زندگی جفری اپستین، نموداری از چرخه قدرت‌یابی در نظم غربی است.
پیام بیست و دوم	۶۸	مرگ اپستین اثبات کرد که حذف فیزیکی شاهدان برای حفظ شبکه قدرت، امکانی طبیعی است.
پیام بیست و سوم	۷۱	جهان امروز نشان می‌دهد که حاکمان از معنویت و اخلاق الهی دور افتاده‌اند.
پیام بیست و چهارم	۷۴	غرب به بحرانی‌ترین پیش‌ران ناامنی اخلاقی و انسانی در تاریخ تبدیل شده است.
پیام بیست و پنجم	۷۷	رسوایی اپستین، حقانیت مواضع انتقادی ایران را مجدداً به اثبات می‌رساند.
پیام بیست و ششم	۸۰	ریشه دشمنی غرب با ایران، ایستادگی در برابر نظم ضد انسانی جهانی است.
پیام بیست و هفتم	۸۲	ملت ایران، پرچم‌دار تقابل اخلاقی و تمدنی با غرب است.
پیام بیست و هشتم	۸۴	ایران با محوریت بخشی به خانواده، در برابر پروژه فروپاشی جامعه انسانی ایستاده است.
پیام بیست و نهم	۸۷	سکوت جریان غرب‌گرای ایرانی، تضادفی نیست.
پیام سی‌ام	۹۰	اپستین سوژه رسانه‌ای گذرا نیست.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا

حِزْبَهُ وَلِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ

تمدن غرب همواره کوشیده است با نقاب‌های فریبنده‌ای چون «توسعه»، «آزادی»، «حقوق بشر»، «دموکراسی» و «رفاه»، خود را دوست و منجی بشریت معرفی کند؛ اما حقیقتی آشکار شده است که قرآن کریم قرن‌ها پیش هشدار داده بود: وجود یک «حزب» سازمان‌یافته که مأموریتش سوق دادن انسان به سوی تباهی است.

ماجرای اپستین نشان داد که فساد در غرب، یک لغزش فردی نیست، بلکه عملکرد «حزب‌الشیطان» است؛ شبکه‌ای درهم‌تنیده از سیاستمداران، شاهزادگان و سرمایه‌داران که در پشت درهای بسته و جزایر اختصاصی، لشکریان خود را فرامی‌خوانند تا شنیع‌ترین جنایات را علیه فطرت و کرامت انسانی مرتکب شوند.

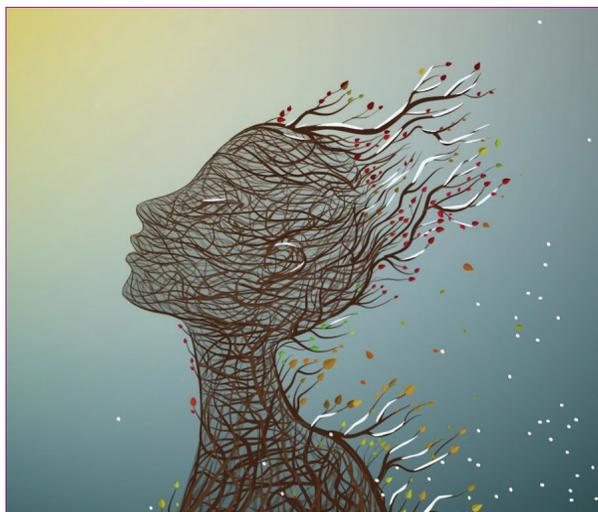
نمی‌توان با سیستمی که ذاتش بر پایه طغیان علیه خدا و اهلاک حرث و نسل بنا شده، پیمان دوستی بست. این سندروایتی است از ابعاد این دشمنی سیستماتیک، این نفاق پیچیده؛ هشدار است تا فریب ظاهر آراسته و دیپلماتیک این «حزب» را نخوریم و بدانیم که دعوت نهایی تمدن بریده از آسمان، چیزی جز سقوط در آتش انحطاط اخلاقی و اجتماعی نخواهد بود.





دنیا از غرق شدن در مادیگری سودی نبرد؛ دنیا از رواج دادن آزادی‌های جنسی سودی نبرد؛ بشریت از آنچه که حرکت‌های مادی در اروپا به وجود آوردند - رهائی از معنویت، رهائی از قیود الهی - سودی نبرد؛ نه عدالت را تأمین کرد، نه رفاه عمومی را تأمین کرد، نه امنیت را تأمین کرد، نه خانواده را حفظ کرد، نه توانست تربیت نسل‌های بعدی را بدرستی انجام دهد؛ در همه‌ی اینها ضرر کردند. بله، یک عده‌ای کمپانی‌دارها، بانکدارها و سازندگان سلاح به آلف و الوف دست پیدا کردند - اینها بود - اما تمدن مادی غرب دستاورد بشری نداشت، دستاورد انسانی نداشت؛ خودشان را خوشبخت نکردند، جوامعی را هم که در زیر سایه‌ی اینها و با تقلید از اینها زندگی کردند، خوشبخت نکردند.

۱۳۹۰/۱۱/۱۹



## مسئله ذهنی جامعه

افشای ابعاد وحشتناک پرونده جفری اپستین یک زلزله شناختی و روانی عمیق در ذهن افکار عمومی جهان ایجاد کرد. مردم با پدیده‌ای بی‌سابقه، عجیب و به شدت هولناک مواجه شده‌اند که تمام تصورات پیشین آن‌ها را درباره مفاهیمی چون قانون، عدالت، حقوق بشر، دموکراسی و امنیت در تمدن غربی در هم شکسته است. تعجب و وحشت عمومی از آنجا نشئت می‌گیرد که این جنایات در قلب امن‌ترین شهرهای آمریکا و با مشارکت بالاترین سطوح قدرت جهانی از رؤسای جمهور و شاهزادگان گرفته تا دانشمندان و غول‌های فناوری، طراحی و اجرا شده است. افکار عمومی در بهت فرو رفته‌اند که چگونه یک شبکه عظیم قاچاق انسان توانسته است برای بیش از دو دهه، زیر گوش نهادهای اطلاعاتی مدعی و قدرتمندی چون FBI و CIA، آزادانه دختران زیر سن قانونی را جابه‌جا کند و رسانه‌های جریان اصلی که ادعای رکن چهارم دموکراسی را دارند، سال‌ها در برابر آن سکوت کنند؟

در داخل ایران، این شوک شناختی با سؤالات و درگیری‌های ذهنی مضاعفی همراه شده است. ذهن افکار عمومی با این پرسش‌ها مواجه



## خط‌گفتمان مقاومت

### رسواتر از اپستین

۳۰ پیام تبیینی پیرامون نظم قدرت در جهان غربی

است که آیا غرب بزرگ‌شده واقعاً در باطن خود به چنین هیولای بی‌رحمی تبدیل شده است؟ نهادهای حقوق بشری که سالها ما را به بهانه‌های مختلف حقوق زن و کودک، تحریم و تهدید کرده‌اند، در باطن خودشان به چه انحطاتی رسیده‌اند؟ چگونه سرنوشت مردم آمریکا و حتی جهان در دستان افراد بیماری همچون ترامپ قرار گرفته که باجگیران با استفاده از نقاط ضعف او، انسانهای بیگناه را به کام جنگ می‌کشاند؟ کسانی که حتی به کودکان خودشان رحم نمی‌کنند، چگونه منادی صلح و آزادی و جایزه صلح نوبل هستند؟ مردم با تعجب می‌پرسند چگونه سازمان‌های اطلاعاتی غرب مانند سیا و موساد برای کنترل نخبگان و رهبران جهان، به کثیف‌ترین روش‌ها یعنی باج‌گیری جنسی از طریق قربانی کردن کودکان متوسل می‌شوند؟ در این میان، سؤال بزرگ و آزردهنده برای جامعه ایرانی این است که چرا جریان غرب‌گرا و روشنفکران داخلی که برای کوچک‌ترین کاستی‌ها طومار می‌نویسند، در برابر بزرگ‌ترین رسوایی قرن و توحش سیستماتیک الیگارش‌ی غرب، چنین سکوت پیشه کرده‌اند؟ اساساً جامعه غربی با وجود تمام ادعاهای توسعه‌یافتگی، چرا و چگونه به چنین انحطاط و سقوط اخلاقی وحشتناکی رسیده است؟

این ابهامات زمانی به اوج خود می‌رسد که مردم به آینده و سرنوشت این پرونده می‌اندیشند. سؤالات ذهنی در افکار عمومی مطرح است: سرانجام این پرونده به کجا ختم خواهد شد و آیا اسامی خریداران اصلی و فیلم‌های مخفی هرگز منتشر می‌شود؟ چرا با وجود این حجم از اسناد قطعی، هیچ برخورد قاطعی با رؤسای جمهور، شاهزادگان و سرمایه‌داران درگیر صورت نمی‌گیرد و چرا این افراد قدرتمند مجازات نمی‌شوند؟ این تناقضات حتی این تئوری و سؤال را پررنگ کرده است که شاید او اساساً زنده باشد و با هویت جعلی فراری داده شده تا اسرار نخبگان محفوظ بماند. دغدغه و وحشت اصلی در جهان امروز، این است که با وجود این میزان از ولنگاری در فضای مجازی و شبکه‌های هدایت‌شده‌ی جهانی، چه باید کرد تا فرزندان و نوجوانان ما گرفتار تله‌های مشابه، باندهای قاچاق و مدلینگ تقلبی نشوند؟ چه اقداماتی باید برای پیشگیری از بروز چنین جنایاتی در سطح حاکمیت و حتی خانواده‌ها و مدارس باید انجام داد؟



نهادهای حقوق

بشری که سالها

ما را به بهانه‌های

مختلف حقوق زن

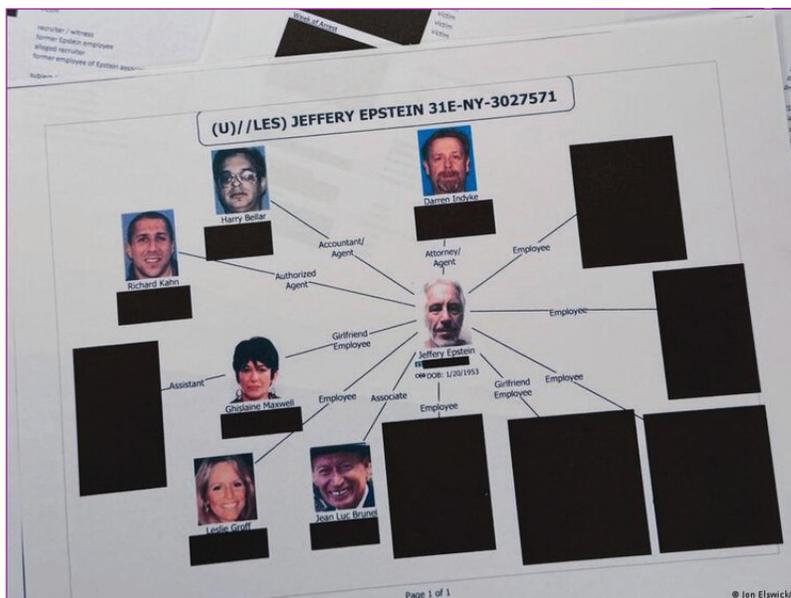
و کودک، تحریم و

تهدید کرده‌اند، در

باطن خودشان

به چه انحطاتی

رسیده‌اند؟



## روایت معیار

روایت پرونده اپستین، فراتر از بازخوانی جرایم یک شبکه قاچاق انسان است. آنچه در این ماجرا بیش از خود جنایات اپستین رسواکننده‌تر می‌نماید، ساختار و نظم حاکم بر تمدن غرب است. در واقع، اپستین یک استثنا، یک خطای فردی یا یک غده سرطانی بیگانه با بدنه‌ی سیستم نبود، او زاییده و خروجی‌های گریزناپذیر اکوسیستمی است که بر پایه‌ی سوداگری، قدرت‌طلبی و حذف اخلاق و دین بنا شده است. رسوایی اصلی و به مراتب بزرگ‌تر از جزیره اپستین، در قلب نهادهایی رقم خورد که سال‌ها این هیولا را پرورش دادند، از او محافظت کردند و در نهایت برای حفظ خود، او را به طرز مرموزی حذف کردند.

وقتی به کالبدشکافی این ساختار می‌پردازیم، درمی‌یابیم که تمامی ارکان تمدن غربی در خلق این فاجعه شریک بوده‌اند. رشد و قدرت گرفتن اپستین، کاملاً غیر عادی و مبتنی بر روابط فاسد مالی و اطلاعاتی بوده است.



اپستین یک استثنا،

یک خطای فردی یا

یک غده سرطانی

بیگانه با بدنه‌ی

سیستم نبود، او

زاییده و خروجی‌های

گریزناپذیر

اکوسیستمی

است که بر پایه‌ی

سوداگری،

قدرت‌طلبی و حذف

اخلاق و دین بنا

شده است.

که این ساختار معیوب به آن اجازه داده است. فردی که حتی یک مدرک تحصیلی کامل هم نتوانسته داشته باشد، چگونه وارد وال استریت و شبکه‌های قدرت و ثروت می‌شود و رشد می‌کند. سیستم سرمایه‌داری و بانک‌های بزرگ جهانی، چشم بر قوانین سفت‌وسخت نظارتی بستند تا شریان‌های مالی این شبکه جنایتکار را تغذیه کنند و به او آزادی عمل کامل دهند. نهادهای اطلاعاتی و امنیتی مانند سیا و موساد، نه تنها در برابر این توحش مدرن ایستادگی نکردند، بلکه از آن به عنوان یک ماشین باج‌گیری برای کنترل و مهندسی سیاستمداران و نخبگان جهانی بهره‌برداری کردند. در این نظم حاکم، انسان‌ها صرفاً ابزارها و طعمه‌هایی هستند که در مسلخ منافع الیگارش‌ی قدرت قربانی می‌شوند و این سیستم است که از او محافظت می‌کند.

ترسناک‌تر از جرایم جنسی این پرونده، فروریختن افسانه‌ی حاکمیت قانون و رسانه‌های آزاد در غرب است. دستگاه قضایی آمریکا در این ساختار، به جای آنکه شمشیر عدالت بر گردن مجرمان باشد، نقش سپر حفاظتی نخبگان فاسد را ایفا کرد. امضای توافق‌نامه مصونیت قضایی در سال ۲۰۰۸ و سپس مرگ مهندسی‌شده‌ی متهم ردیف اول در امنیتی‌ترین زندان فدرال، ثابت کرد که در دموکراسی‌های غربی، قانون تنها برای کنترل شهروندان عادی است و در برابر شبکه‌های ثروت و قدرت، کاملاً فلج و منفعول عمل می‌کند. رسانه‌های جریان اصلی نیز که دهه‌ها ادعای رکن چهارم دموکراسی را داشتند، با سانسور هدفمند و سکوت سازمانی، شریک جرم این ساختار شدند تا چهره‌ی بزک‌کرده‌ی غرب مخدوش نشود.

ریشه این انحطاط ساختاری را باید در مبانی تمدنی غرب جستجو کرد. نظامی که با حذف دین و امر قدسی، انسان را از مقام موجودی دارای کرامت به یک کالای مصرفی در بازار لذت و سرمایه‌تقلیل داد، لاجرم به تولید شبکه‌های برده‌داری مدرن می‌رسد. ماجرای اپستین به خوبی نشان داد، چگونه مدرن‌ترین تمدن و ساختار ادعایی، پست‌ترین و کثیف‌ترین رفتارها را انجام می‌دهد. وقتی ولنگاری فرهنگی، فردگرایی افراطی و نگاه ابزاری به زن به عنوان نمادهای آزادی و توسعه ترویج می‌شوند، حریم خانواده متلاشی شده و کودکان بی‌پناه به راحتی در دامان شکارچسانی چون اپستین می‌افتند. بنابراین، روایت کامل از این رسوایی، اعلام ورشکستگی اخلاقی و سقوط مشروعیت تمام‌عیار نظم مسلط غربی است. رسوایی اصلی، نقاب برداشتن از چهره‌ی نظامی است که شعار حقوق بشر سر می‌دهد، اما در تارکخانه‌های خود، توحش باستانی را با سرمایه‌داری جهانی و سرویس‌های اطلاعاتی پیوند زده است. پرونده اپستین آینه تمام‌نمای تمدنی است که ساختار آن، ذاتاً هیولاساز است و میوه تلخ آن، هر روز کام بشریت را زهرآگین می‌سازد. ظهور چنین جنایاتی، فطرت پاک بشری را بیش از پیش به سمت گمشده خود که همانا پاکی و عدالت و معنویت است سوق می‌دهد، چیزی که این ساختار معیوب غرب، سالهاست که از آنها ربوده است.



# پیام های تبیینی



## پیام اول

# پرونده اپستین سازوکارهای قدرت در نظم غربی را آشکار ساخت.

پرونده جفری اپستین لایه‌های پنهان سازوکار قدرت در آمریکا و به طور کلی در غرب را آشکار کرد. آنچه در این پرونده برجسته شد، فاصله عمیق میان تصویر رسمی از نظام حکمرانی آمریکا و واقعیت عملی آن بود که در آن شبکه‌های غیررسمی قدرت، نقش تعیین‌کننده‌تری از نهادهای اعلامی و قانونی دارند. برای درک عمق فاجعه در ساختار سیاسی غرب، ابتدا باید تفاوت بنیادین میان دموکراسی و حکومت مافیایی و الیگارش را شناخت. در یک دموکراسی واقعی، قدرت شفاف است، قانون بر همه از رئیس‌جمهور تا شهروند عادی یکسان اعمال می‌شود و هدف نهایی، تأمین منافع عمومی است. اما در نظام الیگارش یا مافیایی، قدرت در دست حلقه‌ای محدود از ثروتمندان و قدرتمندان متمرکز است که فراتر از قانون عمل می‌کنند. در این ساختار، دولت و پارلمان تنها ویتزینی برای

۵۵

آنچه در این پرونده

برجسته شد،

فاصله عمیق میان

تصویر رسمی از

نظام حکمرانی

آمریکا و واقعیت

عملی آن بود که

در آن شبکه‌های

غیررسمی

قدرت، نقش

تعیین‌کننده‌تری از

نهادهای اعلامی و

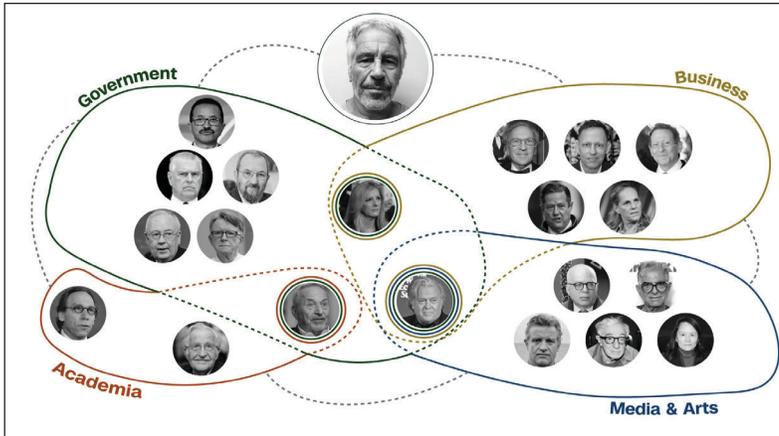
قانونی دارند.

فریب مردم هستند، در حالی که تصمیمات اصلی در پستوها و بر اساس منافع این اقلیت گرفته می‌شود. تفاوت کلیدی اینجاست که در مافیا، به جای عدالت، اصل بر وفاداری به حلقه‌های قدرت و سکوت در برابر جنایت است و هر کس که این سکوت را بشکند، فارغ از جایگاهش، توسط سیستم بلعیده می‌شود.

پرونده جفری اپستین، تجلی عریان این الیگارش مافیایی در قلب ایالات متحده است. اگر آمریکا یک دموکراسی سالم بود، با افشای جنایات اپستین، باید زلزله‌ای سیاسی رخ می‌داد و تمامی مرتبطان با او، از بیل کلینتون و دونالد ترامپ گرفته تا شاهزاده اندرو و ایهود باراک، به پای میز محاکمه کشیده می‌شدند. اما آنچه رخ داد، دقیقاً رفتار یک کارتل جنایتکار بود که با محافظت از اعضای ارشد باند، حذف شاهد کلیدی اپستین پیش از اعتراف، و مهر و موم کردن لیست مشتریان برای همیشه انجام شد. حضور هم‌زمان سیاستمداران بلندپایه، سرمایه‌داران بزرگ، چهره‌های فرهنگی و برخی عناصر امنیتی در پیرامون اپستین، بیانگر وجود شبکه‌ای است که کارکرد آن فراتر از دوستی یا ارتباطات شخصی است. این شبکه‌ها امکان تبادل نفوذ، مصونیت قضایی و در مواردی اعمال فشار متقابل را فراهم می‌کنند.

عنصر کلیدی در این میان، منطق باج‌گیری است. انباشت اطلاعات حساس درباره نخبگان، به ابزار کنترل و مدیریت آن‌ها تبدیل می‌شود. چنین سازوکاری فقط در صورتی قابل تداوم است که ساختار سیاسی ظرفیت تحمل و پنهان‌سازی فساد را داشته باشد. پرونده اپستین نشان داد که این ظرفیت در نظام آمریکایی وجود دارد و به‌صورت عملیاتی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

حاکمیت این باند بر قدرت اقتصادی و نظامی همچون آمریکا، پیامدهای ویرانگری برای مردم آمریکا و حتی جامعه جهانی دارد. نخستین قربانی، منافع ملی مردم امریکاست. سیاستمدارانی که خود در پرونده‌های سیاه مانند اپستین‌گیر کرده‌اند و باج می‌دهند، دیگر نماینده واقعی مردم نمی‌توانند باشند، زیرا تحت کنترل باج‌گیری قرار دارند که دنبال منافع باند و قبیله خود هستند و این نمایندگان تصمیماتشان را به جای آنکه بر اساس صلاح کشور و منافع مردمی که آن‌ها را به قدرت رسانده‌اند بگیرند، بر اساس ترس از افشاگری تنظیم می‌کنند. نتیجه این وضعیت، تصمیم‌گیری‌های غیرعقلانی، جنگ‌افروزی‌های بی‌دلیل برای انحراف افکار عمومی و انتقال ثروت از جیب مردم به خزانه الیگارش است. در چنین نظامی، مردم عادی تنها تأمین‌کنندگان مالی عیاشی‌ها و جنایات الیت حاکم هستند و جهان نیز گروگان تصمیمات رهبرانی می‌شود که خود، گروگان فساد خود هستند. در نهایت، پرونده اپستین نشان داد آنچه از ساختار حکمرانی آمریکا ارائه می‌شود، تصویری گرینشی و کنترل‌شده است. لایه‌های واقعی قدرت در سطحی عمل می‌کنند که دسترسی افکار عمومی به آن محدود است. این پرونده، تنها یکی از مواردی است که به‌طور ناخواسته بخشی از این لایه پنهان را آشکار کرد و نشان داد منطق حاکم بر قدرت، با روایت رسمی فاصله‌ای معنادار دارد.



## پیام دوم

# فساد در آمریکا سازوکاری نهادینه در الیت حاکم سیاسی، مالی و رسانه‌ای است.

فساد در تعاریف کلاسیک، انحراف یک فرد یا گروه کوچک از قانون است، مانند یک سیب گندیده در صندوق میوه، اما فساد سیستماتیک پدیده‌ای کاملاً متفاوت است. این نوع فساد زمانی رخ می‌دهد که نهادهای مسئول مبارزه با جرم مانند پلیس، دادگاه، سیستم بانکی و اطلاعاتی، خود به بخشی از چرخه جرم تبدیل شده و به جای حذف عامل فاسد، از آن محافظت می‌کنند. لذا در فساد سیستماتیک، جرم به جای آنکه یک اشکال یا خطا در سیستم تلقی شود، یک ویژگی ذاتی و ضروری برای بقای آن سیستم است. تفاوت دیگر این است که در فساد غیرسیستمی، فرد متخلف در پنهان‌کاری عمل می‌کند و از قانون می‌ترسد، اما در فساد سیستماتیک، مجرم با اعتماد به نفس کامل و در سایه حمایت‌های قانونی و امنیتی عمل می‌کند، زیرا ساختار حاکم طوری طراحی شده که

منافعش در گرو تداوم همین فساد است.

ماجرای جفری اپستین تمام مولفه‌های یک فساد کاملاً سیستماتیک را داراست و تقلیل آن به یک باند قاچاق جنسی ساده یا شبکه‌سازی یک فرد بیمار و روانی، نوعی تلاش برای انحراف افکار عمومی است. دلایل این ادعا کاملاً روشن است. نخست، عمق زمانی و مکانی جرم است. فعالیت گسترده شبکه اپستین به مدت دودهمه در خاک آمریکا و انتقال صدها دختر زیر سن قانونی با هواپیماهای اختصاصی، بدون چراغ سبز نهادهای امنیتی CIA و FBI قطعاً امکان‌پذیر نیست. دوم، همدستی نظام مالی با این شبکه است. بانک‌های بزرگی چون جی‌پی مورگان و دویچه بانک با نادیده گرفتن قوانین سخت‌گیرانه پولشویی، تراکنش‌های مالی این شبکه را تسهیل می‌کردند، همچنین مشارکت سطح بالایی از افراد تاثیر گذار بازارهای مالی با اپستین که نشان می‌دهد وال استریت شریک مستقیم این جنایت بوده است. و سوم، مصونیت قضایی حیرت‌انگیز آنها است. به عنوان نمونه توافق سال ۲۰۰۸ که در آن دادستان‌های فدرال با مداخله مستقیم، اپستین را از اتهامات سنگین تبرئه کردند، ثابت می‌کند که کل بدنه حاکمیت آمریکا در خدمت سرپوش گذاشتن بر این پرونده بوده است.

علت اصلی شکل‌گیری چنین فساد سیستماتیکی در غرب، نیاز الیگارش‌ی حاکم به ابزاری تضمین‌شده برای کنترل نخبگان است. به نظر می‌رسد در ساختار قدرت آمریکا به جای شایستگی، بیشتر آلودگی و وابستگی ملاک و شرط کافی است. سیستم به عمد اجازه می‌دهد افرادی مانند اپستین رشد کنند تا با جمع‌آوری اسناد رسوایی مانند فیلم و عکس از انحرافات جنسی، از سیاستمداران، دانشمندان و هنرمندان، یک اهرم فشار دائمی ایجاد کنند. علت بقای این فساد آن است که حاکمیت پنهان نیاز دارد مدیران و تصمیم‌گیران کشور، همواره در ترس از افشا شدن زندگی کنند تا در بزنگاه‌ها مطیع محض باشند. نتیجه این فرآیند، ایجاد طبقه‌ای از حاکمان است که ظاهری دموکراتیک دارند اما در باطن، گروگان پرونده‌های سیاه خود هستند و سیستم سیاسی عملاً به یک مافیای باج‌گیر تبدیل می‌شود که در آن، ارزشهای انسانی مانند شایستگی و پاک‌دستی به معنای حذف از دایره قدرت است.



ماجرای جفری

اپستین تمام

مولفه‌های یک فساد

کاملاً سیستماتیک را

داراست و تقلیل آن

به یک باند قاچاق

جنسی ساده یا

شبکه‌سازی یک فرد

بیمار و روانی، نوعی

تلاش برای انحراف

افکار عمومی است.

یکی دیگر از نشانه‌های نهادینه‌بودن فساد، تنوع و هم‌زمانی بازیگران درگیر در پرونده اپستین است. سیاستمداران دو حزب اصلی، سرمایه‌داران کلان، مدیران رسانه‌ای، چهره‌های فرهنگی و حتی برخی مقامات امنیتی، همگی در حاشیه این شبکه حضور داشته‌اند یا از تبعات آن متأثر شده‌اند. این هم‌پوشانی نشان می‌دهد که مرز روشنی میان قدرت سیاسی، قدرت اقتصادی و قدرت رسانه‌ای وجود ندارد و همین هم‌پوشانی، بستر اصلی مصونیت ساختاری را ایجاد می‌کند. در چنین ساختاری، فساد کارکرد دارد و نقش تنظیم‌کننده روابط قدرت را ایفا می‌کنند. در اختیار داشتن اطلاعات حساس درباره‌نخبگان، امکان اعمال فشار، حذف رقبا و تضمین وفاداری را فراهم می‌کند. به این ترتیب، فساد به ابزاری برای تثبیت نظم موجود تبدیل می‌شود و حذف آن به‌منزله تهدید کل ساختار تلقی می‌گردد.

نقش رسانه‌ها در این فرآیند، یکی از مهم‌ترین شواهد نهادینه‌بودن فساد است. رسانه‌های جریان اصلی غرب، که به‌طور معمول مدعی افشاگری و نظارت بر قدرت هستند، در پرونده اپستین یا سکوت کردند یا به مدیریت حداقلی بحران پرداختند. این رفتار نشان داد که رسانه‌ها بخشی از شبکه قدرت‌اند و کارکرد آن‌ها در بزنگاه‌های حساس، کنترل افکار عمومی و جلوگیری از گسترش دامنه پرسشگری است.

نهادینه‌بودن فساد همچنین در تداوم آن قابل مشاهده است. با وجود افشاگری‌ها، فشار افکار عمومی و اسناد متعدد، تغییر معناداری در ساختار قدرت رخ نداد. این تداوم نشان می‌دهد که سیستم، توانایی جذب شوک و بازتولید خود را دارد. در چنین شرایطی، قربانیان به حاشیه رانده می‌شوند و مسئله اصلی به‌تدریج از دستور کار عمومی خارج می‌شود. پرونده اپستین از این منظر نمونه‌ای عینی از کارکرد روزمره قدرت در آمریکا است که در آن، فساد به‌عنوان هزینه‌جانبی حکمرانی پذیرفته شده و حتی به‌طور غیررسمی مدیریت می‌شود.



یکی دیگر از

نشانه‌های

نهادینه‌بودن فساد،

تنوع و هم‌زمانی

بازیگران درگیر در

پرونده اپستین

است.



Names Referenced in the Epstein Files.

Donald Trump	Cameron Diaz	Mohammed bin Salman
Elon Musk	Bruce Willis	John Kerry
Michael Jackson	Kevin Spacey	Ted Kennedy
Bill Gates	Harvey Weinstein	Robert F. Kennedy Jr.
Leonardo DiCaprio	Jeffrey Epstein	Michael Bloomberg
George W. Bush	Mick Jagger	Woody Allen
Bill Clinton	George Lucas	Alan Dershowitz
Hillary Clinton	Tony Blair	Ghislaine Maxwell
Prince Andrew	Jean-Luc Brunel	Andrew Cuomo
Phil Collins	Peter Mandelson	Miguel Ángel Moratinos
Larry Summers	Lynn Rothschild	Minnie Driver
Ehud Barak	Hamad bin Jassim	Peter Dalglish
Chris Tucker	Abdullah bin Zayed	Taleb Fassi-Fihri
Les Wexner		Khalid bin Ahmed Al Khalifa

## پیام سوم

# اپستین سیاهچاله‌ای بی سابقه در تاریخ بشر است.

تاریخ بشر مملو از امپراتوری‌های فاسد، حاکمان ظالم و شبکه‌های تبهکاری است، اما با قطعیت می‌توان گفت که پرونده جفری اپستین در تمام تاریخ تمدن انسانی پدیده‌ای کاملاً بی سابقه و منحصر به فرد است. این بی سابقه بودن، برآمده از تجمیع مؤلفه‌هایی است که پیش از این هرگز در یک نقطه از تاریخ، با این حجم، شدت و پیچیدگی در کنار هم قرار نگرفته بودند. پرونده اپستین یک مساله با ابعاد متنوع و یک سیاهچاله تمدنی است که تمام ارکان قدرت جهانی را در خود بلعیده است.

نخستین وجه بی سابقه بودن این پرونده، حجم فراگیری جهانی و درگیری بالاترین سطوح قدرت در آن است. در تاریخ جرایم سازمان یافته، تبهکاران همواره در حاشیه یا در تقابل با دولت‌ها تعریف می‌شدند، اما اپستین خود دولت پنهان بود. هرگز در هیچ پرونده‌ای سابقه نداشته است که رؤسای جمهور دوگانه‌ی یک ابرقدرت (دموکرات و جمهوری خواه مانند کلینتون و ترامپ)، اعضای ارشد خاندان سلطنتی بریتانیا (شاهزاده اندرو)، نخست‌وزیران قدرت‌های مداخله‌گر (مانند ایهود باراک)، گول‌های فناوری و رسانه (مانند بیل گیتس و رابرت مکسول) و نخبگان علمی جهان (دانشمندان هاروارد و ام‌آی‌تی) همگی مسافران یک شبکه قاچاق انسان باشند. این تنوع از نخبگان سیاسی و سرمایه‌داران جهانی نشان‌دهنده این است که اپستین، هاب اتصال تمام جریان‌های قدرت در غرب بوده است.

از منظر تنوع و شدت جنایات، این پرونده مرزهای توحش مدرن را جابه‌جا کرده است. ما با یک تخلف مالی یا انحراف اخلاقی تک‌بعدی مواجه نیستیم، کیفرخواست‌ها و شهادت‌نامه‌های این پرونده، دایرة‌المعارفی از تاریک‌ترین جرایم بشری است. این شبکه به‌طور هم‌زمان درگیر قاچاق بین‌المللی برده‌های جنسی، تجاوزهای سیستماتیک و گروهی، و هدایت شبکه‌ای از پدوفیلی بوده است. فراتر از جرایم جنسی، ردپای جنایات مخوف‌تری نظیر قتل‌های خاموش، تهدید به مرگ و حذف فیزیکی شاهدان که مرگ مشکوک خود اپستین در امنیتی‌ترین زندان آمریکا تجلی آن بود، در این پرونده به چشم می‌خورد.

شهادت برخی قربانیان و مستندات کشف‌شده از جزیره گناه، ابعاد وحشتناک‌تری از آیین‌های رازآلود، نمادگرایی فراماسونری و مناسک شبه‌شیطان‌پرستی را افشا کرده است. وجود معبدی با معماری خاص در جزیره خصوصی او و روایت‌هایی از شکنجه‌های روانی و جسمی قربانیان که در برخی شهادت‌ها به رفتارهای بی‌شده خشونت‌آمیز و مناسک‌گونه اشاره شده است، نشان می‌دهد که هدف این شبکه فراتر از ارضای غرایز و انحرافات روانی مانند پدوفیلی هبوفیلیا به عنوان تمایل جنسی بیمارگونه به کودکان و نوجوانان، ماکاویلیسم یا بهره‌کشی بی‌رحمانه از دیگران و استفاده از انسان‌ها به عنوان ابزاری برای رسیدن به قدرت و

۵۵

نخستین وجه

بی سابقه بودن

این پرونده، حجم

فراگیری جهانی

و درگیری بالاترین

سطوح قدرت در آن

است.

نفوذ، سادیسیم، لذت بردن از تحقیر و به دام انداختن افراد چه قربانیان و چه نخبگان سیاسی در موقعیت‌های شرم‌آور و... در راستای باورهای انحرافی الیگارش حاکم نیز بوده است. در واقع ترکیبی از انحرافات اخلاقی و روانی و اعتقادی در این پرونده به چشم می‌خورد.

وجه دیگر، تعداد انبوه قربانیان و پراکندگی جغرافیایی جنایت است. ماشین شکار اپستین محدود به یک محله یا شهر نبود. شبکه‌ی او دختران خردسال و نوجوان آسیب‌پذیر را از سراسر نقاط جهان شناسایی و صید می‌کرد. طبق برخی گزارش‌ها، اپستین یک شبکه قاچاق دوطرفه داشت، او هم دختران را از آمریکا به کشورهای دیگر می‌برد و هم دخترانی را از کشورهای خارجی به ویژه با وعده مدلینگ یا تحصیل به آمریکا می‌کشاند. این قربانیان با استفاده از ناوگان هوایی اختصاصی (لولیتا اکسپرس) میان نیویورک، فلوریدا، نیومکزیکو، پاریس و جزایر ویرجین جابه‌جا می‌شدند. بخش بزرگی از قربانیان خارجی اپستین از منطقه اروپای شرقی و مرکزی بودند. اسناد دولتی و پاسپورت‌های کشف شده نشان‌دهنده قربانیانی از روسیه، اوکراین، لهستان، لیتوانی و جمهوری چک است. نام کشورهایی مانند مراکش، آفریقای جنوبی، ترکیه، امارات و... نیز به چشم می‌خورد. تعداد قربانیان نیز آمار قابل توجهی دارد. افرادی مانند بردلی ادواردز - وکیل اصلی قربانیان - معتقدند با توجه به فعالیت ۳۰ ساله این شبکه، تعداد واقعی قربانیان می‌تواند بیش از ۱۰۰۰ نفر باشد، زیرا بسیاری از آن‌ها به دلیل ترس یا دریافت حق‌السکوت هرگز شکایت نکرده‌اند. این در حالیست که ممکن است افراد زیادی به صورت قاچاق وارد این شبکه و در نهایت کشته شده باشند که هیچ زمان نام و هویت آنها فاش نخواهد شد. به دلیل اینکه بسیاری از قربانیان از طبقات بسیار فقیر یا پناهجویان بودند، پیگیری سرنوشت برخی از آن‌ها دشوار است. نفوذ بالای اپستین و قدرت و ثروت، او را قادر به انجام هر جنایتی، می‌تواند بکند.

از نظر وسعت مالی و حجم ثروت، این پرونده رکورددار فساد سیستماتیک در بازارهای مالی است. اپستین یک قاچاقچی حاشیه‌نشین نبود، او حساب‌هایی با گردش میلیاردها دلار در بزرگ‌ترین بانک‌های جهان نظیر دویچه بانک و جی‌پی مورگان داشت. این بانک‌ها با چشم‌پوشی کامل از قوانین پولشویی، تراکنش‌های مالی مربوط به پرداخت حق‌السکوت، تأمین مالی شبکه‌های جذب دختران و جابه‌جایی ثروت‌های نامشروع را تسهیل می‌کردند. ساختار شرکت‌های و بنیادهای خیریه جعلی او در بهشت‌های مالیاتی، نشان‌دهنده پیوند عمیق وال‌استریت با این جنایت سازمان‌یافته است. لذا پرونده اپستین در تاریخ بشر بی‌سابقه است، زیرا هرگز پیش از این شبکه‌ای نتوانسته بود توحش باستانی را با انحرافات اخلاقی و اعتقادی، تکنولوژی مدرن، سرمایه‌داری جهانی و سرویس‌های اطلاعاتی پیوند بزند و در پناه قانون و رسانه، برای دهه‌ها بر جهان حکمرانی کند.



## پیام چهارم

# جزیره آپستین به نماد جغرافیای قدرت در غرب تبدیل شد.

جزیره متعلق به جفری آپستین، فراتر از یک مکان فیزیکی، به یک مفهوم تحلیلی در فهم سازوکار قدرت در غرب تبدیل شده است. این جزیره را می‌توان نمونه‌ای عینی از جغرافیای پنهان قدرت دانست که در آن، قواعد

رسمی حاکم بر جوامع غربی تعلیق می‌شوند و روابط قدرت در شکل عربان و به دور از پاسخگویی عمل می‌کنند. اهمیت این جزیره در نمادین بودن آن است. در تحلیل قدرت، مکان‌ها نقش تعیین‌کننده دارند. قدرت همواره تلاش می‌کند فضاهایی خارج از نظارت عمومی ایجاد کند تا امکان اعمال رفتارهای ممنوع در سطح رسمی برای آن فراهم شود. جزیره اپستین دقیقاً چنین کارکردی داشت. فاصله فیزیکی از سرزمین اصلی، مالکیت خصوصی، کنترل دسترسی و حضور محدود نهادهای نظارتی، همگی شرایطی را فراهم کرده بودند که در آن، قانون عملاً به حالت تعلیق درمی‌آمد.

این جزیره به اپستین اجازه داد تا پلیس و مقامات محلی را بخرد و عملاً یک دولت خودمختار فاسد تشکیل دهد. در جزیره، کنترل ورود و خروج با مالک بود و این یعنی حذف نظارت عمومی بر قاچاق انسان و نوعی بازگشت به سیستم ارباب-رعیتی قرون وسطی که مالک جزیره، صاحب جان و تن ساکنان است. فاصله جغرافیایی، یک لایه‌ی محافظتی ایجاد کرد که حتی اف‌بی‌آی برای ورود به آن نیازمند تشریفات پیچیده بود. انتقال دختران با هواپیما و هلیکوپتر به جزیره، ردپای دیجیتال و شهری مثل دوربین‌های خیابانی را حذف می‌کرد. در جزیره، هیچ همسایه، روزنامه‌نگار یا فرد عادی کنجکاو وجود نداشت که گزارش دهد یا شاهد تخلفی باشد. همچنین جزیره مکانی امن برای نصب دوربین‌های مخفی و ضبط عملیات بود، بدون ترس از اینکه سرویس‌های رقیب شنود کار بگذارند. محیط کنترل‌شده جزیره، بهترین استودیو برای ضبط فیلم‌های باج‌گیری از سیاستمداران و امن‌ترین مکان برای نگهداری اسناد فیزیکی و سرورهای حاوی اطلاعات محرمانه بود.

جزیره مانند زندان یا تیمارستان عمل می‌کرد که تمام ابعاد زندگی قربانی تحت کنترل یک اقتدار مرکزی بود. آب‌های اطراف جزیره، دیوارهای نامرئی زندان بودند که فرار را برای قربانیان غیرممکن می‌ساختند. مهمانان در فضای ایزوله جزیره، فشار هنجارهای اجتماعی را حس نمی‌کردند و راحت‌تر به جنایت تن می‌دادند. تملک یک تکه از زمین که دورتا دورش آب است، توهم خدایی و قدرت مطلق را در روان اپستین تقویت می‌کرد

۵۵

در جزیره، کنترل

ورود و خروج با

مالک بود و این

یعنی حذف نظارت

عمومی بر قاچاق

انسان و نوعی

بازگشت به

سیستم ارباب-

رعیتی قرون وسطی

که مالک جزیره،

صاحب جان و تن

ساکنان است.

و نوعی تلاش او برای ساختن بهشت زمینی بود که در واقعیت به جهنم تبدیل شد. وجود بنای عجیبِ معبدگونه در جزیره، نشان می‌دهد که فساد در آنجا ماهیتی آیینی و شبه‌مذهبی پیدا کرده بود. معماری و فضای جزیره، یادآور معابد باستانی مشرکان بود که در آن قربانی کردن انسان رواج داشت. اسنادی که امروزه در حال انتشار و تحقیق است، به خوبی می‌تواند این گزاره را ثابت کند.

آنچه این جزیره را از سایر املاک خصوصی متمایز می‌کند، نوع افرادی است که به آن دسترسی داشتند. حضور چهره‌های سیاسی، مالی و فرهنگی سطح بالا در این فضا نشان می‌دهد که جزیره صرفاً محل تفریح یا انحراف فردی نبود، بلکه بخشی از زیست‌جهان غیررسمی نخبگان قدرت محسوب می‌شد. در چنین زیست‌جهانی، روابط خارج از قواعد عمومی شکل می‌گیرد و پیوندهای غیرقابل افشا تثبیت می‌شود. در واقع این جزیره به مثابه پایتخت دولت پنهان و جایی برای مذاکرات محرمانه دور از چشم پارلمان‌ها عمل می‌کرد.

جزیره اپستین نشان داد که چگونه سرمایه می‌تواند فضاهای فراتر از حاکمیت قانون ایجاد کند. مالکیت خصوصی در این سطح، به ابزاری برای خروج از نظم حقوقی تبدیل می‌شود. این وضعیت، یکی از تناقض‌های بنیادین لیبرالیسم غربی را آشکار می‌کند که آزادی اقتصادی، امکان نقض سیستماتیک حقوق انسان‌ها را فراهم می‌سازد به این معنی که اگر به اندازه کافی ثروتمند باشید، می‌توانید اخلاق و ارزش‌ها را زیر پا بگذارید.

تمرکز تحقیقات اغلب بر شخص اپستین باقی ماند و کمتر به این پرسش پرداخته شد که چگونه چنین مکانی برای سال‌ها فعال بوده است و با اینکه در بین بومیان و محلیان نیز به این جزیره، جزیره گناه اطلاق می‌شده، اما نهادهای امنیتی و حقوقی از آن غفلت کرده باشند. این پرهیز از طرح پرسش‌های ساختاری، نشان می‌دهد که مسئله فراتر از یک فرد خاص است و به منافع شبکه‌ای گسترده گره خورده است. از منظر نمادشناسی سیاسی، جزیره اپستین را می‌توان نمونه‌ای کوچک از منطق کلان حاکم بر نظم جهانی غرب دانست که در آن، برای خواص و نخبگان فضاهایی امن و مصون تعریف می‌شود و برای توده‌ها، قانون و مجازات.

۵۵

جزیره اپستین  
نشان داد که چگونه  
سرمایه می‌تواند  
فضاهای فراتر از  
حاکمیت قانون  
ایجاد کند.



پیام پنجم

دستگاه قضایی آمریکا، نقش سپر حفاظتی  
نخبگان فاسد را ایفا می کند.



## خط گفتمان مقاومت رسواتر از اپستین

۳۰ پیام تبیینی پیرامون نظم قدرت  
در جهان غربی

اینکه تصور کنیم دستگیری و مرگ جفری اپستین در سال ۲۰۱۹ نشانه کارآمدی سیستم قضایی آمریکا یا استثنا بودن این فساد در آن است، نگاهی ساده انگارانه در تحلیل این پرونده است. حقیقت این است که یکی از کارآمدترین ابزارهای قدرت نرم ایالات متحده آمریکا، تصویرسازی از سیستم قضایی این کشور به عنوان نماد حاکمیت قانون و استقلال قضایی است و هالیوود و رسانه‌های جریان اصلی سال‌هاست این انگاره را در ذهن مخاطب جهانی تثبیت کرده‌اند. تا کنون بالغ بر ۱۵۰ فیلم و سریال در هالیوود با هدف تطهیر و اسطوره‌سازی از سیستم قضایی آمریکا ساخته شده که در آن مسئله فساد ساختاری حذف می‌شود و به چند فرد منحرف تقلیل می‌یابد، سیستم همیشه قابلیت خوداصلاحی دارد. نقش پول، شرکت‌ها و الیگارش پنهان می‌شود و اینگونه القا می‌شود که در آمریکا، قانون فصل الخطاب است و هیچ‌کس، حتی رئیس‌جمهور یا میلیاردرها، فراتر از قانون نیستند. این تصویر اتوکشیده باعث شده تا هرگاه بحث فساد در غرب مطرح می‌شود، غرب‌گرایان فوراً سیستم قضایی آمریکا را به رخ بکشند. اما پرونده جفری اپستین در سال ۲۰۰۸، واقعیت‌های عریان و متعفن پشت پرده آن را آشکار می‌سازد.

پرونده جفری اپستین، کیفرخواستی تاریخی علیه همین ساختار قضایی ایالات متحده است. برای درک عمق فاجعه، باید به سال ۲۰۰۸ بازگردیم، زمانی که اپستین زنده بود، قدرتمند بود و ماشین فسادش با تمام توان کار می‌کرد. در آن سال، پلیس فدرال و پلیس پالم‌بیچ فلوریدا، پس از ماه‌ها تحقیقات فشرده، به کوهی از مدارک دست یافتند که می‌توانست هر متهمی را برای چندین حبس ابد پشت میله‌ها بفرستد. مدارک شامل شهادت ده‌ها دختر زیر سن قانونی، دفترچه‌های تلفن حاوی نام‌های بزرگ، ردیای مالی پرداخت حق‌السکوت و تصاویر غیرقابل انکار بود. طبق قوانین فدرال آمریکا، جرم قاچاق انسان با اهداف جنسی و ارتباط با افراد زیر سن قانونی، سنگین‌ترین مجازات‌ها را در پی دارد. در سیستمی که یک شهروند سیاه‌پوست یا یک جوان فقیر به خاطر حمل چند گرم مواد مخدر سال‌ها در زندان می‌پوسد، انتظار می‌رفت که برای اپستین نیز حکمی قاطع صادر شود.



تا کنون بالغ بر ۱۵۰  
فیلم و سریال در  
هالیوود با هدف  
تطهیر و اسطوره  
سازی از سیستم  
قضایی آمریکا  
ساخته شده که در  
آن مسئله فساد  
ساختاری حذف  
می‌شود و به چند  
فرد منحرف تقلیل  
می‌یابد، سیستم  
همیشه قابلیت  
خوداصلاحی دارد.

اما پرونده اپستین روندی غیر معمول و خارج از چارچوب داشت. نخستین نشانه این وضعیت، سابقه برخورد قضایی با اپستین پیش از مرگ اوست. توافق‌های قضایی غیرشفاف، کاهش اتهامات و امتیازات غیرمعمول، همگی بیانگر وجود ملاحظاتی فراتر از منطق حقوقی هستند. درست در لحظه‌ای که طناب قانون باید به دور گردن این شبکه فساد سفت می‌شد، دست‌های نامرئی از واشنگتن مداخله کردند. الکس آکوستا، دادستان وقت ایالت فلوریدا که مسئول این پرونده بود، بعدها اشاره کرد که در زمان توافق با اپستین به او گفته شده بود این پرونده بالاتر از سطح او است، عبارتی که برخی رسانه‌ها آن را به ارتباط احتمالی اپستین با نهادهای اطلاعاتی تفسیر کردند.

این اعتراف دادستان نشان می‌دهد که در ایالات متحده، نهادی فراتر از قانون، دادگاه و قانون اساسی وجود دارد. حکمی که برای اپستین صادر شد، تنها ۱۳ ماه حبس در یک بازداشتگاه خصوصی بود. دلالت دیگر این اعتراف این است که سازمان اطلاعات آمریکا یا آن نهاد بالادستی با پروژه اپستین و قربانی کردن کودکان زیر سن قانونی، دقیقاً مشغول چه کاری بوده و با تلاش برای نجات دادن این مهره خود، چه مقاصدی را دنبال می‌کرده و چرا باید این نهاد این مقدار در مقابل قانون و حقوق شهروندان آمریکا، مصونیت و آزادی عمل داشته باشد که خانواده‌ها و دختران زیر سن قانونی آمریکایی، از تجاوز آن مصونیت نداشته باشند؟

ماجرای این ختم نمی‌شود. شرایط حبس او نیز استانداردهای عدالت غربی را به سخره گرفت. به اپستین اجازه داده شد که تحت عنوان قانون آزادی برای کار ۶ روز در هفته و روزانه تا ۱۲ ساعت از زندان خارج شود و به دفتر خود برود. در حالی که او رسماً زندانی بود، جلسات تجاری برگزار می‌کرد، مهمانی می‌داد و عملاً زندگی عادی خود را داشت و تنها برای خواب به سلول خصوصی‌اش بازمی‌گشت. این در حالی بود که قربانیان او، دختران نوجوان و آسیب‌دیده‌ای که به سیستم قضایی پناه آورده بودند، با دیدن آزادی متجاوزشان، دچار فروپاشی روانی شدند.

رفتار دادستانی‌ها در این پرونده، نشان‌دهنده نوعی محافظه‌کاری ساختاری است. به جای پیگیری زنجیره‌ای مسئولیت‌ها، تمرکز بر فرد



این رفتار

نشان‌دهنده شکاف

میان قانون مکتوب

و اجرای واقعی آن

است. قانون، به‌طور

نظری، برای همه

یکسان است؛ اما

اجرای آن در عمل

تابع جایگاه افراد

در شبکه قدرت

می‌شود.

متهم حفظ شد. این تمرکز، به‌طور ناخواسته با آگاهانه، سپری برای سایر بازیگران ایجاد کرد و مانع از شکل‌گیری یک روند قضایی فراگیر شد. در چنین الگویی، عدالت به‌صورت حداقلی تعریف می‌شود و به سطحی می‌رسد که کمترین اصطکاک را با ساختار قدرت ایجاد کند. پس از مرگ اپستین نیز، انتظار می‌رفت دستگاه قضایی با جدیت بیشتری به بررسی ابعاد پرونده بپردازد. با این حال، آنچه رخ داد، مجموعه‌ای از تحقیقات داخلی محدود و گزارش‌های مبهم بود. عدم تشکیل یک هیئت مستقل با اختیارات واقعی، این برداشت را تقویت کرد که سیستم قضایی تمایلی به باز کردن لایه‌های پنهان پرونده ندارد. این رویکرد، پیام روشنی به جامعه ارسال می‌کند: در پرونده‌هایی که منافع نخبگان در میان است، عدالت با ملاحظات سیاسی تنظیم می‌شود.

نکته مهم دیگر، تعامل دستگاه قضایی با رسانه‌هاست. انتشار گزینشی اطلاعات و تأکید بر روایت‌های کم‌خطر، به شکل‌گیری یک چارچوب تفسیری خاص کمک کرد. در این چارچوب، مسئله اصلی به یک انحرافات فردی تقلیل یافت و ابعاد ساختاری آن به حاشیه رانده شد. این هم‌افزایی میان نهاد قضایی و رسانه‌ای، نقش مهمی در مهار پیامدهای سیاسی پرونده ایفا کرد.

این رفتار نشان‌دهنده شکاف میان قانون مکتوب و اجرای واقعی آن است. قانون، به‌طور نظری، برای همه یکسان است؛ اما اجرای آن در عمل تابع جایگاه افراد در شبکه قدرت می‌شود. پرونده اپستین نمونه‌ای روشن از این شکاف است؛ جایی که دستگاه قضایی به‌جای ابزار اصلاح، به مکانیزم تثبیت وضع موجود تبدیل می‌شود. نتیجه نهایی این پرونده چه بود؟ متهم اصلی کشته شد، پرونده مختومه شد و اکثر افراد داخل لیست معروف مشتریان سیاستمداران و میلیاردرها احضار یا محکوم نشدند. این یعنی سیستم قضایی آمریکا پرونده را حل نکرد، بلکه آن را دفن کرد. این قضیه نشان داد که دستگاه قضایی آمریکا در مواجهه با فساد در سطوح بالای قدرت، توانایی مداخله ندارد و به‌جای ایفای نقش بی‌طرفانه، در عمل به سپری حفاظتی برای الیت و نخبگان فاسد تبدیل می‌شود.



پیام ششم

پرونده اپستین نشان می‌دهد که شعارهای  
حقوق بشر غربی، کاملاً پوچ شده‌اند.

ماجرای اپیستن به مثابه یک آزمون عینی برای سنجش کارکرد واقعی گفتمان حقوق بشر غربی عمل کرد. این پرونده، شکاف عمیق میان ادعاهای رسمی و رفتارهای عملی نهادهای قدرت در غرب را آشکار ساخت. در سطح گفتار، حقوق بشر به عنوان ارزش بنیادین معرفی می‌شود؛ اما در سطح عمل، هنگامی که منافع سیاسی، اقتصادی و امنیتی نخبگان در میان باشد، این ارزش‌ها به سرعت به حاشیه رانده می‌شوند. یکی از مهم‌ترین ابعاد این پرونده، نوع مواجهه با قربانیان است. ده‌ها دختر نوجوان که در معرض سوءاستفاده سازمان‌یافته قرار گرفته بودند، سال‌ها برای شنیده شدن صدای خود تلاش کردند. واکنش نهادهای مسئول، تعلل، بی‌اعتنایی و در نهایت مدیریت حداقلی بحران بود. این رفتار نشان داد که حقوق قربانیان در برابر شبکه‌های قدرتمند، اولویت واقعی سیستم محسوب نمی‌شود.

نهادهای مدعی دفاع از حقوق زنان و کودکان نیز در این میان نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا نکردند. سازمان‌ها و چهره‌هایی که به‌طور معمول در قبال نقض حقوق زنان در سایر کشورها موضع‌گیری‌های تند دارند، در برابر این پرونده یا سکوت اختیار کردند یا واکنش‌هایی خنثی و گذرا نشان دادند. این گزینشی بودن واکنش‌ها، نشان‌دهنده وابستگی گفتمان حقوق بشر به ملاحظات سیاسی است.

رسانه‌های جریان اصلی غرب، که یکی از ارکان ترویج گفتمان حقوق زنان و کودکان به‌شمار می‌روند، در این پرونده عملکردی محافظه‌کارانه داشتند. تمرکز بر جنبه‌های فرعی، پرهیز از پیگیری شبکه‌های مرتبط و محدودسازی بحث به شخص اپستین، موجب شد که ابعاد ساختاری نقض حقوق بشر پنهان بماند. این الگو، نشان می‌دهد که رسانه‌ها در بزنگاه‌های حساس، بیشتر نقش تنظیم‌کننده روایت را دارند تا افشاگر حقیقت. پرونده اپستین نشان داد که حقوق بشر در غرب فاقد ضمانت اجرایی



ده‌ها دختر نوجوان

که در معرض

سوءاستفاده

سازمان‌یافته قرار

گرفته بودند، سال‌ها

برای شنیده شدن

صدای خود تلاش

کردند. واکنش

نهادهای مسئول،

تعلل، بی‌اعتنایی

و در نهایت مدیریت

حداقلی بحران بود.

یکسان است. وقتی ناقضان حقوق انسانی به طبقات بالای قدرت تعلق دارند، سازوکارهای قانونی انعطاف پذیر می‌شوند. این انعطاف، به معنای تضعیف اصل برابری در برابر قانون است؛ اصلی که یکی از پایه‌های نظری حقوق بشر محسوب می‌شود. این وضعیت، پیامدهای فراملی نیز دارد. غرب با اتکا به گفتمان حقوق بشر، سیاست‌های مداخله‌گرایانه خود را توجیه می‌کند. افشای تناقض میان ادعا و عمل، مشروعیت این سیاست‌ها را تضعیف می‌کند. پرونده اپستین نشان داد که حقوق بشر در این چارچوب، بیش از آنکه یک تعهد اخلاقی جهانی باشد، ابزاری برای اعمال قدرت و فشار سیاسی است.

نکته مهم دیگر، مصنوعیت ساختاری ناقضان حقوق بشر است. عدم پیگیری جدی همدستان اپستین، این پیام را منتقل کرد که نقض گسترده حقوق کودکان و زنان، در صورت قرارگرفتن در چارچوب منافع قدرت، می‌تواند بدون پیامد باقی بماند. این پیام، تأثیر مخربی بر اعتماد جهانی به نهادهای مدعی حقوق بشر دارد.

از منظر تحلیلی، پرونده اپستین نشان می‌دهد که حقوق بشر غربی فاقد استقلال نهادی است. این گفتمان در عمل، تابعی از توازن قوا و منافع الیت حاکم است. در چنین شرایطی، حقوق بشر از یک معیار اخلاقی به یک ابزار سیاسی تقلیل می‌یابد و قابلیت دفاع از ضعیف‌ترین اقشار جامعه را از دست می‌دهد.

افشای این فساد پرده از واقعیتی بنیادین برداشت: شعارهای حقوق بشر در غرب، در مواجهه با منافع قدرت، کارکردی نمایشی پیدا می‌کنند. این پرونده نشان داد که تا زمانی که حقوق بشر به صورت گزینشی و ابزاری به کار گرفته شود، نمی‌تواند ادعای جهان‌شمولی و اخلاقی بودن داشته باشد. افشای این تناقض، یکی از مهم‌ترین پیامدهای تحلیلی پرونده اپستین است.

۵۵

رسانه‌های جریان

اصلی غرب، که

یکی از ارکان ترویج

گفتمان حقوق زنان

و کودکان به شمار

می‌روند، در این

پرونده عملکردی

محافظه‌کارانه

داشتند.



## پیام هفتم

## حقوق کودکان و زنان در غرب، قربانی اول شبکه‌های سرمایه و سیاست هستند.

پرونده اپستین یکی از شفاف‌ترین نمونه‌ها برای فهم جایگاه واقعی حقوق زن و کودک در ساختار قدرت غربی است. این پرونده نشان داد که برخلاف ادعاهای پررنگ حقوق بشری، در عمل حقوق آسیب‌پذیرترین اقشار جامعه در برابر شبکه‌های ثروت، شهوت و سیاست، فاقد هرگونه اولویت واقعی است. تمدن غرب قرن‌هاست که خود را به عنوان منجی زنان و پناهگاه کودکان به جهانیان قالب کرده است. با انبوهی از کنوانسیون‌های پرطمطراق، از CEDAW تا کنوانسیون حقوق کودک، غرب تلاش کرده تا خود را استاندارد طلایی انسانیت معرفی کند و با استفاده از



در مرکز این پرونده، قربانیان کودک و نوجوان قرار داشتند که از نظر سنی، اجتماعی و روانی کمترین امکان دفاع از خود را دارند. انتخاب این گروه به این دلیل است که شبکه‌های فساد سازمان‌یافته همواره به دنبال قربانیانی می‌گردند که کمترین هزینه افشادگری را برای ساختار قدرت داشته باشند.

همین ابزار، کشورهای مستقل را زیر گویوتین تحریم و فشار رسانه‌ای ببرد. در این روایت‌سازی، زن در غرب آزاد و توانمند تصویر می‌شود و هر جای دیگر، سرکوب‌شده. اما این تنها یک ویتترین پُر زرق و برق برای پنهان کردن جاهلیت مدرن آنها است.

در این نمایش بزرگ، رسانه‌های جریان اصلی و نهادهای بین‌المللی نقش ماشین‌های سفیدشویی را بازی می‌کنند. وظیفه آن‌ها این است که با نورافکن انداختن بر نقاط ضعف کشورهای جنوب و شرق، تاریکخانه‌های جنایت خود را در سایه نگه دارند. آن‌ها وظیفه دارند نگذارند تصویر روتوش‌شده‌ی رویای غربی ترک بردارد. اما پرونده اپستین، واقعیت این نفاق را برملا می‌کند. سازمان‌هایی که برای یک حکم قضایی در ایران یا چین بیانیه صادر می‌کنند، سال‌ها در برابر ساختارمندترین شبکه‌های قاچاق انسان در قلب آمریکا سکوت کردند.

در مرکز این پرونده، قربانیان کودک و نوجوان قرار داشتند که از نظر سنی، اجتماعی و روانی کمترین امکان دفاع از خود را دارند. انتخاب این گروه به این دلیل است که شبکه‌های فساد سازمان‌یافته همواره به دنبال قربانیانی می‌گردند که کمترین هزینه افشاگری را برای ساختار قدرت داشته باشند. کودکان و زنان فاقد پشتوانه اجتماعی، در این معادله، به ساده‌ترین اهداف تبدیل می‌شوند. این پرونده نشان داد که حقوق کودک در غرب یک شعار تبلیغاتی است و نهادهایی که وظیفه حمایت از کودکان را بر عهده دارند، سال‌ها نسبت به گزارش‌ها و شکایات بی‌اعتنا بودند که این بی‌اعتنایی حاصل ترجیح منافع شبکه‌های بانفوذ بر حقوق قربانیان بود. حقوق زن نیز در این پرونده وضعیتی مشابه دارد. زنانی که قربانی این شبکه بودند، در بسیاری موارد با بی‌اعتمادی نهادهای رسمی مواجه شدند. روایت آنان یا کم‌اهمیت جلوه داده شد یا با تردید و تأخیر بررسی گردید. این رفتار نشان می‌دهد که در نظام غربی، حقوق زن تا زمانی معتبر است که به منافع الیت حاکم آسیبی وارد نکند.

ساختارهای قدرت در غرب، به‌ویژه در سطوح بالای سیاسی و اقتصادی، از نوعی مصونیت غیررسمی برخوردارند که امکان بهره‌برداری جنسی را بدون پیامد جدی فراهم می‌کند. این مصونیت، بستر شکل‌گیری شبکه‌هایی مانند شبکه اپستین را فراهم کرده است. ثروت افسارگسیخته، امکان خرید سکوت، وکیل، رسانه و حتی زمان را فراهم می‌کند. قربانیان، در مقابل این ماشین مالی، عملاً خلع سلاح می‌شوند. این نابرابری ساختاری، باعث می‌شود که حقوق زن و کودک در عمل، قابلیت تحقق نداشته باشد و صرفاً در سطح متون حقوقی باقی بماند. سیاست‌مداران نیز در برابر این نقض گسترده حقوق انسانی، یا سکوت کردند یا واکنش‌هایی حداقلی نشان دادند که نشانه هم‌پوشانی منافع سیاسی با شبکه‌های فساد است. زمانی که هزینه افشای حقیقت، بیش از منافع آن باشد، سیاست‌ترجیح می‌دهد قربانیان را نادیده بگیرد. تضعیف اعتماد عمومی، عادی‌سازی خشونت علیه زنان و کودکان، و بی‌اعتبارشدن مفاهیم حقوق بشری، از نتایج مستقیم چنین پرونده‌هایی است.



## خط گفتمان مقاومت رسواتر از اپستین

۳۰ پیام تبیینی پیرامون نظم قدرت  
در جهان غربی

### پیام هشتم

## قربانیان اپستین، تصویر واقعی‌تری از جامعه آمریکایی ارائه دادند.

قضایای اخیر، علاوه بر افشای شبکه‌های پنهان قدرت، آینه‌ای دقیق از وضعیت اجتماعی جامعه آمریکا ارائه داد. بررسی ویژگی‌های قربانیان این پرونده نشان می‌دهد که آن‌ها برآمده از متن جامعه‌ای بودند که در آن نهاد خانواده تضعیف شده و کودکان در معرض بی‌پناهی ساختاری قرار دارند. از این منظر، قربانیان اپستین را باید نشانه‌ای اجتماعی دانست. بخش قابل توجهی از قربانیان، کودکانی بودند که در خانواده‌های ازهم‌گسیخته، فاقد نظارت پایدار یا در شرایط بحرانی رشد کرده بودند. این واقعیت، ارتباط مستقیم میان فروپاشی خانواده و آسیب‌پذیری کودکان را آشکار می‌کند.



در جامعه‌ای که  
خانواده کارکرد  
حمایتی خود را از  
دست می‌دهد،  
کودک به راحتی در  
معرض بهره‌کشی  
قرار می‌گیرد و  
شبکه‌های فساد،  
این خلأ را به نفع  
خود پر می‌کنند.

در جامعه‌ای که خانواده کارکرد حمایتی خود را از دست می‌دهد، کودک به راحتی در معرض بهره‌کشی قرار می‌گیرد و شبکه‌های فساد، این خلأ را به نفع خود پر می‌کنند.

آنها در توجه به افراد نیازمند مهارت دارند. گفته می‌شود اپستین افراد آسیب‌پذیر و به حاشیه رانده شده، از جمله افراد متعلق به خانواده‌های محروم یا بی‌ثبات، در سیستم مراقبت از کودکان بی‌سرپرست، در معرض خطر یا تجربه بی‌خانمانی، یا دارای اعتیاد به مواد مخدر را هدف قرار می‌داد. قربانیان می‌گویند گیسلاین مکسول این جذب نیرو را مدیریت می‌کرد و خود قربانیان را تشویق می‌کرد تا در شرایط سخت، دیگران را نیز جذب کنند. آنها با قربانیان رابطه برقرار می‌کردند و با تظاهر به گوش دادن و اهمیت دادن عمیق، برای آنها اعتمادسازی انجام می‌شد. بنا به گفته قربانیان، مکسول در ابتدا با آنها دوست می‌شد، از آنها در مورد زندگی، مدرسه و خانواده‌شان می‌پرسید، آنها را به سینما یا خرید می‌برد. مکسول به عنوان یک زن، به قربانیان آرامش بیشتری می‌داد. قربانیان می‌گویند؛ مکسول به آنها قول شغل داده یا آنها را تشویق کرده است که کمک اپستین را در پرداخت هزینه لباس، تحصیل یا سفر بپذیرند. در نتیجه، قربانیان احساس می‌کردند که به آنها مدیون هستند. با گذشت زمان، آنها قربانیان خود را طوری شرطی می‌کنند که باور کنند استثمار امری عادی است. در کیفرخواست دادگاه آمده است؛ مکسول پس از ایجاد رابطه با قربانی، سعی می‌کرد سوءاستفاده جنسی را برای یک قربانی خردسال عادی جلوه دهد و این کار را با روش‌هایی مانند بحث در مورد موضوعات جنسی و حضور در تعاملات جنسی با اپستین انجام می‌داد.

بسیاری از قربانیان در خانواده‌هایی فاقد حضور مؤثر پدر بودند. در فقدان حمایت پدرانه و فشار مضاعف اقتصادی بر مادران تنها، کودکان در برابر فیکوره‌های قدرتمند و ثروتمند مردانه که نقش حامی دروغین را بازی می‌کردند، به شدت آسیب‌پذیر بودند. اپستین با ایفای نقش یک پدرخوانده مقتدر و خیرخواه، خلاء عاطفی و امنیتی این دختران را پر می‌کرد و اعتماد آن‌ها را جلب می‌نمود. این وضعیت بازتابی از بحران پدرانگی در غرب است که در پی تضعیف نقش‌های سنتی و افزایش طلاق پدید آمده است.

آمارهای هولناک نشان می‌دهد که درصد بسیار بالایی، تخمین زده شده تا ۶۰٪ در برخی ایالات آمریکا، از قربانیان قاچاق جنسی کودکان در آمریکا، سابقه حضور در سیستم ناکارآمد مراقبت از کودکان بی‌سرپرست را دارند. کودکانی که در سیستم پرورشگاهی بزرگ می‌شوند، به دلیل جابجایی‌های مکرر، فقدان پیوندهای عاطفی پایدار و احساس بی‌پناهی مطلق، اهداف ایده‌آل برای قاچاقچیان محسوب می‌شوند. آن‌ها عادت کرده‌اند که نادیده گرفته شوند و کسی پیگیر سرنوشت‌شان نباشد. اپستین و مکسول با علم به این بی‌کسی، برای این کودکان نقش خانواده جایگزین را بازی

می‌کردند و با محبت‌های ظاهری و هدایای کوچک، آن‌ها را به دام می‌انداختند. این واقعیت تلخ، شکست مطلق دولت رفاه غربی در حفاظت از آسیب‌پذیرترین شهروندانش را عریان می‌کند. آسیب‌پذیری قربانیان اوستین تنها ناشی از فقر یا بدسرپرستی فردی نیست. بخشی از آن ریشه در تحولات عمیق ساختاری و فرهنگی تمدن غرب در نیم‌قرن اخیر دارد که چگونه دکتربین‌های نئولیبرال و فردگرایی افراطی، با تضعیف نهاد خانواده و تغییر ارزش‌های اجتماعی، جامعه را در برابر چنین آسیب‌هایی خلع سلاح کرده‌اند. فرآیندی که در آن افراد از شبکه‌های حمایتی سنتی مانند محله، کلیسا، خانواده، جدا شده و به واحدهای تنها و منزوی تبدیل شدند. در چنین جامعه‌ای، نظارت اجتماعی غیررسمی که در گذشته از کودکان محافظت می‌کرد، از بین رفته است. همسایگان دیگر یکدیگر را نمی‌شناسند و کودکان در فضایی از انزوای اجتماعی رشد می‌کنند که شکارچیان جنسی می‌توانند بدون ترس از مداخله دیگران، به آن‌ها نزدیک شوند. اوستین در خلأ این نظارت اجتماعی توانست شبکه‌ای وسیع را در روز روشن اداره کند.

پرونده اوستین نشان داد که بی‌پناهی کودکان در آمریکا، پدیده‌ای حاشیه‌ای نیست. نظام رفاه اجتماعی، نهادهای آموزشی و ساختارهای حمایتی، نتوانسته‌اند نقش بازدارنده مؤثری ایفا کنند. گزارش‌های مکرر قربانیان، سال‌ها نادیده گرفته شد و این امر نشان می‌دهد که سیستم، در شناسایی و حمایت از کودکان آسیب‌پذیر، دچار ناکارآمدی جدی است. نقش نهادهای رسمی در این میان، قابل تأمل است. مدارس، مراکز خدمات اجتماعی و حتی پلیس، در بسیاری موارد نتوانستند نشانه‌های خطر را به‌موقع شناسایی کنند که این ناکارآمدی نتیجه اولویت‌ندادن به مسائل انسانی در برابر ملاحظات اداری و سیاسی است. کودکان بی‌پناه، در چنین سیستمی به داده‌های آماری تقلیل می‌یابند. بازتاب رسانه‌ای قربانیان نیز اغلب به‌گونه‌ای بود که بر حاشیه‌ای بودن آن‌ها تأکید می‌کرد. این رویکرد، به‌جای طرح پرسش‌های ساختاری درباره وضعیت جامعه، مسئولیت را متوجه سرنوشت فردی قربانیان می‌ساخت. در نتیجه، مسئله اصلی یعنی فروپاشی اجتماعی و ضعف حمایت نهادی، کمتر مورد توجه قرار گرفت.

از منظر تحلیلی، قربانیان اوستین نماینده نسلی هستند که در خلأ اخلاقی و حمایتی رشد کرده‌اند. این خلأ، محصول تصمیم‌های کلان فرهنگی و سیاسی است که خانواده را تضعیف و مسئولیت اجتماعی را به حداقل رسانده است. در چنین شرایطی، ظهور شبکه‌هایی مانند اوستین، پیامدی قابل پیش‌بینی محسوب می‌شود. این پرونده، هشدار جدی درباره پیامدهای انسانی نظم اجتماعی غرب است و نشان می‌دهد که بدون بازسازی بنیادهای اخلاقی و خانوادگی، آسیب‌پذیری اجتماعی به‌طور مداوم بازتولید خواهد شد و این آشفته بازار، بهترین فرصت برای انسان‌های کثیف همچون اوستین است تا به مطامع خود برسند.



پیام نهم

## نظام رسانه‌ای غرب با مدیریت روایت، از افشای ابعاد واقعی این پرونده جاوگیری کرده است.

انتظار می‌رفت رسانه‌هایی که خود را دیده‌بان قدرت و مدافع شفافیت معرفی می‌کنند، در برابر چنین پرونده‌ای با حداکثر توان افشاگرانه عمل

کنند. آنچه در عمل رخ داد، نشان داد که نظام رسانه‌ای غرب، در مواجهه با منافع ساختار قدرت، به جای شفاف‌سازی، به سازوکار سانسور هدفمند متوسل می‌شود.

سانسور در این پرونده، به شکل حذف کامل خبر ظاهر نشد. روش غالب، مدیریت روایت، تقطیع اطلاعات و محدودسازی دامنه پرسش‌ها بود. رسانه‌ها به جای پرداختن به شبکه ارتباطات اپستین با سیاست‌مداران، سرمایه‌داران و چهره‌های بانفوذ، تمرکز را بر جزئیات حاشیه‌ای یا جنبه‌های شخصی پرونده معطوف کردند. این شیوه، امکان فهم ساختاری ماجرا را از افکار عمومی سلب کرد و یک جنایت ساختاری را به انحراف فردی تقلیل داد. جنگ شناختی رسانه‌ها علیه قربانیان، بخش دیگری از اقدامات آنها در این مساله بود. رسانه‌ها با کنکاش در زندگی خصوصی قربانیان و برجسته کردن مشکلات اخلاقی یا مالی آنها، سعی کردند اعتبار شاهدان را به نفع متهمان ثروتمند خدشه‌دار کنند. پس از موج اولیه خبر، رسانه‌ها به سرعت پرونده را بایگانی کردند تا از تبدیل شدن آن به یک مطالبه دائمی برای اصلاحات ساختاری جلوگیری کنند. آنها اجازه ندادند هیچ روایت جایگزینی که ریشه در فساد سرمایه‌داری یا صهیونیسم دارد، به جریان اصلی راه پیدا کند. نحوه پوشش خبری مرگ اپستین و عدم محاکمه همدستانش، این پیام ناخودآگاه را به جامعه مخابره کرد که زور شما به سیستم نمی‌رسد. رسانه‌ها با اصرار بر روایت‌های غیرمنطقی مثل دوربین‌هایی که همزمان خراب شدند و نگهبانانی که اتفاقی تا صبح خواب بودند، شعور مخاطب را تحقیر و او را نسبت به درک واقعیت بی‌اعتماد می‌کنند. آنها سال‌ها با انتشار رپورتاژهای آگهی درباره کمک‌های اپستین به علم و هنر، چهره یک هیولا را در پس نقاب بشردوستی پنهان کردند. آنها که برای حقوق همجنس‌بازان غوغا می‌کنند، سال‌ها صدای دختران فقیر و زیر سن قانونی که توسط ثروتمندان شکار می‌شدند را نشنیده گرفتند و سانسور کردند.

یکی از مهم‌ترین جلوه‌های این سانسور، سکوت معنادار درباره نام‌ها و پیوندها بود. اسناد پروازی، ارتباطات مالی و روابط اجتماعی اپستین،



رسانه‌ها با کنکاش در زندگی خصوصی قربانیان و برجسته کردن مشکلات اخلاقی یا مالی آنها، سعی کردند اعتبار شاهدان را به نفع متهمان ثروتمند خدشه‌دار کنند.

ظرفیت افشای یک شبکه فراملی قدرت را داشت. با این حال، رسانه‌های بزرگ، یا از ورود جدی به این حوزه پرهیز کردند یا آن را در سطحی محدود و کنترل‌شده مطرح ساختند. این رفتار نشان‌دهنده وجود خطوط قرمز نانوشته است.

نقش ساختار مالکیت رسانه‌ها در این میان تعیین‌کننده است. بسیاری از رسانه‌های جریان اصلی، وابسته به شرکت‌ها و افرادی هستند که خود در همان زیست‌بوم قدرت و ثروت قرار دارند. در چنین شرایطی، رسانه به ابزاری برای تنظیم افکار عمومی تبدیل می‌شود. مدیریت زمان نیز یکی از ابزارهای سانسور بود. پوشش خبری این پرونده، به‌صورت مقطعی و کوتاه‌مدت انجام شد. هرگاه احتمال گسترش بحث به سطوح بالاتر قدرت وجود داشت، موضوع به‌سرعت با اخبار جایگزین یا بحران‌های دیگر از دستور کار خارج شد. این تکنیک، موجب فرسایش حساسیت افکار عمومی و کاهش مطالبه‌گری اجتماعی می‌شود.

زبان رسانه‌های نیز در خدمت این سانسور قرار گرفت. استفاده از واژگان خنثی، تقلیل مسئله به رسوایی اخلاقی و پرهیز از به‌کارگیری مفاهیم ساختاری، باعث شد پرونده در سطح یک تخلف فردی باقی بماند. این انتخاب زبانی، نقش مهمی در جلوگیری از شکل‌گیری یک فهم انتقادی عمیق ایفا کرد. در این میان، رسانه‌های مستقل یا حاشیه‌ای که تلاش کردند ابعاد پنهان پرونده را برجسته کنند، با بی‌اعتنایی، برچسب‌زنی یا محدودیت دسترسی مواجه شدند. این برخورد، نشان می‌دهد که نظام رسانه‌ای غرب، یک میدان آزاد رقابت روایت‌ها نیست، بلکه یک ساختار سلسله‌مراتبی با مرکزیت قدرت است. پیامد این سانسور هدفمند، تضعیف نقش آگاهی‌بخش رسانه در جامعه است. افکار عمومی، به‌جای مواجهه با واقعیت پیچیده و چندلایه قدرت، با روایتی ساده‌سازی‌شده و کنترل‌شده روبه‌رو می‌شود. به بیان دقیق باید گفت رسانه‌های غربی، خودشان بخشی از مسئله هستند. پیوند میان رسانه، سیاست و سرمایه، باعث می‌شود که افشای حقیقت، تنها تا جایی پیش برود که به بنیان‌های نظم موجود آسیب نرساند.



یکی از مهم‌ترین  
جلوه‌های این  
سانسور، سکوت  
معنادار درباره نام‌ها  
و پیوندها بود.



اسناد تاریخی منتشر شده از پرونده  
چهارم سستین، پندار تاریکی تاریک  
پوسته‌پوسته، تنوع‌پرورنده و سستین  
جنسی سازمان یافته از دشمنان کم  
سن چسما و خانه‌هاست این شبکه  
با اهلیات اسپین بهصورت سفالی  
با تکیه بر تابناخت فوت و نفوذ  
فعالیت‌های خود را پنهان نگاه داشته  
بود. بر اساس اسناد یک جزئیات  
عمومی از این سفول جدول ارتکاب  
برخی از این جزئیات مورد استفاده قرار  
می‌گرفته است. نام دوبنده را سبیل  
گفتی. ایان ماسک به همراه شاعر  
دیگری از شخصیت‌های صاحب‌فوق  
در این مدارک مطرح شده است. این  
پرونده نظام حقوقی و اجتماعی غرب  
را با روش‌های علمی پژوهش کرده  
است. جایی که ادعای دفاع از حقوق  
بشر یا واقعیت قربانی شدن کودکان  
در سایه فساد و سخت احتمالی  
مقامات، در عارضی قرار می‌گیرند

پیام دهم

غرب گریبان نیمه تاریک غرب را آگاهانه از  
دید افکار عمومی پنهان می نمایند.

غرب در روایت غرب گریبان، مظهر شفافیت، قانون‌گرایی و اخلاق عمومی معرفی می‌شود. با این حال، تأملی در پرونده اپستین نشان می‌دهد که آنچه توسط این جریان‌ها به افکار عمومی عرضه می‌شود، تصویری پالایش‌شده و مدیریت‌شده است؛ تصویری که بخش تاریک ساختار قدرت را عمدتاً از میدان دید خارج می‌کند.

نیمه بزرگ‌شده غرب، محصول یک صنعت روایت‌سازی منسجم است. رسانه‌ها، نهادهای دانشگاهی، سینما و ادبیات غرب گرا، همگی در بازتولید تصویری جذاب از نظم غربی نقش دارند. این تصویر، بر مفاهیمی مانند آزادی فردی، حقوق بشر و پاسخ‌گویی نهادها تأکید می‌کند. پرونده اپستین نشان داد که این مفاهیم، در مواجهه با منافع شبکه‌های قدرت، به‌سادگی تعلیق می‌شوند و کارکرد تبلیغاتی پیدا می‌کنند. در مقابل، نیمه تاریک غرب شامل شبکه‌های درهم‌تنیده‌ای از



رسانه‌ها، نهادهای  
دانشگاهی، سینما  
و ادبیات غرب گرا،  
همگی در بازتولید  
تصویری جذاب از  
نظم غربی نقش  
دارند.

سیاست، سرمایه، رسانه و انحرافات اخلاقی است که بقای آن‌ها وابسته به پنهان‌ماندن است. پرونده اپستین به دلیل ماهیت افشاگرانه‌اش، تهدیدی مستقیم برای این نیمه پنهان بود. واکنش ساختار قدرت، کنترل روایت، تقلیل مسئله و محدودسازی دامنه پرسش‌ها بود؛ رویکردی که نشان می‌دهد پنهان‌سازی، یک تصمیم موردی نیست، بلکه بخشی از سازوکار حکمرانی است.

پنهان‌سازی، تنها با سانسور مستقیم انجام نمی‌شود. یکی از ابزارهای کلیدی، عادی‌سازی است. وقتی فساد، سوءاستفاده جنسی و ارتباطات ناسالم نخبگان، در قالب رسوایی‌های فردی روایت می‌شود، حساسیت اجتماعی کاهش می‌یابد. این فرایند، افکار عمومی را از پرسش‌های ساختاری دور می‌کند و توجه را به حواشی قابل‌مصرف رسانه‌ای معطوف می‌سازد.

نقش زمان در این بزرگ‌سازی قابل توجه است. اخبار افشاگرانه، به صورت موج‌های کوتاه و پراکنده منتشر می‌شوند و سپس با سرعت از چرخه توجه خارج می‌گردند. این مدیریت زمانی، مانع انباشت فشار اجتماعی می‌شود. پرونده اپستین نیز دقیقاً با همین الگو مواجه شد. هرگاه احتمال تعمیق بحث وجود داشت، دستور کار رسانه‌ای تغییر کرد.

بزرگ‌سازی غرب یک پروژه فرهنگی-سیاسی بلندمدت است. این پروژه، به حفظ مشروعیت بین‌المللی و داخلی کمک می‌کند و هزینه‌های اخلاقی ساختار قدرت را پنهان نگه می‌دارد. هر پرونده‌ای که این پوشش را کنار بزند، با واکنش‌های تدافعی مواجه می‌شود که در پرونده اپستین به خوبی قابل مشاهده است. نکته مهم آن است که این پنهان‌سازی، صرفاً برای افکار عمومی خارجی طراحی نشده است. شهروندان داخل غرب نیز مخاطب اصلی این بزرگ‌سازی هستند. حفظ اعتماد حداقلی جامعه، مستلزم کنترل میزان آگاهی از نیمه تاریک است. به همین دلیل، افشاگری کامل، همواره با خطوط قرمز نانوخته مواجه می‌شود.



## پیام یازدهم

# در تمدن غرب، زن از مقام انسانی کاملاً خارج شده است.

در نگاه تمدن غربی معاصر، بدن زن به یک کالای قابل عرضه در بازار تبدیل شده است. صنعت تبلیغات، مد، سرگرمی و حتی سیاست، از تصویر زن به عنوان ابزار جلب توجه و تحریک مصرف استفاده می‌کند. این روند، به تدریج مفهوم انسان بودن زن را به حاشیه رانده و او را به یک ابزار قابل بهره‌برداری تقلیل داده است. پرونده ایستین، شکل افراطی و پنهان همین منطق را عیان ساخت و لایه‌ای عمیق از منطق تمدنی غرب را به نمایش گذاشت که در آن، زن از جایگاه انسانی و کرامت محور خود فاصله گرفته و به ابزاری در چرخه مصرف، لذت و قدرت تبدیل شده است. این پرونده، امکان مشاهده عینی پیامدهای تمدن مادی را فراهم کرد که ارزش انسان را بر اساس کارکرد و سود تعریف می‌کند.

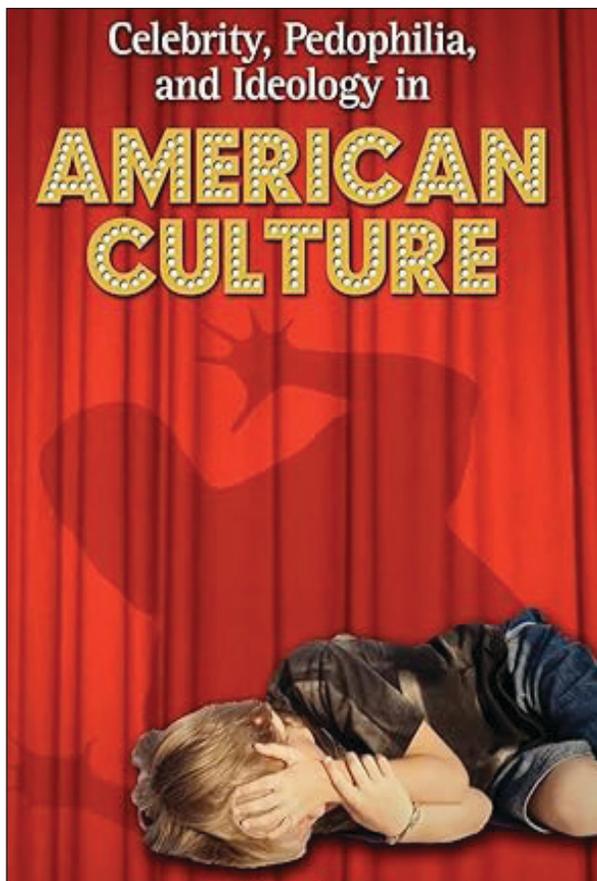


پرونده ایستین،  
شکل افراطی و  
پنهان همین منطق  
را عیان ساخت و  
لایه‌ای عمیق از  
منطق تمدنی غرب  
را به نمایش گذاشت  
که در آن، زن از  
جایگاه انسانی و  
کرامت محور خود  
فاصله گرفته و به  
ابزاری در چرخه  
مصرف، لذت و  
قدرت تبدیل شده  
است.

شبکه اپستین نشان داد که چگونه زنان، به‌ویژه دختران نوجوان، در بالاترین سطوح قدرت نیز با همین منطق ابزاری مواجه می‌شوند. انتخاب قربانیان، شیوه جذب، و نوع بهره‌کشی، همگی مبتنی بر نگاه مصرفی به زن بود. این نگاه، محدود به حاشیه‌های جامعه نیست، بلکه در قلب ساختارهای سیاسی و اقتصادی حضور دارد. تمدن مادی غرب، با جد کردن انسان از معنویت، معیار ارزش‌گذاری را به لذت، قدرت و ثروت منتقل کرده است. در چنین چارچوبی، زن زمانی ارزشمند تلقی می‌شود که در خدمت این سه عنصر قرار گیرد. این تغییر معیار، زمینه‌ساز عادی‌سازی بهره‌کشی جنسی و تضعیف حساسیت اخلاقی جامعه شده است. نقش رسانه‌ها در تثبیت این تنزل قابل توجه است. بازنمایی مستمر زن به‌عنوان سوژه جذابیت بصری، به مرور نگاه اجتماعی را شکل می‌دهد. این بازنمایی، در سطح فرهنگی مشروعیت می‌یابد و در سطح پنهان قدرت، به شکل سوءاستفاده‌های سازمان‌یافته بروز می‌کند. فاصله میان تصویر رسانه‌ای و واقعیت شبکه‌های فساد، از نظر منطقی چندان زیاد نیست.

تأخیر در رسیدگی، بی‌توجهی به شهادت قربانیان و تمرکز بر مدیریت بحران، نشان داد که حقوق زن تا زمانی معتبر است که منافع ساختار قدرت را تهدید نکند. این تناقض، ریشه در همان نگاه ابزاری به زن دارد. پیامد اجتماعی این تنزل، فراتر از قربانیان مستقیم است زیرا جامعه‌ای که زن را به ابزار مصرف تقلیل می‌دهد، روابط انسانی را دچار اختلال می‌کند. خانواده تضعیف می‌شود، امنیت روانی کاهش می‌یابد و اعتماد اجتماعی فرسایش پیدا می‌کند. پرونده اپستین، یک نمونه برجسته از این زنجیره پیامدها را آشکار ساخت. این وضعیت را باید در بستر کلی تمدن مادی فهم کرد. تمدنی که سود و لذت را محور قرار می‌دهد، ناگزیر انسان را نیز به منبع مصرف تبدیل می‌کند. زن، به دلیل جایگاه ویژه در نظام نمادین و فرهنگی، بیش از دیگران در معرض این تقلیل قرار می‌گیرد.

نکته مهم و غم‌انگیز آن است که این تنزل، با زبان آزادی توجیه می‌شود. آزادی فردی، در گفتمان غربی، به ابزاری برای پوشاندن بهره‌کشی ساختاری تبدیل شده است. در حالی که قربانیان اپستین، عملاً فاقد قدرت انتخاب واقعی بودند، روایت رسمی، مسئولیت را به سطح فردی تقلیل می‌داد. این جابه‌جایی مسئولیت، یکی از سازوکارهای تثبیت نظم مادی است. شوربختانه بار دیگر ثابت شد که در تمدن غرب، زن از مقام انسانی به ابزار مصرف و کالای لذت تنزل یافته است. حتی نزدیکترین فرد به آقای اپستین یعنی خانم مکسول که در این جنایت کثیف، نقش محوری را بازی می‌کرد، به عنوان یک زن، خودش نیز بازیچه قدرت، ثروت و لذت در ساختار بیمار آمریکا بود. در واقع زنان در طبقات مختلف و با عناوین و جایگاه‌های مختلف، قربانی این ابزارسازی و کالایی‌سازی از زن در غرب هستند. این تنزل جایگاه زن، نتیجه منطقی تمدنی است که انسان را از معنا تهی کرده و او را در چرخه لذت و قدرت مستهلک می‌کند. فهم این واقعیت، برای تحلیل عمیق بحران اخلاقی غرب ضروری است.



## پیام دوازدهم

پدوفیلی در غرب، نتیجه طبیعی رهاشدگی  
اخلاقی و ساطه مطلق سرمایه بر انسان  
است.

آنچه در این پرونده آشکار شد، وجود شبکه‌هایی سازمان‌یافته بود که در آن‌ها سوءاستفاده از کودکان، در پیوند مستقیم با ثروت، قدرت و مصونیت سیاسی رخ می‌داد. این واقعیت نشان می‌دهد که پدوفیلی در غرب را باید در بستر رهاشدگی اخلاقی و منطق حاکم بر تمدن سرمایه‌محور تحلیل کرد. در تمدن غربی معاصر، اخلاق از جایگاه معیار تنظیم‌کننده رفتار اجتماعی کنار زده شده و به امری نسبی و فردی تقلیل یافته است. این جابه‌جایی، مرزهای بازدارنده در برابر انحرافات را تضعیف کرده است. هنگامی که لذت فردی و خواست شخصی به ارزش مسلط تبدیل می‌شود، حتی بدیهی‌ترین خطوط قرمز انسانی نیز قابلیت عبور پیدا می‌کنند، مخصوصاً اگر به نهاد قدرت متصل شوند. پدوفیلی، در چنین فضایی، به‌عنوان یک انحراف مه‌رانشده بروز می‌یابد.

سلطه مطلق سرمایه، عامل تشدیدکننده این وضعیت است. سرمایه، در منطق تمدن مادی، قدرت خرید مصونیت می‌آفریند. پرونده اپستین نشان داد که ثروت کلان، امکان دسترسی به کودکان، ایجاد شبکه‌های پنهان و خنثی‌سازی پیگردهای قضایی را فراهم می‌کند. در این ساختار، انسان، به‌ویژه کودک، به کالایی قابل معامله تبدیل می‌شود؛ کالایی که در خدمت ارضای امیال صاحبان سرمایه قرار می‌گیرد.

نکته کلیدی آن است که این پدیده به حاشیه‌های تاریک جامعه محدود نیست. حضور سیاستمداران، چهره‌های اقتصادی، رسانه‌ای و فرهنگی در پیرامون شبکه اپستین نشان داد که پدوفیلی، در لایه‌های بالای قدرت نیز امکان رشد دارد و شاید بتوان گفت با شدت و سرعت بیشتر. این امر، نتیجه طبیعی پیوند میان رهاشدگی اخلاقی و تمرکز قدرت اقتصادی است و در این تفکر، هر چیزی یک قیمتی دارد و می‌تواند خریداری شود.

پدوفیلی را باید نتیجه حذف دین و معنویت از نظام ارزشی غرب دانست. با کناررفتن امر قدسی، هیچ مرجع متعالی برای مهار تمایلات وجود ندارد. وقتی با کنار گذاشتن دین و ارزشهای انسانی، بازدارندگی درونی از بین رفت، قانون و بازدارندگی‌های بیرونی، به‌تنهایی قادر به کنترل انحرافات نیست، به‌ویژه زمانی که خود در خدمت صاحبان سرمایه قرار گیرد. این خلأ اخلاقی، زمینه‌ساز طغیان امیال افسارگسیخته می‌شود.

نکته مهم دیگر، تأثیر این وضعیت بر افکار عمومی جهانی است. واکنش منفی جهانی، شکاف میان وجدان عمومی بشر و ساختار حاکم بر تمدن غرب را آشکار کرد که مشروعیت اخلاقی این تمدن را به چالش می‌کشد. پدوفیلی در غرب، نتیجه طبیعی حذف دین و معنویت تا حد رهاشدگی اخلاقی و سلطه مطلق سرمایه بر انسان است و باید توجه کرد، این مسیر ایستگاه پایانی ندارد و امیال بی‌انتهای سیری ناپذیر انسان، حد یقف و مرز مشخصی برای این مسیر تصور نمی‌کنند.



## پیام سیزدهم

# پرونده اپستین نشان داد که علم و هنر مدرن صرفاً در مدار ثروت و قدرت گردش می‌کنند.

در تمدن غرب علم، هنر، سینما و سیاست، در عمل در مدار قدرت و ثروت گردش می‌کنند. علم در تمدن غربی، به‌عنوان نماد حقیقت‌جویی و بی‌طرفی معرفی می‌شود. اما در پرونده اپستین، سکوت بخش قابل توجهی از نهادهای دانشگاهی و پژوهشی معنای دیگری را به ذهن متبادر می‌کند. ارتباط برخی دانشگاه‌های معتبر با منابع مالی آلوده، نشان داد که استقلال علمی تا چه اندازه وابسته به سرمایه است. هنگامی که تأمین مالی پژوهش‌ها به شبکه‌های قدرت گره می‌خورد، علم به تدریج کارکرد انتقادی خود را از دست می‌دهد.

جفری اپستین در طول سال‌ها شبکه‌ای گسترده از ارتباطات با نخبگان علمی و دانشگاهی برقرار کرده بود که بسیاری از آن‌ها از طریق حمایت‌های مالی یا شرکت در کنفرانس‌های علمی با او در تماس بودند. برخی از برجسته‌ترین چهره‌های علمی که نامشان در اسناد مرتبط با اپستین ذکر

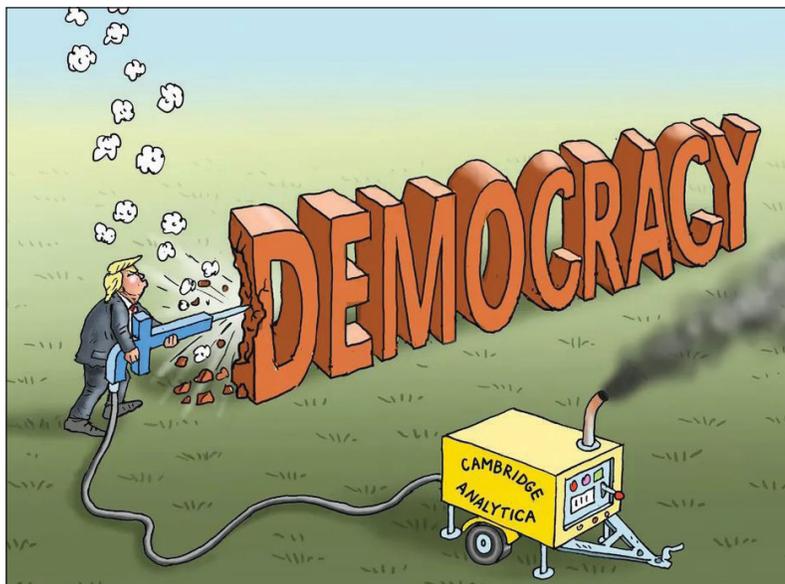
شده است، عبارتند از: استیون هاوکینگ، فیزیکدان مشهور بریتانیایی، نوآم چامسکی، زبان‌شناس و نظریه‌پرداز برجسته که اسناد نشان می‌دهند حتی پس از محکومیت سال ۲۰۰۸ اپستین با او در ارتباط بوده و جلساتی را برنامه‌ریزی کرده بود. ماروین مینسکی، پیشگام هوش مصنوعی در دانشگاه MIT که در اسناد حقوقی به نام او اشاره شده است. لارنس کراوس، فیزیکدان نظری که ارتباط نزدیکی با اپستین داشت و از او حمایت‌های مالی برای پروژه‌های علمی خود دریافت می‌کرد. مارتین نوک، زیست‌شناس ریاضی در دانشگاه هاروارد که مرکز تحقیقاتی او با بودجه ۶.۵ میلیون دلاری اپستین تأسیس شد. جرج چرچ، ژنتیک‌دان معروف دانشگاه هاروارد. لیسارندل، فیزیکدان نظری هاروارد که در سال ۲۰۱۴ از جزیره اپستین بازدید کرده و مکاتبات ایمیلی با او داشته است. نیکلاس کریستاکیس، استاد دانشگاه ییل که برای جذب بودجه تحقیقاتی با اپستین دیدار و مکاتبه داشت. دیوید گلرنتر، استاد علوم کامپیوتر دانشگاه ییل که نامش در میان مکاتبات منتشر شده دیده می‌شود.

از سوی دیگر هنر، که باید آینه حقیقت اجتماعی باشد، در این پرونده به ابزاری برای تطهیر چهره قدرت تبدیل شد. روابط اپستین با هنرمندان، گالری‌ها و پروژه‌های هنری، نشان می‌دهد که هنر نیز می‌تواند در خدمت ایجاد مشروعیت اجتماعی برای صاحبان ثروت قرار گیرد. هنر، به جای افشاگری، در مواردی به پوششی زیباشناختی برای واقعیت‌های تاریک بدل می‌شود.

سینما، به‌عنوان مؤثرترین ابزار روایت‌سازی جمعی، نقش کلیدی در مدیریت ادراک عمومی ایفا می‌کند. ارتباط مستقیم اپستین با چهره‌های هنرمند و سینمایی مانند کوین اسپیسی، بازیگر مشهور که در چندین عکس منتشر شده در کنار اپستین و گیلین ماکسول دیده شده و همراه با بیل کلینتون با هواپیمای اپستین سفر کرده، وودی آلن کارگردان برنده اسکار که نام او در لیست تماس‌های اپستین وجود داشته و عکس‌هایی از او در عمارت اپستین منتشر شده و مایکل جکسون خواننده پاپ که طبق اسناد در خانه اپستین در پام بیچ دیده شده بود، نیز نشان‌دهنده درگیری عمیق این قشر از جامعه آمریکا با این پرونده دارد.

۵۵

جفری اپستیندر طول سال‌هاشبکه‌ای گسترده ازارتباطات با نخبگانعلمی و دانشگاهیبرقرار کرده بود کهبسیاری از آن‌ها ازطریق حمایت‌هایمالی یا شرکت درکنفرانس‌های علمیبا او در تماسبودند.



## پیام چهاردهم

### مشارکت ساختاری همه ارکان دموکراسی در پرونده اپستین اتفاقی نیست.

در تئوری‌های سیاسی مدرن، دموکراسی بر پایه‌ی تفکیک قوا و تعادل میان نهادهای قدرت استوار است. رکن اول و دوم، یعنی قوه مقننه و مجریه، وظیفه تبدیل اراده عمومی به قانون و اجرای شفاف آن را بر عهده دارند. رکن سوم، دستگاه قضایی مستقل است که باید بدون توجه به جایگاه طبقاتی افراد، عدالت را تضمین کند. در نهایت، رسانه‌های آزاد به عنوان رکن چهارم دموکراسی وظیفه دیده‌بانی، افشاگری و پاسخگو نگه داشتن صاحبان قدرت را بر عهده دارند تا مانع از تبدیل ساختار به یک الیگارشی یا حکومت ثروتمندان بر مردم شوند.



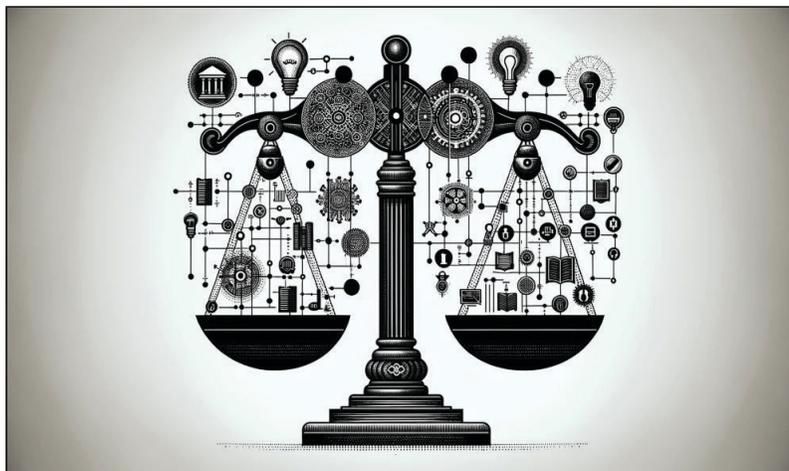
تمامی ارکان ادعایی دموکراسی آمریکا، نه از سر غفلت، بلکه با منطق مشخصی در خدمت این پروژه ضدبشری بودند.

اما در دموکراسی لیبرال با مدل آمریکایی، این ارکان با مفهومی به نام جامعه مدنی و کثرت‌گرایی گره خورده‌اند. ادعا بر این است که رقابت میان گروه‌های مختلف ثروت و قدرت، مانع از فساد سیستماتیک می‌شود. با این حال، نقد اصلی پژوهشگران ساختارگرا این است که وقتی سرمایه به محرک اصلی سیاست تبدیل شود، این ارکان از حالت نظارتی خارج شده و به اجزای یک چرخه‌ی بسته تبدیل می‌شوند که هدف آن به جای اینکه تامین مصلحت عمومی باشد، بازتولید قدرت نخبگان است. پرونده جفری اپستین آزمونی برای سنجش کارآمدی ارکان دموکراسی آمریکا بود که در تمامی سطوح، همدستی ساختاری آن‌ها را به اثبات رساند.

تمامی ارکان ادعایی دموکراسی آمریکا، نه از سر غفلت، بلکه با منطق مشخصی در خدمت این پروژه ضدبشری بودند. قانون و قضا که ابزار مدیریت بحران نخبگان است و باید نماد برابری باشد، در پرونده اپستین شاهد مهندسی حقوقی برای فرار از مجازات بودیم. دلیل این امر، هراس ساختار از افشای شبکه بود. اپستین با در اختیار داشتن اطلاعات محرمانه و مستندات اخلاقی از چهره‌های کلیدی آمریکا، عملاً سیستم قضایی را به گروگان گرفته بود تا امنیت خود را تضمین کند. او با استفاده از تیم‌های حقوقی گران‌قیمت و البته اهرم فشار بر روی قضات و دادستان‌های درگیر، توانست هزینه برخورد را برای سیستم قضایی چنان بالا ببرد که آن‌ها به جای اجرای عدالت، گزینه معامله با مجرم را برای حفظ آبروی ساختار انتخاب کنند.

رسانه‌های جریان اصلی که مدعی رکن چهارم دموکراسی هستند، سال‌ها بر فعالیت‌های شبکه اپستین چشم بستند و حتی گزارش‌های افشاگرانه خبرنگاران مستقل را بایکوت کردند. رسانه در اینجا نقش سوپاپ اطمینان را بازی کرد تا افکار عمومی به لایه‌های زیرین فساد پی نبرند. علت این بایکوت خبری، درهم‌تنیدگی منافع مالکان غول‌های رسانه‌ای و سردبیران ارشد با شبکه مالی و ضیافت‌های اپستین بود و افشای حقیقت، به معنای بی‌آبرو شدن خود دیده‌بانان دموکراسی و دوستان نزدیک‌شان تمام می‌شد.

ثروت در اینجا یک رکن دموکراسی نیست اما به عنوان یک نیروی فراقانونی عمل کرد که توانست دو رکن اصلی قانون و رسانه را ببعد. او با تزریق پول به نهادهای علمی و سیاسی، برای خود مشروعیت خرید و با انباشت سرمایه، شبکه‌ای از وابستگی ایجاد کرد. ثروت اپستین در خدمت بقای او بود، زیرا در سیستم سرمایه‌داری که زیربنای دموکراسی آمریکایی است، پول تنها قدرت خرید کالا ندارد، بلکه قدرت خرید زمان و سکوت را نیز دارد. اپستین در واقع یک کارگزار مالی برای نخبگان بود و سیستم اقتصادی اجازه نمی‌داد که مهره‌ای با چنین گردش مالی و اطلاعات ذی‌قیمتی، قربانی اجرای خشک قانون شود.



## پیام پانزدهم

# قانون در غرب؛ ابزار مشروعیت بخشی به غارت سازمان یافته است.

در تمدن غرب، قانون فراتر از یک متن ساده، به مثابه مقدسات سکولار عمل می‌کند. یعنی همان نقشی که دین در جوامع سنتی برای انسجام جامعه داشت، در غرب بر عهده قانون است. اما کارکرد واقعی قانون در ساختار قدرت غرب را می‌توان با نحوه مواجهه نظام حقوقی و قانونی آن با پرونده جفری اپستین بررسی کرد. قانون در این پرونده، در مسیر تنظیم و تثبیت منافع شبکه‌های ثروت و قدرت عمل کرد و به پوششی حقوقی برای استمرار غارت سازمان‌یافته بدل شد. در مرحله نخست، سازوکارهای قضایی به‌گونه‌ای فعال شدند که دامنه مسئولیت به یک فرد تقلیل یابد. توافقاتی محرمانه، محدودسازی دایره متهمان و تعویق‌های هدفمند، همگی در چارچوب قواعد حقوقی و قانون انجام گرفتند. این روند نشان می‌دهد که قانون قادر است بدون خروج از



در سطح کلان‌تر،  
این کارکرد حقوقی،  
بخشی از یک  
الگوی تمدنی است.  
اقتصاد سیاسی  
غرب، بر تمرکز ثروت  
و انتقال ساختاری  
منابع از اکثریت به  
اقلیت بنا شده است.

ظاهر قانونی، مسیر عدالت را مسدود کند. عدالت در این ساختار، تابع ملاحظات سیاسی و اقتصادی است.

نکته کلیدی، انعطاف‌پذیری قانون در برابر صاحبان قدرت است. همان قواعدی که برای شهروندان عادی سخت‌گیرانه اجرا می‌شوند، در مواجهه با نخبگان مالی و سیاسی، به صورت گزینشی تفسیر می‌گردند. این دوگانگی، تصادفی نیست و ریشه در پیوند عمیق قانون با منطق سرمایه دارد. قانون، در این وضعیت، نقش تنظیم‌کننده مناسبات نابرابر را ایفا می‌کند.

پرونده اپستین همچنین نشان داد که قانون، توانایی تبدیل جرم به مسئله‌ای اداری را دارد. هنگامی که فساد اخلاقی و انسانی در قالب تخلف حقوقی محدود تعریف می‌شود، عمق فاجعه از دید افکار عمومی پنهان می‌ماند. این تقلیل، به نظام مسلط امکان می‌دهد تا بحران را مدیریت و هزینه‌های آن را کنترل کند. به عبارت دیگر قانون در این فرایند، زبان رسمی پنهان‌سازی است.

در سطح کلان‌تر، این کارکرد حقوقی، بخشی از یک الگوی تمدنی است. اقتصاد سیاسی غرب، بر تمرکز ثروت و انتقال ساختاری منابع از اکثریت به اقلیت بنا شده است. قانون، چارچوب مشروعیت‌بخش این انتقال است. قراردادهای، معافیت‌ها و مصونیت‌ها، همگی در قالب قواعد حقوقی سامان می‌یابند و چهره‌های قانونی به غارت سازمان‌یافته می‌دهند.



## پیام شانزدهم

# شبکه‌های اجتماعی جهانی با کنترل الگوریتم‌ها در حال تقلیل مسأله اپستین به یک انحراف شخصی هستند.

شبکه‌های اجتماعی در گفتمان رسمی غرب به‌عنوان ابزار آزادی بیان و مشارکت عمومی معرفی می‌شوند، اما این بسترها در عمل به بازوی نرم قدرت‌های سیاسی و اقتصادی دولت‌ها بدل شده‌اند. مالکیت متمرکز پلتفرم‌های اصلی، پیوند ساختاری آن‌ها با نهادهای امنیتی و وابستگی کامل به منطق سود، شرایطی ایجاد کرده که افکار عمومی در مقیاس جهانی به‌صورت هدفمند هدایت شود.



کنترل الگوریتم‌ها،

مهم‌ترین ابزار

این مهندسی

است. آنچه

کاربران می‌بینند،

می‌خوانند و بازنشر

می‌کنند، نتیجه

تصمیم‌های خنثی

مبتنی بر فناوری

نیست.

کنترل الگوریتم‌ها، مهم‌ترین ابزار این مهندسی است. آنچه کاربران می‌بینند، می‌خوانند و بازنشر می‌کنند، نتیجه تصمیم‌های خنثی مبتنی بر فناوری نیست. الگوریتم‌ها بر اساس اولویت‌های سیاسی، اقتصادی و امنیتی تنظیم می‌شوند. برجسته‌سازی برخی روایت‌ها و به حاشیه راندن برخی دیگر، بدون نیاز به سانسور آشکار انجام می‌گیرد. در این فضا، حذف صداهای مزاحم الزاماً با بستن حساب‌ها صورت نمی‌گیرد، بلکه با دفن تدریجی محتوا در انبوه داده‌ها تحقق می‌یابد.

پرونده اپستین نمونه‌ای روشن از این الگو بود. واکنش شبکه‌های اجتماعی به این مسئله، ناهماهنگ و کنترل شده جلوه کرد. در مقاطعی، موجی از اعتراض و پرسش‌گری شکل گرفت، اما این موج به سرعت فروکش کرد. موضوع از سطح یک مسئله ساختاری به حاشیه‌ای جنجالی تقلیل یافت. این تغییر جهت، بدون دستور رسمی و از مسیر مدیریت جریان اطلاعات رخ داد.

پیوند شبکه‌های اجتماعی با رسانه‌های جریان اصلی، نقش تکمیلی در این فرآیند دارد. روایت‌هایی که در رسانه‌های بزرگ غربی برجسته می‌شوند، به سرعت در شبکه‌های اجتماعی بازتولید می‌گردند و در مقابل، روایت‌های مستقل فاقد پشتیبانی رسانه‌ای، در همان ابتدا تضعیف می‌شوند. این هم‌افزایی، یک چرخه بسته اطلاع‌رسانی ایجاد می‌کند که خروج از آن برای کاربران دشوار است.

حقیقت این است که مدیران ارشد توئیتر، فیس‌بوک و گوگل، اغلب سابقه‌ی حضور در پنتاگون، CIA یا کاخ سفید را دارند. این نشان‌دهنده یگانگی نهاد امنیت و نهاد تکنولوژی است. به همین جهت است که دعوت به خشونت علیه برخی کشورها مثل ایران یا روسیه در پلتفرم‌ها مجاز می‌شود، اما نقد فساد ساختارمند غرب بلافاصله سانسور می‌گردد. استفاده از حساب‌های جعلی برای ایجاد اجماع مصنوعی و تولید ماریپیچ سکوت استفاده می‌شود. بسیاری از ترندهای جهانی، خواست مردم نیست، بلکه نتیجه فعالیت ربات‌های سازمانی است. حال می‌توان فهمید که چگونه هشتگ‌های مربوط به اپستین به سرعت با اخبار زرد جایگزین شد و الگوریتم‌ها اجازه ترند ماندن این موضوع را ندادند.



## پیام هفدهم

## واکنش منفی افکار عمومی جهان به پرونده اپستین، ریشه در بیدار بودن فطرت انسانی دارد.

گسترده‌ی واکنش منفی افکار عمومی جهانی نسبت به ماجرای جفری اپستین، پدیده‌ای صرفاً رسانه‌ای یا هیجانی نبود. این واکنش، از مرزهای جغرافیایی، فرهنگی و سیاسی عبور کرد و در جوامع مختلف با شدت‌های متفاوت بروز یافت. چنین فراگیری‌ای، نشان می‌دهد که مسئله به یک احساس مقطعی محدود نمی‌شود و به لایه‌ای عمیق‌تر از ادراک انسانی مربوط است که با فطرت انسان پیوند دارد.

انسان، فارغ از دین، ملیت یا نظام سیاسی، در درون خود نوعی حساسیت ذاتی نسبت به ظلم، سوءاستفاده و تحقیر کرامت انسانی دارد. هنگامی که روایتی از استثمار کودکان، سوءاستفاده جنسی و حمایت شبکه‌های



انسان، فارغ از دین، ملیت یا نظام سیاسی، در درون خود نوعی حساسیت ذاتی نسبت به ظلم، سوءاستفاده و تحقیر کرامت انسانی دارد.

قدرتمند از عوامل آن منتشر می‌شود، این حساسیت فطری فعال می‌گردد. خشم عمومی، در این چارچوب، یک واکنشی غریزی به نقض مرزهای بنیادین انسانیت است.

نکته قابل توجه، ناتوانی رسانه‌های جریان اصلی غرب در مهار کامل این واکنش بود. با وجود تلاش برای کنترل روایت، کوچک‌سازی ابعاد ماجرا و انتقال تمرکز به حواشی، احساس نارضایتی و بی‌عدالتی در سطح افکار عمومی باقی ماند. این پایداری واکنش، نشان می‌دهد که فطرت انسانی در برابر مهندسی روایت، همواره تا حدی مقاومت می‌کند. حتی در محیط‌های شدیداً کنترل‌شده اطلاعاتی، حقیقت اخلاقی راه خود را به ذهن‌ها باز می‌کند. مردم جهان، ولو به صورت ناخودآگاه، دریافتند که قواعد رسمی عدالت در این پرونده با حس درونی انصاف هم‌خوانی ندارد. این ناهماهنگی، به احساس بی‌اعتمادی نسبت به نهادهای حاکم انجامید. خشم افکار عمومی، در واقع، اعتراض به فرورپاشی مرجعیت اخلاقی نهادهایی بود که خود را مدافع حقوق انسان معرفی می‌کنند.

در این میان، نقش شبکه‌های اجتماعی دوگانه بود. از یک سو، امکان انتشار روایت‌های مستقل و تجربه‌های قربانیان را فراهم کرد و از سوی دیگر، تلاش شد این فضا با تولید محتوای انحرافی و هیجانی، از مسیر تحلیل عمیق خارج شود. با این حال، نفس تداوم واکنش‌ها نشان داد که فطرت عدالت‌خواه انسان، صرفاً با سرگرم‌سازی و انباشت اطلاعات خنثی نمی‌شود.

در سنت فکری اسلامی، فطرت به‌عنوان سرمایه مشترک همه انسان‌ها شناخته می‌شود؛ سرمایه‌ای که انسان را به سوی حق، عدالت و کرامت سوق می‌دهد. واکنش جهانی به این پرونده را می‌توان نشانه‌ای از بیداری همین فطرت دانست. حتی در جوامعی که سال‌ها تحت آموزش سکولار و فردگرایانه قرار داشته‌اند، مرزهای اخلاقی در برابر تعرض آشکار به کودکان و انسان‌های بی‌پناه فعال می‌شود.

این مسئله، برای جمهوری اسلامی ایران اهمیت ویژه‌ای دارد. گفتمان رسمی ایران همواره بر وجود فطرت مشترک انسانی و امکان گفت‌وگو با وجدان جهانی تأکید کرده است. واکنش‌های گسترده مردمی در نقاط مختلف جهان، مؤید این نگاه است که تقابل ایران با نظم مسلط غرب، صرفاً نزاع سیاسی نیست، بلکه مواجهه‌ای اخلاقی و انسانی است. هنگامی که مردم جهان، مستقل از دولت‌ها، به یک بی‌عدالتی واکنش منفی نشان می‌دهند، زمینه هم‌زبانی اخلاقی شکل می‌گیرد. واکنش منفی افکار عمومی جهانی را باید نشانه‌ای از زنده‌بودن وجدان انسانی دانست که هنوز در برابر عادی‌سازی ظلم تسلیم نشده است. این واقعیت، گواه آن است که علی‌رغم سلطه ساختارهای فاسد، فطرت عدالت‌خواه انسان همچنان یکی از موانع جدی در برابر مشروعیت‌بخشی به بی‌عدالتی است و همین فطرت است که زمینه پیروزی حق بر باطل را در پایان دنیا فراهم خواهد کرد.



## پیام هجدهم

# ماجرای اپستین، نشانه‌ای از طغیان تمدنی است.

بحث درباره نسبت دین و تمدن، همواره یکی از مناقشه‌برانگیزترین مباحث اندیشه اجتماعی بوده است. با این حال، برخی رویدادها امکان تحلیل عینی‌تری از این نسبت فراهم می‌کنند. ماجرای جفری اپستین، در این چارچوب، نشانه‌ای از پیامدهای تمدنی حذف دین از عرصه تنظیم حیات انسانی است. در این سطح، مسئله به رفتار یک فرد ختم نمی‌شود و به منطق حاکم بر یک سبک زندگی و ساختار قدرت گره می‌خورد. تمدن مدرن غرب، پس از کنارگذاشتن دین از مقام مرجعیت اخلاقی، تلاش کرد اخلاق را بر پایه قرارداد رابری پایه قرارداد اجتماعی، قانون عرفی و سود جمعی بازتعریف کند. این پروژه، در ظاهر، با شعار آزادی فردی و رهایی از قیود سنتی پیش رفت. اما در عمل، با حذف امر قدسی، هیچ معیار الزام‌آور درونی برای مهار امیال باقی نماند. شهوت، قدرت و ثروت، به تدریج به



تمدن مدرن غرب،

پس از کنارگذاشتن

دین از مقام

مرجعیت اخلاقی،

تلاش کرد اخلاق

را بر پایه قرارداد

اجتماعی، قانون

عرفی و سود جمعی

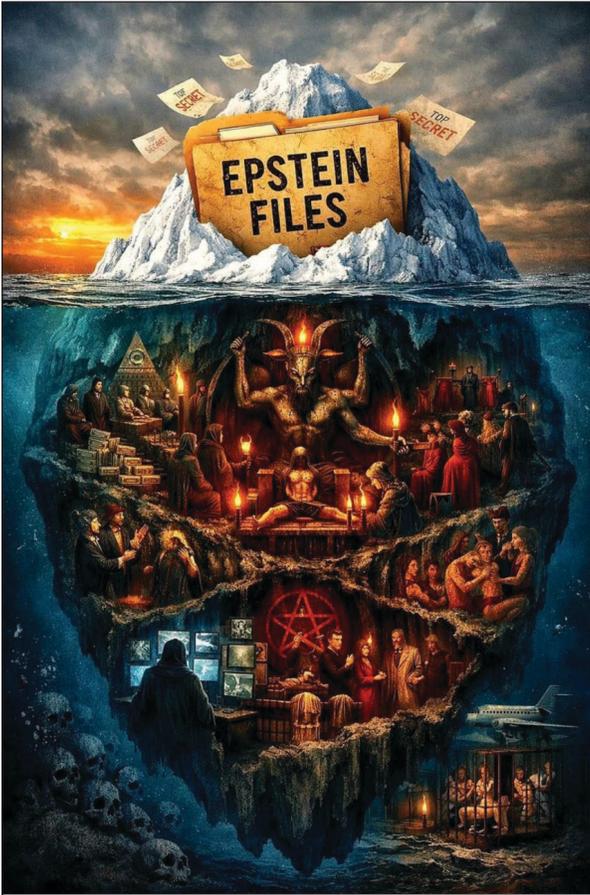
بازتعریف کند.

محرک‌های اصلی کنش انسانی تبدیل شدند و اخلاق، به امری نسبی و قابل‌چانه‌زنی فروکاسته شد. در چنین فضایی، مرزهای رفتاری به‌طور مستمر جابه‌جا می‌شوند. آنچه دیروز قبیح تلقی می‌شد، امروز با برجسب انتخاب شخصی یا سبک زندگی متفاوت عادی‌سازی می‌شود. این روند، به‌ویژه در حوزه جنسی، شتاب بیشتری داشته است. حذف دین، به‌معنای حذف نگاه قدسی به انسان است و در نتیجه، انسان از موجودی دارای کرامت ذاتی، به ابژه‌ای برای ارضای میل و کسب لذت تنزل می‌یابد.

پرونده ایستین، در این چارچوب، یک نشانه هشداردهنده است. شبکه‌ای از ثروت، قدرت و شهوت، در غیاب هرگونه ترمز اخلاقی درونی متکی بر ایمان، شکل گرفته و سال‌ها بدون مزاحمت جدی به فعالیت ادامه داده است. این وضعیت محصول منطقی تمدنی است که در آن، لذت فردی و منفعت شخصی به ارزش‌های محوری تبدیل شده‌اند. نکته مهم، پیوند میان شهوت افسارگسیخته و خشونت پنهان است. هرچا که انسان به ابزار تقلیل یابد، خشونت به‌صورت ساختاری تولید می‌شود. سوءاستفاده از کودکان، در این معنا، شکل حاد و عریان خشونت است که در لایه‌های زیرین تمدن مادی جریان دارد. خشونت‌هایی که با پول، نفوذ سیاسی و حمایت رسانه‌ای پوشانده می‌شود و قربانیان آن، کم‌صدا و بی‌پناه باقی می‌مانند.

تمدن بدون دین، توان تولید معنا برای رنج و محدودیت را از دست می‌دهد. در چنین تمدنی، خواستن جای باید و هنجار را می‌گیرد و میل فردی، معیار نهایی تصمیم‌گیری می‌شود. این منطق، به‌طور طبیعی، با هرگونه مرز اخلاقی پایدار ناسازگار است. قانون نیز، در غیاب پشتوانه معنوی، به ابزاری انعطاف‌پذیر برای توجیه منافع قدرتمندان بدل می‌شود و عملاً کارایی بازدارنده ندارد. در مقابل، دین با تعریف انسان به‌عنوان موجودی مسئول در برابر خدا و جامعه، چارچوبی الزام‌آور برای مهار امیال فراهم می‌کند. دین، صرفاً مجموعه‌ای از احکام فردی نیست، بلکه نظامی معنابخش برای تنظیم رابطه انسان با قدرت، لذت و ثروت است. حذف این نظام، خلأی ایجاد می‌کند که با هیچ قرارداد اجتماعی پایداری پر نمی‌شود.

انسان معاصر، حتی در جوامع سکولار، امروز پیامدهای این رهاشدگی اخلاقی را با گوشت و پوست خود احساس می‌کند. احساس ناامنی، بی‌عدالتی و فروپاشی اعتماد اجتماعی، بخشی از این پیامدهاست. این نارضایتی، به‌طور ضمنی، پرسش از ضرورت بازگشت اخلاق دینی به‌عرصه عمومی را مطرح می‌سازد. آنچه در این ماجرا برجسته می‌شود، ناتوانی تمدن بدون دین در مهار تاریک‌ترین تمایلات انسانی است. هنگامی که هیچ امر متعالی‌ای بالاتر از خواست فرد وجود نداشته باشد، شهوت و خشونت، مسیر خود را در پوشش قانون، ثروت و قدرت باز می‌کنند. این وضعیت، یک هشدار تمدنی است که فراتر از یک پرونده خاص معنا پیدا می‌کند.



پیام نوزدهم

پرونده اپستین سازوکارهای صهیونیسم  
برای مدیریت جهانی را افشا کرد.

تحلیل لایه‌های عمیق ماجرای جفری اپستین، بدون توجه به نقش شبکه‌های سازمان‌یافته فراملی، تحلیلی ناقص خواهد بود. در سطحی فراتر از اشخاص و دولت‌ها، با سازوکاری مواجه هستیم که هدف آن کنترل، هدایت و مهار نخبگان سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جهان است. در این چارچوب، صهیونیسم به‌عنوان یک شبکه قدرت فراملی، نقشی محوری در طراحی و بهره‌برداری از چنین پرونده‌هایی ایفا می‌کند.

ارتباط جفری اپستین با موساد یکی از بحث‌برانگیزترین ابعاد پرونده اوست که با انتشار اسناد جدید در فوریه ۲۰۲۶، شواهد و ادعاهای تازه‌ای پیرامون آن مطرح شده است. این شواهد عمدتاً بر پایه اظهارات مقامات سابق اطلاعاتی و اسناد فاش شده از پلیس فدرال آمریکا (FBI) استوار است. در اسناد منتشر شده در سال ۲۰۲۶، یک یادداشت FBI مربوط به اکتبر ۲۰۲۰ فاش شد که در آن یک منبع معتبر مدعی شده اپستین به عنوان یک جاسوس آموزش دیده بود و اطلاعات را از طریق واسطه‌هایی به موساد منتقل می‌کرد. رابرت مکسول (پدر گیلین مکسول) که شریک نزدیک اپستین بود، به عنوان یک یهودی الاصل و دارایی تأیید شده موساد شناخته می‌شود. آری بن-مناشه، افسر سابق اطلاعاتی اسرائیل، مدعی است که اپستین و گیلین مکسول از دهه ۱۹۸۰ برای اطلاعات اسرائیل کار می‌کردند و اپستین در دفتر رابرت مکسول با مقامات اطلاعاتی دیدار داشته است. ارتباط رابرت مکسول و ایهود باراک نخست وزیر سابق اسرائیل نیز قابل اثبات است و ارتباط اپستین با خود ایهود باراک نیز به همین واسطه ایجاد شد. ایهود باراک، رابطه مالی و اجتماعی بسیار نزدیکی با اپستین داشت. اسناد نشان می‌دهند که اپستین حتی هزینه درمان سرطان یکی از دستیاران ارشد باراک و مقامات اطلاعاتی نظامی به نام یونی کورن را پرداخت کرده است. تحلیلگران اطلاعاتی و شاهدانی نظیر آری بن-مناشه معتقدند جزیره و عمارت‌های اپستین محیط‌هایی مجهز به دوربین برای ضبط فعالیت‌های جنسی چهره‌های قدرتمند جهت باج‌گیری سیاسی و نفوذ اطلاعاتی بوده‌اند.

یکی از ابزارهای کلیدی این شبکه، باج‌گیری ساختاری است. ایجاد، ثبت و نگهداری اطلاعات آلوده اخلاقی از نخبگان، امکان اعمال فشار مستمر



ارتباط جفری اپستین

با موساد یکی از

بحث‌برانگیزترین

ابعاد پرونده اوست

که با انتشار اسناد

جدید در فوریه

۲۰۲۶، شواهد و

ادعاهای تازه‌ای

پیرامون آن مطرح

شده است.

و مؤثر را فراهم می‌سازد. این فشار، الزاماً برای کسب پول یا امتیاز کوتاه‌مدت به کار نمی‌رود، بلکه ابزاری برای تضمین تبعیت سیاسی، سکوت رسانه‌ای و هم‌سویی با تصمیم‌های کلان است. در چنین سیستمی، فرد آلوده، حتی در صورت ارتکاب جرم، به مهره‌ای مطیع و قابل کنترل تبدیل می‌شود.

شبکه صهیونیستی، با تکیه بر نفوذ عمیق در ساختارهای مالی، رسانه‌ای و اطلاعاتی غرب، توان ایجاد و حفاظت از این سازوکار را دارد. پیوند میان سرمایه‌های کلان، رسانه‌های جریان‌ساز و نهادهای امنیتی، امکان مدیریت بحران و انحراف افکار عمومی را فراهم می‌کند. هنگامی که بخشی از این شبکه در معرض افشا قرار می‌گیرد، تمرکز رسانه‌ای به سرعت از ساختار به فرد منتقل می‌شود و مسئله، به یک رسوایی شخصی تقلیل می‌یابد. در این میان، نقش نخبگان سیاسی بسیار تعیین‌کننده است. بسیاری از تصمیم‌گیران کلیدی جهان، در چنین شبکه‌ای، استقلال واقعی ندارند. تصمیم‌های آنان، تحت تأثیر ترس از افشا، از دست دادن موقعیت یا تخریب رسانه‌ای اتخاذ می‌شود. این وضعیت، مفهوم حاکمیت ملی و اراده مستقل دولت‌ها را به شدت تضعیف می‌کند و مدیریت جهانی را به دست شبکه‌هایی در سایه و غیرپاسخ‌گو می‌سپارد. هنگامی که نخبگان جهانی با ابزارهای غیراخلاقی هدایت می‌شوند، تصمیم‌های حیاتی درباره جنگ، صلح، تحریم و مداخله که مستقیماً بر زندگی میلیون‌ها انسان بی‌گناه اثر گذار است، بر پایه منافع شبکه‌های پنهان اتخاذ می‌گردد. این منطق، توضیح‌دهنده بسیاری از تناقض‌ها در سیاست خارجی غرب است که دلیل عقلانی برای آنها پیدا نمی‌شود. از حمایت هم‌زمان از شعارهای حقوق بشری و رژیم‌های سرکوبگر گرفته تا استانداردهای دوگانه در مواجهه با جنایت‌ها. برای افکار عمومی جهان، شاید شناخت دقیق این شبکه‌ها دشوار باشد، اما آثار آن‌ها کاملاً محسوس است. بی‌اعتمادی گسترده به سیاست‌مداران، احساس ناتوانی در تغییر واقعی و گسترش بدبینی نسبت به رسانه‌ها، همگی نشانه‌های زیست در جهانی هستند که توسط قدرت‌های پنهان مدیریت می‌شود و افکار عمومی آنرا حس می‌کند.

Globe Observer  
@\_GlobeObserver

Follow



Donald Trump's name mentioned 38,000 times in the Epstein files, more than Jesus is mentioned in the Bible.



4:02 PM · Feb 6, 2026 · 58.2K Views

## پیام بیستم

## تکرار بیش از حد نام ترامپ در اسناد اپستین، نشانه ارتباط ساختاری او با این رسوایی است.

تکرار نام دونالد ترامپ در بیش از ۵۰۰۰ مورد از اسناد فاش شده تا فوریه ۲۰۲۶، فراتر از یک همسایگی ساده در پالم بیچ فلوریدا است و نشان دهنده گره خوردن عمیق و تاریک او با شبکه بدنام جفری اپستین است. این حجم عظیم از شواهد، تصویری از یک همکاری سیستماتیک را ترسیم می‌کند. از پروازهای متعدد با جت بدنام لولیتا اکسپرس گرفته تا حضور در مهمانی‌های مشترک با دختران جوان که تحت پوشش مسابقات زیبایی

و آژانس‌های مدلینگ ترامپ برگزار می‌شد. در حالیکه ترامپ قبلاً ادعای بی‌اطلاعی از جنایات اپستین کرده بود، اعتراف او در تماس با رئیس پلیس پالم بیچ مبنی بر اینکه «همه می‌دانستند او (اپستین) چه کار می‌کند»، به وضوح ثابت می‌کند که او نه تنها نظری بی‌طرف نبوده، بلکه با سکوتی معنادار و حفظ روابط نزدیک، عملاً به تداوم این شبکه جنایی کمک کرده است.

ترامپ در سال ۲۰۰۲ اپستین را فردی فوق‌العاده توصیف کرده بود که دختران جوان را دوست دارد. اسناد شامل تصاویری از حضور مشترک آن‌ها در مهمانی‌های نیویورک و پالم بیچ است. شواهدی وجود دارد که اپستین از نفوذ ترامپ در مسابقات دختر شایسته و آژانس‌های مدلینگ او برای دسترسی به زنان جوان استفاده می‌کرده است.

ادعاهای قربانیانی چون ماریا فارمر درباره رفتارهای نامتعارف ترامپ در حضور اپستین، در کنار ستایش‌های مکتوب او از این قاچاقچی جنسی، پرده از یک هم‌زیستی فاسد بین آنها برمی‌دارد. به نظر می‌رسد ترامپ از نفوذ سیاسی و امپراتوری مدلینگ خود به عنوان بازوی تغذیه‌کننده برای امیال مشترک با اپستین استفاده کرده است.

مطابق با اسناد منتشر شده تا فوریه ۲۰۲۶ و گزارش‌های تحقیقاتی نهادهایی نظیر وزارت دادگستری آمریکا (DOJ) و رسانه‌هایی چون وال استریت ژورنال، ادعاهای مربوط به باج‌گیری و کنترل ترامپ توسط دستگاه‌های امنیتی مطرح شده است. اسناد جدید فاش شده در ژانویه ۲۰۲۶ تأیید می‌کنند که اپستین در تمامی اتاق‌های خواب و فضاهای مشترک املاک خود در نیویورک، پالم بیچ و جزیره، سیستم‌های پیشرفته شنود و تصویربرداری مخفی نصب کرده بود. بازرسان در میان ۴۰۰ ویدئوی به دست آمده، شواهدی از حضور چهره‌های بسیار قدرتمند یافته‌اند. برخی معتقدند از آنجا که ترامپ حداقل ۷ بار با جت شخصی اپستین سفر کرده و مکرراً در مهمانی‌های او حضور داشته، حتماً تصاویری از او در آرایش‌های تله عسل تهیه شده است که اکنون در اختیار موساد قرار دارد.

یکی از شواهد دیگر، پیشینه خانوادگی گیلین ماکسول است. گیلین ماکسول (شریک اپستین) مأموریت پدرش را برای نفوذ در نخبگان آمریکا



شواهدی وجود دارد که اپستین از نفوذ ترامپ در مسابقات دختر شایسته و آژانس‌های مدلینگ او برای دسترسی به زنان جوان استفاده می‌کرده است.

ادامه داده است. اسناد نشان می‌دهند که ماکسول شخصاً بسیاری از ملاقات‌های ترامپ و اپستین را مدیریت می‌کرده است. در اسناد جدید، نام ایهود باراک (نخست‌وزیر و وزیر دفاع سابق اسرائیل و چهره کلیدی در جامعه اطلاعاتی این کشور) بیش از گذشته دیده می‌شود. در اسناد جدید، نام ایهود باراک (نخست‌وزیر و وزیر دفاع سابق اسرائیل) به شکلی غیرعادی پررنگ است. او بارها با اپستین در آپارتمان نیویورک ملاقات کرده و حتی در روزهای منتهی به انتخابات ۲۰۱۶ با او در ارتباط بوده است. برخی معتقدند باراک، به عنوان یکی از معماران سیستم اطلاعاتی اسرائیل، از آتوها و مواد باج‌گیری که اپستین از ترامپ و اطرافیان‌ش جمع‌آوری کرده بود، مطلع بوده و از آن‌ها برای جهت‌دهی به سیاست خارجی ترامپ استفاده کرده است.

یکی دیگر از شواهد تحت فشار بودن ترامپ از طریق پرونده اپستین، همسویی غیرعادی سیاست‌های ترامپ با منافع تندرهای اسرائیل است. درحالیکه شعارها و وعده‌های او قبل از انتخابات، خلاف این سیاست‌ها را بیان می‌کرد. ترامپ پیش از ریاست‌جمهوری، دیدگاه‌های انزواطلبانه‌تری داشت، اما به محض ورود به کاخ سفید، خروج از برجام و ترور مقامات ارشد ایرانی مانند ژنرال قاسم سلیمانی را به اولویت اول تبدیل کرد. گفته می‌شود موساد با در اختیار داشتن ویدئوهای ضبط شده توسط دوربین‌های مخفی اپستین، ترامپ را تحت فشار گذاشته تا سیاست‌هایی را اجرا کند که تندرهای اسرائیل مانند نتانیاهو سال‌ها به دنبال آن بودند. اما در دولت‌های قبلی آمریکا مانند دوران اوباما به بن‌بست خورده بود. همچنین اقدام به حمله در ۲۲ خرداد ۱۴۰۴ به ایران و همچنین همراهی با پروژه مهندسی شده اقدامات تروریستی در دی ماه ۱۴۰۴ در ایران نیز از این قبیل است. درحالیکه به اعتقاد بسیاری از کارشناسان، مساله ایران در اولویت مردم آمریکا و حتی نخبگان آن نیست و این همراهی صددرصدی ترامپ با سیاست‌های خلاف منافع ملی و اولویت‌های آمریکا در مسئله ایران، غیر عادی به نظر می‌رسد. همچنین اقداماتی مانند به رسمیت شناختن قدس به عنوان پایتخت و الحاق بلندی‌های جولان، امتیازاتی بودند که هیچ رئیس‌جمهوری در آمریکا جرئت انجام آن‌ها را نداشت. این

۵۵

مطابق با اسنادمنتشر شده تا فوریه۲۰۲۶ و گزارش‌هایتحقیقاتی نهادهایینظیر وزارتدادگستری آمریکا(DOJ) و رسانه‌هاییچون وال استریتژورنال، ادعاهایمربوط به باج‌گیری وکنترل ترامپ توسطدستگاه‌های امنیتیمطرح شده است.

حجم از امتیازدهی یک‌جانبه بدون دریافت هیچ مابازای مشخصی از سوی اسرائیل، نشان‌دهنده یک هزینه سکوت برای جلوگیری از انتشار اسناد رسواکننده اپستین بوده است.

اسناد مالی اپستین که در ژانویه ۲۰۲۶ فاش شد، ردپای تبادلات مالی پیچیده‌ای را با برخی حامیان مالی بزرگ ترامپ مانند شلدون ادلسون که از بزرگترین حامیان تندروهای اسرائیل و ضد ایران بود، نشان می‌دهد. این تحلیل وجود دارد که اپستین از طریق این شبکه‌های مالی، ترامپ را در یک تله مالی-اخلاقی گرفتار کرده بود که خروجی آن، واگذاری کامل پرونده سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه به تل‌آویو بود.

مخدوش کردن اسناد توسط دولت با توجه‌های غیر قابل پذیرش نیز شاهد دیگری بر این ماجراست. برخی نمایندگان کنگره با اشاره به ۳.۵ میلیون صفحه سند منتشر شده، مدعی شدند که وزارت دادگستری بخش‌هایی را که به دخالت سرویس‌های اطلاعاتی خارجی در کنترل مقامات ارشد مربوط می‌شود، مخدوش کرده است. آن‌ها معتقدند افشای این حقیقت که رئیس‌جمهور آمریکا توسط موساد از طریق پرونده جنسی اپستین کنترل می‌شده، می‌تواند کل ساختار سیاسی آمریکا را فرو بپاشد.

با وجود این شواهد تحلیل‌محور، دستگاه‌های اطلاعاتی رسمی آمریکا مانند CIA و FBI هنوز به طور علنی ارتباط مستقیم بین تصمیمات سیاسی ترامپ و اسناد باج‌گیری اپستین را تأیید نکرده‌اند و آن را در حوزه حدس و گمان‌های امنیت ملی طبقه‌بندی می‌کنند. اما با کنار هم گذاشتن این شواهد می‌توان تراکم ظنونی مبنی بر این باج‌گیری به دست آورد. ممکن است زیاده روی اسرائیل در استفاده از اهرم فشار برای پیشبرد منافع خود در قبال ترامپ، منجر به ایجاد اختلافات و کشف زوایای جدیدی از این پرونده شود که در این صورت، معامله دوسر باختی ایجاد خواهد شد که از طرفی به رسوایی ترامپ خواهد انجامید و از طرفی دست موساد را تا انتهای دولت چهار ساله ترامپ و امتیازاتی که می‌تواند از او بگیرد خالی خواهد کرد. بی‌شک عنصر زمان دست‌های پشت پرده را برملا خواهد کرد و حقیقت روشن خواهد شد.



## پیام بیست و یکم

# سیر زندگی جفری اپستین، نموداری از چرخه قدرت‌یابی در نظم غربی است.



[برای درک عمق این واقعیت، باید به دهه ۱۹۷۰ بازگشت، جایی که اپستین جوان بدون مدرک دانشگاهی، به لطف روابط والدین دانش‌آموزانش در مدرسه خصوصی دالتون، راهی وال استریت شد.](#)

در بامداد دهم اوت ۲۰۱۹، زمانی که نگهبانان بازداشتگاه متروپولیتن منهتن جسد بی‌جان جفری اپستین را در سلول انفرادی‌اش پیدا کردند، پرونده‌ای بسته شد که قرار بود بزرگترین رسوایی قرن را در دادگاه‌های فدرال آمریکا رقم بزند. مرگ او که به صورت رسمی خودکشی اعلام شد آغاز فصلی نوین از ابهامات بود؛ فصلی که تا امروز، یعنی فوریه ۲۰۲۶، همچنان گشوده مانده و سایه سنگین خود را بر سر نخبگان سیاسی و اقتصادی غرب حفظ کرده است. داستان اپستین، روایت صعود یک معلم ریاضی معمولی از طبقه متوسط بروکلین به بالاترین سطوح قدرت جهانی و سقوط او در تارک‌ترین لایه‌های فساد است که در آن مرزهای میان قانون، ثروت و جرم به طرز وحشتناکی محو می‌شوند.

برای درک عمق این واقعیت، باید به دهه ۱۹۷۰ بازگشت، جایی که اپستین

جوان بدون مدرک دانشگاهی، به لطف روابط والدین دانش‌آموزانش در مدرسه خصوصی دالتون، راهی وال استریت شد. نبوغ او در شناخت ضعف‌های انسانی و شبکه‌سازی بود. او به سرعت در بانک بر استرنز رشد کرد و پس از مدتی شرکت خود را تأسیس نمود. اما نقطه عطف زندگی او آشنایی با زلی وکسنر، میلیاردر صاحب‌نام و مالک برند ویکتوریا سکرِت بود. رابطه‌ای که کلید صندوقچه اسرار ثروت اپستین محسوب می‌شود. وکسنر سرمایه اولیه و وکالت تام‌الاختیار دارایی‌هایش را به اپستین سپرد و عمارت عظیم منهتن را که بعدها به مرکز فرماندهی عملیات سیاه اپستین تبدیل شد، به او واگذار کرد. با این ثروت بادآورده، اپستین جزیره‌ای خصوصی در ویرجین آیلندز خرید که به لیتل سنت جیمز، شهرت یافت. جزیره‌ای که بعدها در افواه عمومی و اسناد دادگاه به جزیره پدوفیل‌ها و جزیره گناه معروف شد.

در دهه ۹۰ و اوایل قرن بیست و یکم، اپستین با کمک گیلین مکسول، دختر غول رسانه‌ای رابرت مکسول، شبکه‌ای پیچیده و هرمی برای جذب دختران زیر سن قانونی ایجاد کرد. مکسول با استفاده از کاریزما اجتماعی و روابط سطح بالای خود، دختران جوان را با وعده شغل ماساژوری یا مدلینگ به عمارت‌های اپستین می‌کشاند. اما این دختران تنها برای ارضای امیال شخصی اپستین نبودند، آن‌ها بخشی از یک مکانیزم بزرگتر برای نفوذ و کنترل بودند. هواپیمای بوئینگ ۷۲۷ سیاه رنگ او که به طعنه لولیتا اکسپرس نامیده می‌شد، آسمان جهان را درمی‌نوردید و مسافرانی را جابجا می‌کرد که نامشان تیتراول اخبار جهان بود. بیل کلینتون، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، دونالد ترامپ، غول املاک نیویورک، و شاهزاده اندرو، فرزند ملکه انگلیس، تنها بخشی از کسانی بودند که در مدار اپستین قرار داشتند. این شبکه فراتر از سیاست بود و چهره‌های علمی برجسته‌ای از دانشگاه‌های هاروارد و ام‌آی‌تی را نیز شامل می‌شد که اپستین با کمک‌های مالی کلان، آن‌ها را نمک‌گیر کرده بود.

اما این ماشین عظیم فساد در سال ۲۰۰۵ با گزارش والدین یک دختر ۱۴ ساله در پالم بیچ فلوریدا دچار لغزش شد. پلیس محلی با یورش به عمارت اپستین شواهدی یافت که می‌توانست او را برای همیشه پشت میله‌های زندان بفرستد. با این حال، الکساندر آکوستا، دادستان فدرال وقت، توافق‌نامه‌ای محرمانه با وکلای اپستین امضا کرد که بر اساس آن، تحقیقات فدرال متوقف شد و اپستین تنها به ۱۸ ماه زندان با شرایط ویژه محکوم گردید که به او اجازه می‌داد روزانه ۱۲ ساعت برای کار از زندان خارج شود. این مصونیت عجیب به اپستین اجازه داد تا یک دهه دیگر به فعالیت‌های خود ادامه دهد و نفوذش را گسترش دهد.

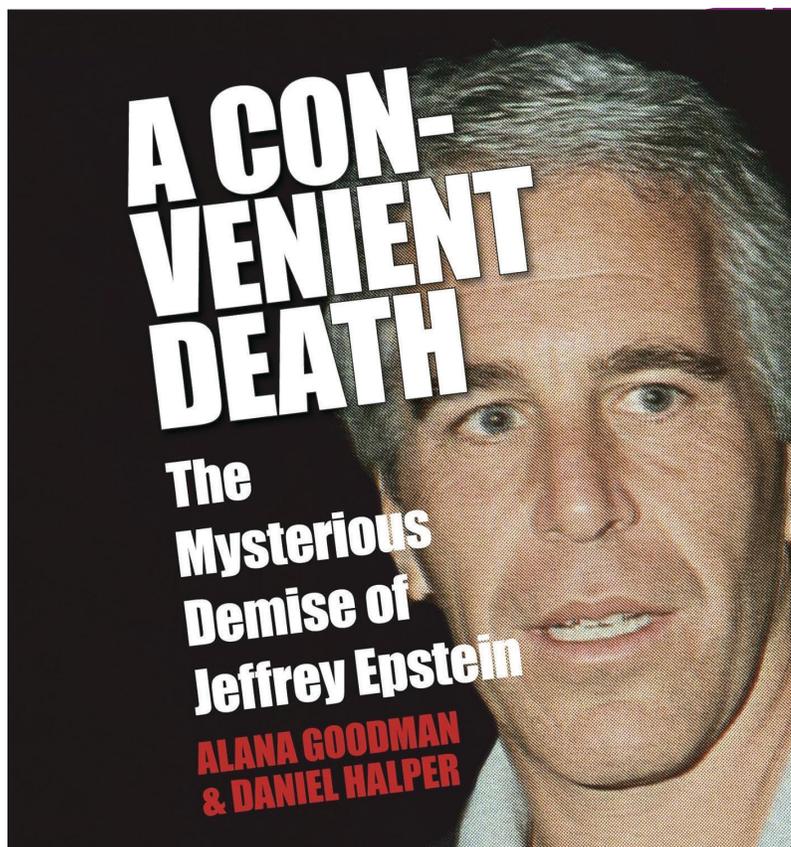
سکوت سنگین پیرامون این پرونده تا سال ۲۰۱۸ ادامه داشت، تا اینکه گزارش‌های تحقیقی روزنامه میامی هرالِد و تغییر فضای اجتماعی ناشی از جنبش می‌تو، دادستان‌های نیویورک را

مجبور به بازگشایی پرونده کرد. در ژوئیه ۲۰۱۹، اپستین در بازگشت از پاریس دستگیر شد. مأموران فدرال در بازرسی از خانه او در منهتن با گنجینه‌ای از اسناد روبرو شدند. هزاران عکس از دختران زیر سن قانونی، پول نقد، الماس و گذرنامه‌ای با نام جعلی. اما مهم‌تر از همه، گاو صندوقی بود که حاوی هارد درایوها و سی‌دی‌هایی بود که گفته می‌شد حاوی فیلم‌های ضبط شده از مهمانان ویژه اوست. اپستین عادت داشت تمام اتاق‌هایش را سیم‌کشی کند که او را به مالک خطرناک‌ترین آرشیو باج‌گیری جهان تبدیل کرده بود.

مرگ او در سلول زندان، تنها یک ماه پس از دستگیری، تمام معادلات را برهم زد. خرابی همزمان دوربین‌های مداربسته، خوابیدن نگهبانان و انتقال هم‌سلولی او درست قبل از حادثه، تئوری‌های توطئه را به حقیقتی محتمل تبدیل کرد. با مرگ او، امکان محاکمه کیفری از بین رفت، اما پرونده بسته نشد. گیلین مک‌سول که سال‌ها در سایه زندگی می‌کرد، در سال ۲۰۲۰ دستگیر و نهایتاً به ۲۰ سال زندان محکوم شد. اما افکار عمومی به دنبال لیست مشتریان بود که از خدمات این شبکه استفاده کرده بودند. فشارهای حقوقی و رسانه‌ای باعث شد تا قاضی لورتا پرسکا دستور انتشار اسناد مهر و موم شده دادگاه‌های مدنی را صادر کند.

از سال ۲۰۲۴ تا فوریه ۲۰۲۶، انتشار قطره‌چکانی این اسناد، لرزه بر اندام نخبگان غربی انداخت. در این اسناد، نام‌های بزرگی با جزئیات بیشتر افشا شد. اظهارات شاهدان عینی مانند ویرجینیا جوفری و یوهانا شوبرگ، پرده از وقایعی برداشت که در ویلاهای مجلل و جزیره خصوصی رخ داده بود. مشخص شد که بیل کلینتون بارها با هواپیمای اپستین سفر کرده و اپستین درباره‌ی علاقه او به دختران جوان سخن گفته است. اسناد نشان داد که دونالد ترامپ سفرهای متعددی با اپستین داشته و روابطشان بسیار فراتر از یک آشنایی ساده بوده است. شاهزاده اندرو که متهم به رابطه جنسی با دختری ۱۷ ساله بود، مجبور شد با پرداخت مبالغ هنگفت پرونده را خارج از دادگاه حل و فصل کند و عناوین سلطنتی‌اش را از دست داد. ایهود باراک، نخست‌وزیر سابق اسرائیل، نیز به دلیل تردهای مکرر به آپارتمان اپستین زیر ذره‌بین قرار گرفت.

با این حال، تا فوریه ۲۰۲۶، هنوز از ۶ میلیون سند، حدود ۲٫۵ میلیون از اسناد منتشر نشده و اسناد منتشر شده نیز مخدوش و عقیم شده‌اند. بانک‌های بزرگی مانند دویچه بانک و جی‌پی مورگان با پرداخت صدها میلیون دلار جریمه، نقش خود در تسهیل تراکنش‌های مشکوک اپستین را پذیرفتند و پرونده‌هایشان را بستند. اما گنجینه اصلی یعنی فیلم‌های ضبط شده و محتوای هارد درایوهای اپستین که توسط اف‌بی‌آی ضبط شده بود، همچنان محرمانه باقی مانده است. سیستم قضایی آمریکا بخشی از نام‌ها را منتشر کرد تا فشار افکار عمومی را کاهش دهد، اما از انتشار اسنادی که می‌توانست ساختار سیاسی واشنگتن و لندن را متلاشی کند، خودداری کرده است.



پیام بیست و دوم

شرایط مرگ اپستین اثبات کرد که در آمریکا،

حذف فیزیکی شاهدان برای حفظ شبکه

قدرت، امکانی طبیعی است.

مرگ جفری اپستین در بازداشتگاه فدرال، یکی از معنادارترین رخداد‌های سیاسی- امنیتی سال‌های اخیر در آمریکا به‌شمار می‌رود. فردی که در مرکز شبکه‌ای گسترده از روابط قدرت قرار داشت و می‌توانست به‌عنوان شاهدهی کلیدی، ابعاد پنهان یک شبکه را آشکار کند، پیش از هرگونه شهادت مؤثر از صحنه حذف شد. شرایط مرگ اپستین از ابتدا با ابهامات جدی همراه بود. قطع هم‌زمان دوربین‌ها، غیبت غیرمعمول نگهبانان، نقض پروتکل‌های امنیتی ویژه زندانیان پرخطر و تناقض در گزارش‌های رسمی، همگی نشان‌دهنده این هستند که ماجرا فراتر از یک اتفاق ساده است. اپستین در امنیتی‌ترین زندان فدرال نیویورک، در حالی که تحت نظارت ویژه خودکشی بود، درست در زمانی که قرار بود به مهره‌های کلیدی مرتبط با خود اشاره کند، به طرز مشکوکی مرده پیدا شد. همچنین گمانه زنی‌هایی در خصوص زنده بودن او نیز مطرح است که زیاد بعید به نظر نمی‌رسد. به هر حال رخ دادن این خطاها در یک زندان فوق‌امنیتی، آن هم درباره فردی با چنین سطحی از حساسیت سیاسی، این فرض را تقویت می‌کند که حذف فیزیکی شاهدان در صورت تهدید منافع شبکه قدرت، یک امکان واقعی در ساختار آمریکایی است. این زنجیره از تصادفات محال است و تنها با دخالت سطوح بالای قدرت امکان‌پذیر می‌شود.

در ساختارهای مافیایی، قانونی نانوخته به نام قربانی کردن مهره سوخته وجود دارد. وقتی حجم افشاگری‌ها و فشار افکار عمومی از حد آستانه می‌گذرد و ادامه محافظت از یک مهره مانند اپستین هزینه کل سیستم را بالا می‌برد، اتاق فکر پشت پرده تصمیم می‌گیرد برای نجات سرشاخه‌ها و حفظ کلیت ساختار، آن مهره را قربانی کند. بنابراین، آنچه در ظاهر به نتیجه رسیدن پرونده و اجرای قانون به نظر می‌رسد، در باطن یک عملیات پیچیده کنترل خسارت است تا با حذف فیزیکی متهم اصلی، راه برای تحقیقات عمیق‌تر و رسیدن به مشتریان قدرتمند او برای همیشه مسدود شود.

اهمیت این واقعه زمانی بیشتر می‌شود که جایگاه اپستین در معادله قدرت در نظر گرفته شود. او حامل اطلاعاتی درباره روابط خصوصی، مالی و اخلاقی نخبگان و مقامات سیاسی، اقتصادی و.. بود. مارک اپستین برادر

جفری اپستین به نقل از برادر خود می‌گوید: برادرم می‌گفت در انتخابات ۲۰۱۶ اگر مطالبی که درباره هر دو کاندیدا اطلاع دارد را بازگو کند، انتخابات کلاً کنسل خواهد شد. چنین دانشی، در نظام‌های مبتنی بر شبکه‌های غیررسمی قدرت، ارزش بسیار بالایی معادل ابزار فشار و کنترل دارد. حذف چنین فردی، به معنای بسته شدن یک مسیر بالقوه برای فروپاشی زنجیره‌ای از مصونیت‌هاست.

واکنش نهادهای رسمی آمریکا به این مرگ نیز معنادار است. به جای یک تحقیق شفاف و مستقل، با مجموعه‌ای از گزارش‌های متناقض، وعده‌های بی‌سرانجام و نهایتاً فروکش کردن پرونده در افکار عمومی مواجه شدیم. این الگو نشان می‌دهد که سیستم، توانایی و ابزارهای مدیریت بحران از طریق فرسایش تدریجی توجه عمومی را دارد. مرگ اپستین را نمی‌توان جدا از تجربه‌های پیشین آمریکا در برخورد با افشاگران و شاهدان حساس تحلیل کرد. تاریخ معاصر این کشور مملو از نمونه‌هایی است که در آن، افراد مطلع از سازوکارهای پنهان قدرت، حذف یا به حاشیه رانده شده‌اند و یا تحت فشارهای شدید قرار گرفته‌اند. این تکرار، نشان‌دهنده وجود یک منطق ثابت در مواجهه با تهدیدهای درون‌ساختاری است.

حذف اپستین را باید به‌عنوان یک نشانه ساختاری تحلیل کرد و باید گفت که این رخداد ثابت کرد در نظام سیاسی آمریکا، حذف فیزیکی شاهدان حساس گزینه‌ای عملی در شرایط خاص محسوب می‌شود و این اقدام زمانی امکان‌پذیر است که مرز میان نهادهای امنیتی، قضایی و سیاسی یک ساختار شفاف نباشد. پرونده اپستین نشان داد که این مرزها در عمل هم‌پوشانی دارند و برای حفظ قدرت، احتمال رخداد چنین اتفاقاتی در این ساختار کاملاً طبیعی است.



## پیام بیست و سوم

# جهان امروز بیش از هر زمان دیگری نشان می‌دهد که حاکمان از معنویت و اخلاق الهی دور افتاده‌اند.

تحولات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جهان معاصر، تصویری نسبتاً روشن از نسبت حاکمان با اخلاق و معنویت ارائه می‌دهد. بررسی رفتار دولت‌ها، نخبگان تصمیم‌ساز و ساختارهای قدرت در مقیاس جهانی نشان می‌دهد که اخلاق الهی، به‌عنوان یک مرجع الزام‌آور، جایگاه مؤثری در فرآیندهای حکمرانی ندارد. این وضعیت بازتاب یک الگوی غالب در نظم جهانی کنونی است.

فهرست چهره‌های حاضر در این پرونده مانند دونالد ترامپ رئیس‌جمهور سابق آمریکا با بیش از ۳۸۰۰ بار ذکر نام در اسناد و سوابق تماس‌های متعدد، در کنار بیل کلینتون رئیس‌جمهور سابق که

تصاویر استراحت او در املاک اپستین و پروازهایش با لولیتا اکسپرس فاش شده، در صدر این لیست هستند. در اروپا، شاهزاده اندرو بریتانیایی به دلیل حضور در جزیره شخصی و اتهامات سوءاستفاده جنسی، و خانواده سلطنتی نروژ از جمله شاهدخت مته-ماریت به دلیل ملاقات‌های پس از محکومیت اپستین، بدنامی بزرگی را تجربه کردند. در خاورمیانه، نام ایهود باراک نخست‌وزیر سابق اسرائیل بابت اقامت‌های مکرر در منزل اپستین و سلطان احمد بن سلیم مدیرعامل اماراتی بابت ایمیل‌های حاوی محتوای نامتعارف مطرح است. دنیای فناوری نیز با نام‌هایی چون بیل گیتس بابت ملاقات‌های شبانه و همکاری مالی، ایلان ماسک بابت ردپای ایمیلی، و سرگئی برین بنیان‌گذار گوگل در لیست‌های تماس، در این بحران اخلاقی سهیم است. همچنین حضور چهره‌هایی چون بورگه برنده رئیس مجمع جهانی اقتصاد، خوسه ماریا اسنار نخست‌وزیر سابق اسپانیا، و میلیاردرهایی مانند لس وکسنر و لئون بلک که مبالغ کلانی به این شبکه تزریق کرده‌اند، نشان می‌دهد که چگونه حاکمان متصل به قدرت جهانی با این شبکه مرتبط بوده‌اند.

در ساختار قدرت جهانی، معیار اصلی تصمیم‌گیری، حفظ سلطه، انباشت ثروت و مدیریت رقباست. در چنین چارچوبی، ارزش‌های اخلاقی تنها تا جایی مورد توجه قرار می‌گیرند که با منافع قدرت تعارض پیدا نکنند. هنگامی که اخلاق به یک ابزار تزئینی در گفتمان سیاسی تقلیل یابد، فاصله میان شعار و عمل به سرعت افزایش پیدا می‌کند. نتیجه، جهانی است که در آن، بی‌عدالتی‌های گسترده با ادبیات حقوقی و رسانه‌ای توجیه می‌شوند.

دوری از معنویت، آثار خود را به‌طور مستقیم در شیوه مواجهه حاکمان با انسان‌ها نشان می‌دهد. انسان، در این نظم، بیشتر به‌عنوان یک متغیر قابل مدیریت تعریف می‌شود تا موجودی صاحب کرامت ذاتی. از سیاست‌های مهاجرتی تا مداخلات نظامی، جان انسان‌ها اغلب در محاسبات راهبردی به اعداد و آمار تقلیل می‌یابد. این نوع نگاه، محصول گسست میان قدرت و اخلاق الهی است که انسان را واجد حرمت مستقل از منافع سیاسی می‌داند.

یکی از نشانه‌های بارز این گسست، عادی‌سازی خشونت در سطح بین‌المللی است. جنگ‌ها، تحریم‌های فراگیر و فشارهای اقتصادی گسترده، با ادعای تأمین امنیت یا گسترش ارزش‌های جهانی توجیه می‌شوند، در حالی‌که پیامدهای انسانی آن‌ها کمتر موضوع پاسخ‌گویی جدی قرار می‌گیرد. طنز تلخ ماجرا اینجاست که مردم نیز می‌دانند که این توجیهات، برای سرپوش گذاشتن بر جنایت‌های این حاکمان مطرح می‌شود. به عنوان مثال تجاوز آشکار دونالد ترامپ به ونزوئلا و دزدیدن رئیس‌جمهور یک کشور که با رای مردمی روی کار بود، با بهانه مقابله با قاچاق مواد مخدر توجیه شد که همگان می‌دانستند که این توجیه برای سرپوش‌گذاری

سرق‌ت نفت و منابع آن کشور است. حقیقت این است که حاکمانی که از معنویت فاصله گرفته‌اند، رنج انسان‌های دوردست را مسئله‌ای حاشیه‌ای تلقی می‌کنند و مسئولیت اخلاقی خود را به محاسبات فنی واگذار می‌نمایند.

در عرصه داخلی جوامع غربی نیز این وضعیت قابل مشاهده است. شکاف طبقاتی فزاینده، تضعیف عدالت اجتماعی و بی‌توجهی به اقشار آسیب‌پذیر، نشانه‌هایی از حاکمیت منطقی است که اخلاق را از سیاست جدا کرده است. دولت‌ها، به جای ایفای نقش پاسدار کرامت انسانی، اغلب در نقش مدیران بازار و محافظان منافع شرکت‌های بزرگ ظاهر می‌شوند.

دوری از اخلاق تنها به رفتار سیاسی محدود نمی‌ماند، بلکه در سطح تمدنی، به بحران معنا می‌انجامد. حاکمانی که خود را پاسخ‌گو در برابر امر متعالی نمی‌دانند، الگوی زیست اجتماعی را نیز بر پایه سود، رقابت و لذت تعریف می‌کنند. این الگو، به تدریج در فرهنگ عمومی نهادینه می‌شود و جامعه‌ای شکل می‌گیرد که در آن، موفقیت بدون تعهد اخلاقی قابل تصور است و بلکه بهتر این است که گفته شود موفقیت منوط به پا گذاشتن بر اخلاق و الهیات است و گویی مسیر دیگری وجود ندارد. پیامد این وضعیت، گسترش بی‌اعتمادی، اضطراب اجتماعی و فروپاشی پیوندهای انسانی است.

نکته قابل توجه آن است که واکنش‌های اعتراضی در نقاط مختلف جهان، نشانه‌ای از نارضایتی عمیق نسبت به این وضعیت است. مردم، حتی در جوامعی که دین به حاشیه رانده شده، همچنان انتظار حداقلی از عدالت و صداقت را از حاکمان دارند. این انتظار، ریشه در فطرت اخلاقی انسان دارد و نشان می‌دهد که حذف معنویت از ساختار قدرت، به معنای حذف نیاز انسان به عدالت نیست.

در سطح کلان، جهان امروز با بحران رهبری اخلاقی مواجه است. حاکمان، ابزارهای بی‌سابقه‌ای برای کنترل، نظارت و اعمال قدرت در اختیار دارند، اما فاقد چارچوبی اخلاقی هستند که این قدرت را مهار کند. بدون اتصال به اخلاق الهی، قدرت به تدریج از هر قید انسانی رها می‌شود و به منبع ناامنی بدل می‌گردد.



یکی از نشانه‌های

بارز این گسست،

عادی‌سازی خشونت

در سطح بین‌المللی

است.



## پیام بیست و چهارم

# غرب با ادعای نجات بشر، به بحرانی‌ترین پیشران ناامنی اخلاقی و انسانی در تاریخ تبدیل شده است.

گفتمان مسلط غربی در دهه‌های اخیر، همواره خود را منجی بشر معرفی کرده است؛ منجی‌ای که با مفاهیمی چون حقوق بشر، آزادی، پیشرفت و

امنیت جهانی سخن می‌گوید. با این حال، فاصله میان ادعا و واقعیت، آن‌چنان عمیق شده که خود این گفتمان به یکی از عوامل اصلی ناامنی اخلاقی و انسانی در جهان تبدیل گشته است. این ناامنی، صرفاً به جنگ و خشونت عربان محدود نمی‌شود، بلکه شامل فرسایش کرامت انسان، بی‌ثباتی روانی جوامع و فروپاشی اعتماد عمومی نیز هست.

در سطح ساختاری، غرب با صدور الگوی خاصی از زیست انسانی، معیارهای اخلاقی را به امری سیال و تابع منافع قدرت تبدیل کرده است. هنگامی که ارزش‌ها بر پایه سود، لذت و کارآمدی اقتصادی تعریف شوند، انسان به تدریج جایگاه ذاتی خود را از دست می‌دهد و به واحدی قابل مدیریت در نظم جهانی بدل می‌شود. این تغییر، پیامدهای گسترده‌ای در عرصه‌های خانواده، تربیت، رسانه و سیاست بر جای گذاشته است.

در حوزه امنیت، غرب هم‌زمان با ادعای تأمین ثبات جهانی، در ده‌ها کشور مداخله نظامی یا سیاسی کرده است. نتیجه این مداخلات، اغلب تخریب زیرساخت‌ها، گسترش فقر، مهاجرت‌های اجباری و شکل‌گیری چرخه‌های جدید خشونت بوده است. امنیتی که در این چارچوب تعریف می‌شود، امنیت قدرت‌های مسلط است، نه امنیت انسان‌ها. انسان‌های عادی، در این معادله، هزینه‌هایی جانبی تلقی می‌شوند.

در عرصه اخلاق عمومی، تناقض‌های غربی آشکارتر است. رسانه‌های غربی، با قدرت روایت‌سازی، برخی خشونت‌ها را برجسته و برخی دیگر را نامرئی می‌کنند. قربانی، بسته به جایگاه جغرافیایی و سیاسی‌اش، شایسته همدردی یا سکوت تلقی می‌شود. این‌گزینه‌گری اخلاقی، احساس بی‌عدالتی عمیقی در افکار عمومی جهانی ایجاد کرده و اعتماد به مفاهیم جهان‌شمول ادعایی را تضعیف نموده است.

یکی از ابعاد مهم ناامنی انسانی، عادی‌سازی انحرافات اخلاقی در پوشش آزادی است. هنگامی که هر محدودیتی به‌عنوان سرکوب معرفی می‌شود، جامعه توان دفاع از آسیب‌پذیرترین اقشار خود را از دست می‌دهد. کودکان، زنان و گروه‌های ضعیف، بیشترین آسیب را از این وضعیت می‌بینند. این روند، به‌جای رهایی انسان، او را در معرض شکل‌های پیچیده‌تری از بهره‌کشی قرار می‌دهد.



در سطح ساختاری،  
غرب با صدور الگوی  
خاصی از زیست  
انسانی، معیارهای  
اخلاقی را به امری  
سیال و تابع منافع  
قدرت تبدیل کرده  
است.

در سطح روانی و فرهنگی، غرب با ترویج فردگرایی افراطی، پیوندهای اجتماعی را فرسوده است. انسان تنها، بی‌ریشه و جداشده از معنا، بیش از پیش مستعد اضطراب، افسردگی و خشونت می‌شود. این وضعیت، به بحران‌های گسترده سلامت روان در جوامع غربی انجامیده که خود نشانه‌ای از ناکارآمدی الگوی مسلط تمدنی است. تمدنی که نتواند آرامش درونی انسان را تأمین کند، ادعای نجات بشر را نمی‌تواند به‌طور جدی مطرح سازد.

در این چارچوب، ناامنی اخلاقی به ناامنی سیاسی و اجتماعی گره می‌خورد. جامعه‌ای که معیارهای اخلاقی روشنی ندارد، در برابر سوءاستفاده قدرت بی‌دفاع‌تر است. فساد، در چنین فضایی، استثنا نیست و به بخشی از سازوکار عادی اداره امور تبدیل می‌شود. هنگامی که اخلاق قربانی مصلحت می‌شود، اعتماد عمومی فرو می‌ریزد و جامعه وارد چرخه‌ای از بدبینی و بی‌ثباتی می‌گردد.

برای بسیاری از ملت‌ها، تجربه زیسته از مواجهه با غرب، تفاوتی بنیادین با تصویر تبلیغ‌شده دارد. تحریم‌های اقتصادی، فشارهای سیاسی و مداخلات رسانه‌ای، زندگی روزمره انسان‌ها را هدف قرار می‌دهد و رنج‌های گسترده‌ای ایجاد می‌کند. این رنج‌ها، در گفتمان رسمی غرب، یا نادیده گرفته می‌شوند یا با توجیه‌های فنی و حقوقی پوشانده می‌شوند.

در این میان، گفتمان‌های بدیل که بر اخلاق، معنویت و کرامت ذاتی انسان تأکید دارند، اهمیت بیشتری می‌یابند. افکار عمومی جهان، بیش از گذشته، نسبت به ادعاهای نجات‌بخش غربی تردید دارد و به دنبال الگوهایی است که امنیت را در پیوند با عدالت و معنا تعریف کنند. این تغییر نگاه، نشانه‌ای از خستگی تمدنی و جست‌وجوی مسیرهای جدید برای زیست انسانی است.

در نهایت، تبدیل شدن غرب به عامل ناامنی اخلاقی و انسانی، نتیجه انباشت تصمیم‌ها و سیاست‌هایی است که انسان را به ابزار تقلیل داده‌اند. این وضعیت، یک مسئله مقطعی یا رسانه‌ای نیست، بلکه بحرانی ساختاری است که آینده نظم جهانی را با پرسش‌های جدی مواجه کرده است.



یکی از ابعاد مهم

ناامنی انسانی،

عادی‌سازی

انحرافات اخلاقی در

پوشش آزادی است.

در بخش‌هایی از  
گفت‌وگو، اپستین  
درباره «شیطان»،  
ثروت خود و  
«اخلاق» سخن  
می‌گوید، پولش را  
«کثیف» نمی‌داند و  
تاکید می‌کند اخلاق  
موضوعی پیچیده  
است. او هم‌زمان  
به کمک‌هایش به  
خیریه‌ها اشاره  
می‌کند.



پیام بیست و پنجم

رسوایی اپستین، حقانیت مواضع انتقادی  
ایران را مجدداً به اثبات می‌رساند.

افشای ابعاد پنهان شبکه فساد جفری اپستین، فراتر از یک رسوایی جنسی یا پرونده قضایی، به مثابه زلزله‌ای ویرانگر برای سازه قدرت نرم و مشروعیت اخلاقی غرب در قرن بیست‌ویک عمل کرد. این رخداد، شکاف عمیق میان ادعاهای هنجاری تمدن غرب درباره آزادی، حقوق بشر، حقوق کودک و کرامت زنان با واقعیت‌های جاری در لایه‌های زیرین جامعه و قدرت را برای افکار عمومی جهان آشکار ساخت. اهمیت راهبردی این پرونده در آن است که پرده از چهره واقعی نظمی برداشت که سال‌ها با اتکا به ابزارهای رسانه‌ای و دیپلماتیک، خود را یگانه‌الگوی مطلوب حکمرانی و اخلاق مدار معرفی می‌کرد. فروریختن این تصویر ساخته‌شده، به‌طور مستقیم بر اعتبار و جایگاه گفتمانی جمهوری اسلامی ایران اثر گذاشت و استدلال‌های انتقادی آن را با شواهد عینی و غیرقابل انکار پیوند داد.

غرب همواره با استفاده از مفهوم برتری اخلاقی در کرامت انسانی، اعمال فشار بر کشورهای مستقل مانند ایران را توجیه کرده است. این رویکرد بر این پیش‌فرض استوار بود که لیبرال‌دموکراسی غربی، حافظ حقوق بنیادین انسان است و هر نظامی که با این الگو همخوانی نداشته باشد، ناقض حقوق بشر محسوب می‌شود. ماجرای اپستین این پیش‌فرض را با چالشی جدی مواجه ساخت. حضور بالاترین مقامات سیاسی، اعضای خاندان‌های سلطنتی، نخبگان علمی و گول‌های مالی در شبکه سوءاستفاده جنسی از کودکان و قاچاق انسان، نشان از فساد عمیق زیر پوست‌های از شغارهای گوش و چشم پرکن است.

در این میان، مواضع جمهوری اسلامی ایران که سال‌ها بر ماهیت استثمار و مادی‌گرایانه تمدن غرب تأکید داشت، اعتبار تازه‌ای یافت. انتشار اسناد و تصاویر مرتبط با جزیره اپستین و افشای مصنوعیت‌های قضایی عجیب برای متهمان اصلی، صحت هشدارهای ایران درباره انحطاط اخلاقی جوامع به اصطلاح مدرن را تأیید کرد. افکار



این رخداد، شکاف عمیق میان ادعاهای هنجاری تمدن غرب درباره آزادی، حقوق بشر، حقوق کودک و کرامت زنان با واقعیت‌های جاری در لایه‌های زیرین جامعه و قدرت را برای افکار عمومی جهان آشکار ساخت.

عمومی دریافتند که انتقادات ایران نسبت به استفاده ابزاری از زن و سلطه سرمایه بر اخلاق در غرب، ریشه در واقعیت‌های ملموس دارد. این هم‌راستایی میان گفتمان انتقادی ایران و واقعیت‌های افشاشده، جایگاه ایران را از یک کشور تحت فشار، به یک کنشگر افشاگر و دارای تحلیل دقیق از ماهیت جهان مدرن ارتقا داد.

واکنش ساختارهای قضایی و رسانه‌ای غرب به این پرونده نیز، بخش دیگری از استدلال‌های ایران را تقویت کرد. بایکوت خبری اولیه، حذف اسناد، مرگ مشکوک اپستین در زندانی با ضریب امنیتی بالا و عدم پیگرد جدی بسیاری از افراد نامدار در این پرونده، استانداردهای دوگانه غرب در اجرای عدالت را به نمایش گذاشت. این رفتارها اثبات کرد که مفاهیمی نظیر حاکمیت قانون و شفافیت تا زمانی معتبر هستند که منافع شبکه الیگارش حاکم را به خطر نیندازند. جمهوری اسلامی ایران همواره بر این نکته تأکید داشته که نهادهای بین‌المللی و ساختارهای حقوقی غربی، ابزاری در خدمت قدرتمندان هستند؛ نحوه مدیریت پرونده اپستین، این گزاره را به شکلی دقیق برای جهانیان ترجمه کرد.

فروپاشی مشروعیت اخلاقی غرب در پی این پرونده، توازن قدرت در جنگ روایت‌ها را می‌تواند تغییر دهد. غرب که تا دیروز در جایگاه مدعی‌العموم جهانی می‌نشست و دیگران را به نقض حقوق بشر متهم می‌کرد، اکنون خود در جایگاه متهم ردیف اول قرار گرفته است. این تغییر وضعیت، فرصتی تاریخی برای بسط گفتمان انتقادی در مواجهه با غرب فراهم آورده تا با تکیه بر این شواهد، پرسش‌های بنیادینی را درباره صلاحیت اخلاقی مدعیان لیبرالیسم مطرح کند. امروز، دفاع ایران از معنویت، خانواده و کرامت ذاتی انسان، در تقابل با توحش مدرن آشکار شده در پرونده اپستین، معنایی عمیق‌تر و پذیرفتنی‌تر برای ناظران بی‌طرف پیدا کرده است.



واکنش

ساختارهای قضایی

ورسائه‌ای غرب

به این پرونده نیز،

بخش دیگری از

استدلال‌های ایران را

تقویت کرد.

خط گفتمان مقاومت

## رسواتر از اپستین

۳۰ پیام تبیینی پیرامون نظم قدرت در جهان غربی



## پیام بیست و ششم

## ریشه دشمنی غرب با ایران، ایستادگی در برابر نظم ضد انسانی جهانی است.

جامعه ایران همواره با یک پرسش بنیادین مواجه بوده؛ چرا تنش میان غرب و جمهوری اسلامی ایران، علی‌رغم تغییر دولت‌ها و حتی حصول



نظم مسلط جهانی

به رهبری ایالات

متحده، برخلاف

ادعاهای پرطمطراق

لیبرال دموکراسی،

شبکه‌ای درهم تنیده

از الیگارش‌های مالی،

کارتل‌های نظامی

و امپراتوری‌های

رسانه‌ای است که

برای تداوم حیات

خود، نیازمند تسلیم

سایر کشورها است.

توافقات موقت، هرگز فروکش نمی‌کند؟ پاسخ به این پرسش، نیازمند عبور از سطح منازعات دیپلماتیک و ورود به لایه‌های عمیق‌تر تعارضات ماهوی است. تقلیل دادن دشمنی غرب با ایران به پرونده‌هایی نظیر انرژی هسته‌ای یا نفوذ منطقه‌ای، یک خطای راهبردی در شناخت ماهیت نظام سلطه است. شواهد تاریخی و منطقی نشان می‌دهد که ریشه این خصومت محصول ایستادگی ساختاری جمهوری اسلامی در برابر نظامی جهانی است که بقای خود را بر پایه‌ی فساد سیستماتیک، تبعیض و استثمار بنا کرده است.

نظم مسلط جهانی به رهبری ایالات متحده، برخلاف ادعاهای پرطمطراق لیبرال‌دموکراسی، شبکه‌ای درهم‌تنیده از الیگارشی مالی، کارتل‌های نظامی و امپراتوری‌های رسانه‌ای است که برای تداوم حیات خود، نیازمند تسلیم سایر کشورها است. در این هندسه قدرت، هر کشوری که بخواهد مستقل از دیکته‌های کانون‌های قدرت عمل کند، به عنوان یک تهدید وجودی شناخته می‌شود. منطق غرب در برخورد با ایران، منطق حذف یک الگوی بدیل است نه منطق مهار یک دولت مخالف. جمهوری اسلامی ایران با ارائه‌ی گفتمانی مبتنی بر استقلال سیاسی و بازگشت به اخلاق و معنویت، مشروعیت اخلاقی غرب را به چالش کشیده است. این چالش زمانی برای غرب دردناک‌تر می‌شود که پرده‌های ریاکاری کنار رفته و ماهیت فاسد درونی آن آشکار گردد.

پرونده جفری اپستین، یکی از محکم‌ترین شواهد عینی برای اثبات فساد ساختاری در غرب بود. افشای پیوند ارگانیک میان خبگان سیاسی، گول‌های اقتصادی و چهره‌های علمی با شبکه‌های قاچاق انسان و سوءاستفاده‌های جنسی، نشان داد که فساد در تمدن مادی غرب، فراتر از انحراف فردی است این مساله بخشی از مکانیزم حکمرانی پنهان است. وقتی بالاترین سطوح قدرت در غرب درگیر چنین انحطاطی هستند، طبیعتاً نظامی مانند جمهوری اسلامی که بر فطرت الهی انسان و احکام اسلام مبنی بر مخالفت با مظاهر فساد و تباهی تأکید دارد، دشمن شماره یک محسوب می‌شود. واکنش هیستریک غرب به ایران و اعمال فشارهای حداکثری، در واقع مکانیسم دفاعی یک سیستم بیمار است که می‌خواهد الگوی بدیل دیده نشود و در تلاش است تا نقد منتقد در افکار نفوذ نکند و تصویر بزرگ‌کرده‌اش فرونریزد.

تازمانی که نظم جهانی بر مدار سلطه و فساد می‌چرخد و ایران بر مدار استقلال و کرامت انسانی حرکت می‌کند، این تقابل اجتناب‌ناپذیر است. ادله منطقی حکم می‌کند که اگر مشکل غرب صرفاً رفتارهای سیاسی ایران بود، باید با نرمش‌های دیپلماتیک حل می‌شد؛ اما تداوم دشمنی ثابت می‌کند که هدف نهایی غرب، تغییر رفتار نیست، بلکه درهم‌شکستن اراده‌ای است که جرأت کرده در برابر نظم فاسد ارباب-رعیتی بایستد و از انسانیت دفاع کند. ایران امروز، نماد این ایستادگی است و هزینه‌هایی که می‌پردازد، بهای حفظ استقلال در دنیایی است که وابستگی و فساد هنجار شده است.



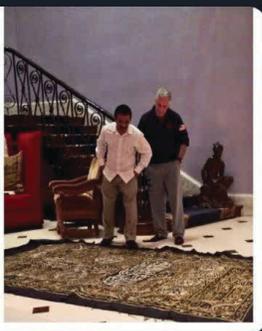
طاهر الأحسانی 313  
@Abu\_Muhammad313  
Commentary account

Follow

Show translation

في الجمهورية الإسلامية الإيرانية يتم حرق الصنم  
"بعل" الذي يرمز لعبادة الشيطان وقوى الشر

في بلاد الحرمين الشريفين حكومتنا الرشيدة  
#أل\_سعود يهدون ستار الكعبة 🕌 الى عبد الشيطان  
#ابستين ليدنس ستار الكعبة



7:00 PM · 11 Feb 26 · 27.5K Views

۲۷

خط گفتمان مقاومت

رسواتراز اپستين

۳۰ پیام تبیینی پیرامون نظم قدرت  
در جهان غربی

پیام بیست و هفتم

ملت ایران، پرچم دار تقابل اخلاقی و تمدنی  
با غرب است.

تحلیل عمیق منازعات جاری در قرن بیست و یکم آشکار می‌سازد که اصطکاک میان جمهوری اسلامی ایران و بلوک غرب، ماهیتی فراتر از رقابت‌های ژئوپلیتیک یا منافع اقتصادی دارد و به لایه‌های زیرین هستی‌شناسی و فلسفه سیاسی بازمی‌گردد. این رویارویی را باید برخورد دو پارادایم ناسازگار دانست؛ در یک سو نظمی جهانی ایستاده که بر شالوده‌ی اومانیسیم مادی، اصالت سود و تفکیک اخلاق از سیاست بنا شده و در سوی دیگر، نظامی قرار دارد که مشروعیت خود را از پیوند ناگسستنی معنویت، فطرت الهی انسان و عدالت‌خواهی می‌گیرد. جمهوری اسلامی ایران با ارائه قرائتی نوین از حکمرانی، عملاً پرچم‌دار یک خیزش تمدنی علیه ساختاری است که نشانه‌های انحطاط اخلاقی آن بیش از هر زمان دیگری هویدا شده است.

بررسی تطبیقی مبانی انسان‌شناختی دو طرف، ریشه این تقابل را روشن‌تر می‌کند. تمدن غربی با محوریت سرمایه‌داری، انسان را در جایگاه یک ابزار اقتصادی و واحدی برای تولید و مصرف تعریف می‌کند. در این نگاه، ارزش فرد با میزان کارآمدی او در چرخه بازار سنجیده می‌شود و سعادت به رفاه مادی و لذت‌جویی فردی تقلیل می‌یابد. شواهد این رویکرد را می‌توان در بحران‌های اجتماعی غرب، نظیر کالایی‌شدن بدن انسان و گسترش صنعت پورنوگرافی مشاهده کرد که همگی حاصل قربانی کردن کرامت انسانی در پای سود سرمایه هستند. در مقابل، جمهوری اسلامی ایران با اتکا به آموزه‌های وحیانی، انسان را موجودی دارای کرامت ذاتی و مسافر مسیر تکامل معنوی می‌داند. در این منظومه فکری، توسعه و پیشرفت تنها زمانی ارزشمند است که بستر رشد فضایل اخلاقی و قرب الهی را فراهم آورد. همین تفاوت بنیادین در تعریف انسان، دو مسیر کاملاً متفاوت را در سیاست‌گذاری‌های کلان فرهنگی و اجتماعی ترسیم کرده است.

در عرصه مناسبات بین‌الملل، شکاف میان این دو رویکرد عمیق‌تر می‌شود. غرب بر اساس منطق رئالیسم تهاجمی و ماکیاولیسم، اخلاق را مقوله‌ای مزاحم برای منافع می‌پندارد. حمایت بی‌قید و شرط دولت‌های غربی از رژیم‌های دیکتاتوری، سکوت در برابر نسل‌کشی‌ها (مانند فجایع غزه) و استفاده ابزاری از مفاهیم حقوق بشر برای فشار بر رقبای، اسناد غیرقابل‌انکار این استاندارد دوگانه هستند. این رفتارها نشان می‌دهد که در قاموس سیاسی غرب، حقانیت با قدرت نظامی و اقتصادی تعریف می‌شود. در نقطه مقابل، جمهوری اسلامی ایران سیاست خارجی خود را بر مدار اصول ثابت اخلاقی و دفاع از مظلوم تنظیم کرده است. ایستادگی چهل و هفت ساله ایران در کنار ملت فلسطین و گروه‌های مقاومت، آن هم با تحمل سنگین‌ترین تحریم‌های اقتصادی و فشارهای سیاسی، دلیلی قاطع بر صداقت این نظام در پیگیری آرمان‌های انسانی است. ایران با پرداخت هزینه‌های گزاف، ثابت کرده است که در منطق انقلاب اسلامی، قدرت ابزاری برای استقرار عدالت و بسط معنویت است.



## پیام بیست و هشتم

# ایران با محوریت بخشی به خانواده، در برابر پروژه فروپاشی جامعه انسانی ایستاده است.

تحلیل دقیق روندهای فرهنگی و اجتماعی در جهان معاصر، از وجود یک پروژه کلان و هدفمند برای استحاله ماهیت انسان و فروپاشی نظام ارزش‌های فطری حکایت دارد. این جریان که با پشتیبانی عظیم امپراتوری رسانه‌ای و نظریه‌پردازی‌های لیبرال سرمایه‌داری هدایت می‌شود، سه رکن بنیادین خانواده، دین و اخلاق را آماج حملات خود قرار داده است تا با تهی کردن انسان از معنا و تعلق، او را به مهره‌ای رام در چرخه مصرف و سلطه تبدیل کند. در این کارزار جهانی، جمهوری اسلامی ایران با اتخاذ رویکردی تمدنی و مبتنی بر آموزه‌های وحیانی، به عنوان اصلی‌ترین سد در برابر



این سیل ویرانگر عمل می‌کند و با ارائه الگویی جایگزین، امکان زیست اخلاقی در دنیای مدرن را زنده نگه داشته است.

نخستین و حیاتی‌ترین خاکریز این نبرد، نهاد خانواده است. در پارادایم غربی، ترویج فردگرایی افراطی، منجر به سست شدن پیوندهای خانوادگی، کاهش نرخ ازدواج و ظهور پدیده‌هایی نظیر هم‌باشی‌های ناپایدار و بحران تنهایی شده است که ریشه در فروپاشی کانون گرم خانواده دارد. جمهوری اسلامی ایران با درک این خطر استراتژیک، خانواده را واحد بنیادین جامعه و کانون اصلی رشد و تعالی انسان معرفی می‌کند. سیاست‌گذاری‌های کلان در ایران، برخلاف جریان رایج جهانی، بر تقدس ازدواج، تکریم مقام مادر، بزرگداشت جایگاه پدر و تقویت صلح و تفاهت استوار است. این پافشاری بر حفظ ساختار فطری و الهی خانواده، جامعه ایرانی را در برابر موج سهمگین از خودبیگانگی و گسست نسل‌ها واکسینه کرده و نشان داده است که امنیت روانی و اجتماعی تنها در سایه پیوندهای متعهدانه خانوادگی قابل دستیابی است.

دومین محور تقابل، جایگاه دین در حیات اجتماعی است. پروژه

سکولاریزاسیون در غرب، با خصوصی‌سازی دین و حذف امر قدسی از ساحت عمومی، انسان را با خلأ معنایی عمیقی مواجه ساخته است. این تهی‌شدگی معنوی، راه را برای نفوذ پوچ‌گرایی (نیپیلیسم) و یا پناه بردن به عرفان‌های کاذب و مخدرات هموار می‌کند. جمهوری اسلامی ایران با بازگرداندن دین به مرکز تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی، الگویی از مردم‌سالاری دینی را ارائه کرده که در آن معنویت و عقلانیت ابزاری هم‌افزا برای اداره جامعه هستند. حضور پرشور مردم در مناسک جمعی و نقش‌آفرینی دین در همبستگی ملی، اثبات می‌کند که فطرت انسان همچنان تشنه ارتباط با مبدأ هستی است و تلاش‌های غرب برای حذف خدا از زندگی بشر، با بن‌بست وجودی مواجه شده است.

سومین عرصه این رویارویی، حوزه اخلاق است. تمدن مدرن با ترویج نسبی‌گرایی اخلاقی، مرزهای میان خیر و شر را مخدوش کرده و اخلاق را به قراردادهای اجتماعی متغیر فروکاسته است. پرونده جفری اپستین، نمونه‌ای عریان و تکان‌دهنده از نتایج این رویکرد است؛ جایی که نخبگان سیاسی و اقتصادی غرب، با سوءاستفاده از قدرت، شنیع‌ترین اعمال غیرانسانی را مرتکب شدند و سیستم قضایی نیز تا زمان افشاگری عمومی، با آن‌ها مدارا کرد. این رسوایی نشان داد که وقتی اخلاق از ریشه الهی خود جدا شود، به ابزاری در دست قدرتمندان تبدیل می‌گردد. در مقابل، جمهوری اسلامی ایران بر اخلاق مطلق و ثابت تأکید دارد که ریشه در احکام الهی دارد و با تغییر منافع سیاسی یا اقتصادی دگرگون نمی‌شود. این ثبات اخلاقی، معیاری قابل اتکا برای تمیز حق از باطل در اختیار جامعه قرار می‌دهد و مانع از توجیه ردایل اخلاقی تحت عناوین فریبنده مانند آزادی می‌شود.

نظام سلطه دریافته است که تداوم حیات گفتمان انقلاب اسلامی، به معنای شکست پروژه یکسان‌سازی فرهنگی جهان و حفظ سنگرهای انسانیت است. ایران با پرداخت هزینه‌های گزاف تحریم و جنگ رسانه‌ای، پرچم دفاع از کرامت انسان را برافراشته نگه داشته است این مقاومت، نویدبخش شکل‌گیری تمدنی نوین است که در آن پیشرفت مادی با تعالی معنوی درهم‌آمیخته است.



پروژه

سکولاریزاسیون

در غرب، با

خصوصی‌سازی

دین و حذف امر

قدسی از ساحت

عمومی، انسان را با

خلأ معنایی عمیقی

مواجه ساخته است.



## پیام بیست و نهم

### سکوت جریان غرب‌گرای ایرانی، تصادفی نیست.

برای بیش از یک قرن، جریان روشنفکری غرب‌گرا در ایران و بسیاری از کشورهای در حال توسعه، بر طبل یک ایده‌آل دست نیافتنی از غرب کوبیده است. در این نگاه، غرب سرزمین شفافیت، حاکمیت قانون، مطبوعات آزاد و نخبگانی بود که حتی برای کوچکترین تخطی از قانون، شرافتمندانه استعفا می‌دهند. آن‌ها به ما آموختند که هرچه در غرب می‌گذرد، استاندارد است و هرچه در شرق می‌گذرد، عقب ماندگی و غیر معمول است. اما امروز، پرونده جفری اپستین همچون پتکی سنگین بر شیشه‌ی عمر این بت‌واره‌ی مقدس فرود آمده و صدایی که از اردوگاه غرب‌گرایان به گوش می‌رسد، به جای فریاد اعتراض و تحلیل، سکوتی معنادار است.

نخستین پرسشی که باید با صراحت از تنورپسین‌های توسعه‌گرا، لیبرال‌های وطنی و عاشقان سبک زندگی آمریکایی پرسید این است که شما که برای کوچکترین نارسایی در داخل کشور، طومارهای جامعه‌شناختی می‌نویسید و آن را نشانه‌ای از فروپاشی اخلاقی تفسیر می‌کنید، چرا در برابر بزرگترین رسوایی اخلاقی تاریخ معاصر جهان سکوت کرده‌اید؟ چرا زمانی که مشخص شد رؤسای جمهور کشور آلمانی شما مانند کلینتون و ترامپ و پادشاه آینده بریتانیا پرنس اندرو و نخبگان علمی مانند اساتید هاروارد و ام‌آی‌تی در شبکه قاچاق کودکان و تجاوز سیستماتیک نقش داشته‌اند، قلم‌هایتان خشکید؟

این سکوت، تصادفی نمی‌تواند باشد. شاید مکانیسمی دفاعی برای جلوگیری از فروپاشی یک ایدئولوژی است. جریان غرب‌گرا با یک بحران شناختی عمیق روبرو شده است. آن‌ها که سال‌ها غرب را نماد عقلانیت و قانون معرفی کردند، حال چگونه می‌توانند اعتراف کنند که در همان کعبه آمال، قانون ابزاری برای حفاظت از پدوفیل‌های میلیاردی است؟ علت سکوت آن‌ها این است که پرونده اپستین، یک خطای فردی نیست که بتوان با تئوری سیب گندیده توجیهش کرد. اپستین نماد فساد سیستماتیک است. وقتی پلیس، دادگاه، رسانه و دانشگاه همگی دست‌به‌دست هم می‌دهند تا یک شبکه تجاوز به کودکان را برای دهه‌ها سرپا نگه دارند، دیگر نمی‌توان از دموکراسی لیبرال دفاع کرد. اعتراف به ماهیت این پرونده، برای غرب‌گرایان به معنای اعتراف به پوچ بودن تمام ادعاهای صد سال اخیرشان است.

تصور کنید اگر یک هزارم آنچه در جزیره خصوصی اپستین رخ داد، در کشوری غیرغربی یا مخالف آمریکا رخ می‌داد. آیا هشتگ‌های حقوق بشری و تحلیل‌های روان‌شناختی درباره انحطاط شرق فضای مجازی را پر نمی‌کرد؟ این سکوت می‌تواند نشان‌دهنده این باشد که دغدغه این جریان نه حقوق بشر، نه حقوق زنان و نه کودکان است. دغدغه اصلی، حفظ پرستیژ و آبروی اربابان غربی است. آن‌ها حاضرند چشم بر تجاوز به صدها دختر نوجوان ببندند، اما خدشه‌ای به تصویر شیک و اتوکشیده توسعه غربی وارد نشود.

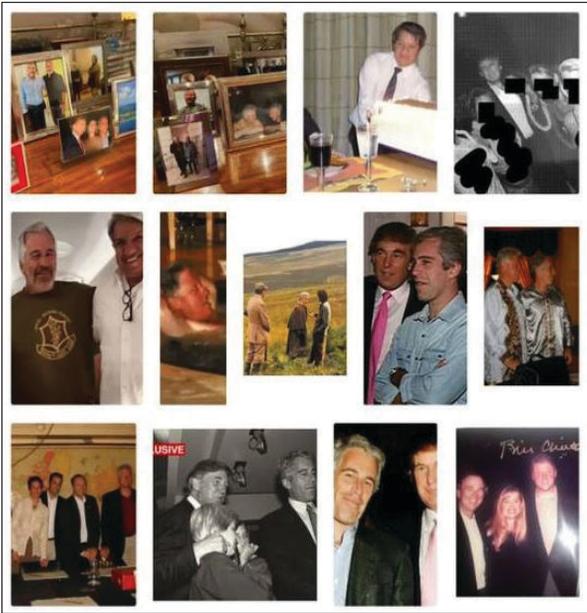
اپستین نقطه پایان غرب‌ستایی است و بسیاری از جریانات غرب‌گرا در جهان، با این واقعیت روبرو شدند و تلاش کردند سمت درست ماجرا بایستند و حقیقت را برای مردم تبیین کنند. به عنوان مثال در اروپا، به‌ویژه در بریتانیا و نروژ، جریان‌های متمایل به غرب که همواره بر شفافیت تأکید داشتند، اکنون دولت آمریکا را بابت پنهان‌کاری نقد می‌کنند. طبق گزارش گاردین، بسیاری از فعالان مدنی لیبرال در لندن، پس از افشای نام شاهزاده اندرو و عدم برخورد قاطع قضایی با او، اعلام کردند که این پرونده ثابت کرد عدالت در غرب طبقاتی است. آن‌ها از اینکه سیستم قضایی آمریکا اجازه داده است چهره‌های قدرتمند دهه‌ها پشت نام امنیت ملی پنهان شوند، به عنوان خیانت به ارزش‌های غربی یاد کردند. شخصیت‌های غرب‌گرا در کشورهای مثل ترکیه و مصر که سال‌ها مدل توسعه غربی را تبلیغ می‌کردند، اکنون با نگاهی منتقدانه به این پرونده می‌نگرند. در تحلیل‌های منتشر شده در خبرگزاری الجزیره، برخی از نخبگان تحصیل‌کرده غرب در ترکیه (جریان‌های سکولار واقع‌گرا) بیان کردند که پرونده اپستین نشان داد نهادهای اطلاعاتی غرب مانند سیا و موساد از فساد جنسی به عنوان ابزاری برای دیپلماسی اجباری استفاده می‌کنند. آن‌ها معتقدند این پرونده چهره استعمار نوین را که در پس شعارهای آزادی‌خواهانه پنهان شده بود، فاش کرد. در کشورهایی مثل کره

جنوبی و ژاپن، روزنامه‌نگاران غرب‌گرا که همواره آمریکا را الگوی قضایی می‌دانستند، در مقالات تحلیلی خود که منتشر شده در ژاپن تایمز است، اشاره کردند که پرونده اپستین، قدرت نرم غرب را ویران کرده است. آن‌ها معتقدند نفوذ چهره‌هایی مثل بیل گیتس یا لئون بلک در این پرونده، نشان‌دهنده این است که سرمایه‌داری غربی به مرحله‌ای از انحطاط رسیده که در آن ثروت می‌تواند بر هر جنایتی سرپوش بگذارد. حتی جریان‌ات و نمایندگان مدافع دموکراسی آمریکایی در خود آمریکا مانند روکانا که از مدافعان دموکراسی غربی است، در مصاحبه با The Intercept به شدت از وزارت دادگستری آمریکا بابت مخدوش کردن اسناد انتقاد کرد. او صراحتاً گفت: «اگر ما نمی‌توانیم اسناد یک جنایتکار جنسی را به طور کامل منتشر کنیم، با چه رویی به کشورهای دیگر درباره شفافیت و حاکمیت قانون درس می‌دهیم؟» این نقد از درون، نشان‌دهنده بیداری‌های جاری است که به می‌توان نام آن‌را غرب‌گرایی باشرف گذاشت که معتقد به اصول و ارزش‌های واقعی است و حاضر نیست از آنها کوتاه بیاید.

در ایران نیز جریان غرب‌گرا امروز بر سر یک دوراهی تاریخی است. یا همچنان به سکوت معنادار خود ادامه دهد و شریک جرم اخلاقی این شبکه فاسد باقی بماند، و یا شجاعت به خرج داده و با واقعیت‌گریان غرب روبرو شود. دوران بزک کردن چهره غرب به سر آمده است و مردم امروز چیزهای زیادی شنیده و دیده‌اند. این جریان باید بپذیرد که آن بهشت زمینی که وعده‌اش را می‌دادند، جهنمی است که در آن حتی معصومیت کودکان نیز کالایی برای معامله نخبگان سیاسی است. سکوت شما بیشتر از اینکه دیگر نشانه بی‌طرفی یا تحلیل دقیق باشد، ممکن است علامت رضایت تفسیر شود. رضایت به سیستمی که در آن، انسانیت به لجن کشیده می‌شود. آیا وقت آن نرسیده که به جای حسرت خوردن برای زندگی غربی، کمی به ماهیت کثیف و استثمارگری آن بیاندیشید؟ تاریخ، این سکوت شما را به عنوان سند ورشکستگی اخلاقی روشنفکری وابسته ثبت خواهد کرد. بت غرب شکسته است؛ صدای شکستنش را بشنوید و برای مردم روایت کنید، قبل از آنکه زیر آوار آن دفن شوید.



در ایران نیز جریان  
غرب‌گرا امروز بر سر  
یک دوراهی تاریخی  
است.



## پیام سی‌ام

## اپستین سوژه رسانه‌ای گذرا نیست.

پرونده جفری اپستین مجموعه‌ای از ظرفیت‌های مستند برای شناخت دقیق سازوکارهای قدرت، ثروت و نهادهای رسمی در جهان معاصر است. کنار گذاشتن و فراموش کردن این رویداد، خواسته شبکه‌هایی است که بقای آن‌ها در گرو پنهان ماندن این حقایق است. بازخوانی مستمر ابعاد این پرونده، امکان روشنگری جهانی درباره ساختارهای پنهان حکمرانی را فراهم می‌کند و به افکار عمومی اجازه می‌دهد تا با واقعیت‌های بدون سانسور مواجه شوند.

نخستین و مهم‌ترین آن‌ها این است که عدالت در برابر ثروت کلان به راحتی زانو می‌زند. این پرونده به وضوح ثابت کرد که در سیستم‌های مدرن

حقوقی، داشتن وکلای تراز اول و ثروت افسانه‌ای می‌تواند اجرای عدالت را برای دهه‌ها به تاخیر بیندازد و مجرمان را در حاشیه امن نگه دارد. گزاره دومی که برای همگان روشن شد این بود که نهادهای خبریه و اهدای مبالغ کلان به دانشگاه‌های معتبر، صرفاً یک اقدام بشردوستانه نیست و می‌تواند پوششی پیچیده برای خرید مشروعیت و تطهیر چهره جنایتکارانی باشد که به دنبال نفوذ در محافل نخبگان هستند. در کنار این موضوع، فاش شد که تله‌های جنسی و سوءاستفاده از افراد آسیب‌پذیر ابزاری استراتژیک در دست سیاستمداران و قدرت‌های پنهان برای باج‌گیری و کنترل تصمیمات کلان بین‌المللی است. درگیری نام‌های بزرگ علمی در این پرونده به ما آموخت که نوابغ و سرآمدان دانش لزوماً مصون از فساد اخلاقی نیستند و هوش بالا یا دستاوردهای آکادمیک هیچ تضمینی برای سلامت وجدان فرد ایجاد نمی‌کند. از سوی دیگر، سکوت طولانی‌مدت رسانه‌های جریان اصلی و غول‌های خبری نشان داد که این نهادها همیشه حقیقت را نمی‌گویند و گاهی به دلیل منافع مشترک با طبقه حاکم، از افشای فساد سیستماتیک خودداری می‌کنند. قاچاق انسان برخلاف تصور عمومی، تنها در لایه‌های زیرین و کثیف جامعه رخ نمی‌دهد بلکه در مجلل‌ترین جت‌های اختصاصی و ویلاهای اشرافی نیز جریان دارد و توسط افراد بقیه‌سفید مدیریت می‌شود. مرگ مشکوک اپستین در یکی از امن‌ترین زندان‌های فدرال آمریکا ثابت کرد که سیستم‌های امنیتی می‌توانند به‌طور گزینشی دچار فلج شوند و هرگاه پای منافع عالی نخبگان در میان باشد، پروتکل‌های نظارتی به سادگی کنار گذاشته می‌شوند. این پرونده به جهان نشان داد که متجاوزان سیستماتیک همواره ضعیف‌ترین حلقه‌های زنجیر یعنی کودکان خانواده‌های فقیر و پناهجویان را هدف قرار می‌دهند زیرا آن‌ها توان مالی یا نفوذ سیاسی برای شکایت و پیگیری حقوقی ندارند. مصونیت قضایی در بالاترین سطوح قابل خرید و فروش است و دادستان‌ها می‌توانند با مجرمان بر سر آزادی و عدم تعقیب همدستان ناشناس معامله کنند، امری که اعتماد عمومی به نهادهای قانونی را به شدت مخدوش کرد. همچنین مشخص شد که قدرت‌های جهانی، از سیاستمداران گرفته تا بانکداران و

سلبریتی‌ها، شبکه‌ای درهم‌تنیده و محفلی دارند که پیوندهای واقعی آن‌ها بسیار عمیق‌تر از تفاوت‌های ظاهری و جناحی است که در انظار عمومی نمایش می‌دهند. درس یازدهم به ما آموخت که جزایر خصوصی و املاک دورافتاده ثروتمندان، در واقع مناطقی خارج از حاکمیت قانون هستند که به کلونی‌های امن برای جنایت تبدیل شده‌اند. پرونده اپستین نمادی از شکست کامل نهادهای بین‌المللی مانند پلیس اینترپل در محافظت از کودکان در برابر شبکه‌های قاچاق نخبگان بود و نشان داد که پولشویی اخلاقی یک استراتژی بقاست که مجرمان با استفاده از آن و نزدیک شدن به چهره‌های محبوب، خود را در برابر سوءظن‌ها بیمه می‌کنند. فرهنگ سکوت که توسط قراردادهای عدم افشا بر قربانیان تحمیل می‌شد، ثابت کرد که ابزارهای قانونی می‌توانند برای دفن حقیقت و خفه کردن صدای عدالت به کار گرفته شوند. در دنیای قدرت، اطلاعات حساس و اسناد باج‌گیری، ارزش اصلی و واقعی هستند که نفوذ فرد را حتی پس از رسوایی حفظ می‌کنند. این پرونده به مردم ثابت کرد که مفهوم دولت پنهان یک تئوری توطئه نیست، بلکه یک رویه کاری واقعی است که در آن لایه‌هایی از قدرت بدون پاسخگویی به مردم، مقدرات جهان را هدایت می‌کنند. نقش کلیدی گیلین مکسول نیز درسی تلخ داشت و نشان داد که زنان نیز می‌توانند تسهیل‌گر و بازوی اجرایی جنایات جنسی علیه هم‌جنس‌های خود باشند. درس دیگر این است که تنها راه مقابله با این فسادهای تودرتو، شفافیت مطلق و افشای بدون سانسور اسناد است، همان‌طور که انتشار اسناد در سال ۲۰۲۶ لرزه بر اندام این شبکه انداخت. همچنین مشخص شد که سیستم بانکی جهانی آگاهانه با نادیده گرفتن تراکنش‌های مشکوک، در فساد اخلاقی و قاچاق انسان شریک است و در نهایت، مهم‌ترین گزاره این است که بیدار شدن افکار عمومی و مطالبه‌گری جهانی بزرگترین تهدید برای فاسدان است و می‌تواند آن‌ها را حتی در قله‌های قدرت به زیر بکشد. این پرونده، چشمان بشریت را به روی حقایق باز کرد که دهه‌ها در تاریکی مطلق پنهان شده بود و نشان داد که مبارزه با فساد نیازمند بازنگری اساسی در تمام ساختارهای قدرت و قضاوت در سطح بین‌المللی است. در فضای داخلی و گفتمان سیاسی ایران، پرونده اپستین گزاره‌هایی را که

سال‌ها به عنوان نقد ساختاری علیه نظم مسلط جهانی مطرح می‌شد، با شواهد عینی اثبات کرد. انتقاداتی که پیش از این درباره پیامدهای نگاه مادی و ابزاری به انسان، تمرکز ثروت و جدایی اخلاق از سیاست مطرح می‌شد، در این پرونده مستند گردید. اسناد نشان دادند که نخبگان سیاسی و نهادهای اطلاعاتی، از جمله موساد، از نقاط ضعف اخلاقی برای جمع‌آوری اطلاعات و باج‌گیری سیاسی استفاده می‌کنند تا تصمیمات کلان بین‌المللی را هدایت کنند. این مدارک، استدلال‌های ایران درباره ماهیت غیرشفاف قدرت در غرب را از یک رویکرد تحلیلی به یک واقعیت اثبات‌شده ارتقا داد و موضع ایران در نقد تمدن مادی را تقویت کرد.

همچنین، این پرونده هشدارهای مهمی درباره ساختارهای اجتماعی و فرهنگی به همراه دارد. بررسی وضعیت قربانیان نشان داد که تضعیف نهاد خانواده، گسترش فردگرایی و کاهش نظارت‌های اجتماعی، بستر مناسبی برای شبکه‌های بزهکار فراهم می‌کند. کودکانی که در خانواده‌های ازهم‌گسیخته یا سیستم‌های حمایتی ناکارآمد حضور داشتند، به راحتی جذب این شبکه‌ها شدند. این واقعیت هشدار جدی برای تمامی جوامع است که تغییر در ساختارهای اجتماعی و تضعیف خانواده، به افزایش آسیب‌پذیری کودکان و نوجوانان منجر می‌شود و رفع این خلأ نیازمند بازسازی بنیادهای اخلاقی است. اهمیت مسائلی مانند مدیریت فضای مجازی، مساله حجاب و عفاف در جامعه بیش از پیش روشن و نمایان شد. بسترولنگار فرهنگی در غرب، فرصت جولان افرادی مانند اپستین را فراهم ساخت که این درس بزرگی برای متولیان و نهادهای فرهنگی کشور است که باید به آن توجه کرد.

محدود کردن این پرونده به یک رویداد تاریخی، از دست دادن یک فرصت برای روشننگری است. این پرونده باید به عنوان یک مرجع مستند برای تحلیل اقتصاد سیاسی، شناخت پیوند میان سرویس‌های اطلاعاتی و سیاستمداران، و درک پیامدهای حذف اخلاق از ساختار حکمرانی مورد استفاده قرار گیرد. پیگیری و بازخوانی مداوم این اسناد، مانع از عادی‌سازی این تخلفات شده و ابزاری برای مطالبه‌گری شفافیت و بسط گفتمان انتقادی در سطح بین‌المللی است.



روایت پرونده اپستین، فراتر از بازخوانی جرایم یک شبکه قاچاق انسان است. آنچه در این ماجرا بیش از خود جنایات اپستین رسواکننده ترمی نماید، ساختار و نظم حاکم بر تمدن غرب است. اپستین یک استثنا، یک خطای فردی یا یک غده سرطانی بیگانه با بدنه‌ی سیستم نبود، او زاییده و خروجی‌های گریزناپذیر اکوسیستمی است که بر پایه‌ی سوداگری، قدرت طلبی و حذف اخلاق و دین بنا شده است. رسوایی اصلی، نقاب برداشتن از چهره‌ی نظامی است که شعار حقوق بشر سر می‌دهد، اما در تاریک‌خانه‌های خود، توحش باستانی را با سرمایه‌داری جهانی و سرویس‌های اطلاعاتی پیوند زده است.